

# آشنایی با دیوان عدالت اداری و صلاحیت آن

مؤلف: محمد رضا دلاوری (قاضی بازنشسته دیوان عدالت اداری و مدیر دفتر خدمات

الکترونیک قضایی)

تاریخ آفرماه ۱۴۰۰



## فهرست مطالب

۷	مقدمه:
۹	مبحث اول: ویژگی دادرسی در دیوان عدالت ادراى
۹	گفتار اول: هدف از تاسیس دیوان عدالت اداری
۹	گفتار دوم: دادرسی در دیوان عدالت اداری
۱۰	مبحث دوم: قلمرو صلاحیت دیوان عدالت اداری در رسیدگی به دعاوی
۱۱	گفتار اول: دعاوی داخل در صلاحیت شعب دیوان
۱۱	الف) تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی
۱۳	ب) تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای دولتی
۱۳	ج) شکایت از آراء و تصمیمات قطعی مراجع اختصاصی اداری
۱۴	گفتار دوم: دعاوی داخل در صلاحیت هیات عمومی
۱۴	گفتار سوم: دعاوی خارج از صلاحیت دیوان عدالت ادراى
۱۴	الف) امور خارج از صلاحیت دیوان بر مبنای قانون عبارتند از:
۱۵	ب) موارد عدم صلاحیت دیوان عدالت اداری بر مبنای آرای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری.
۱۸	ج) موارد خارج از صلاحیت دیوان به موجب آراء دیوان عالی کشور
۱۹	مبحث سوم: طرح شکایت و تقدیم دادخواست بدوی
۱۹	گفتار اول: تعریف دادخواست و تفاوت آن با درخواست
۲۰	گفتار دوم: شرایط تقدیم دادخواست بدوی
۲۳	گفتار سوم: رسیدگی به دادخواست بدوی
۲۴	۲- قرار رد دفتري
۲۵	۳- اخطار رفع نقص و صدور قرار رد دادخواست

- ۴- ارسالی دادخواست و ضمائم آن به طرف شکایت ..... ۲۶
- ۵- مهلت ارسالی لایحه جوابیه طرف شکایت ..... ۲۷
- ۶- ضرورت عدم وجود ابهام در خواسته ..... ۲۸
- ۷- دستور موقت ..... ۲۹
- ۸- نیابت قضایی و انجام تحقیقات ..... ۳۳
- ۹- اخذ توضیح از طرفین و دعوت به دادرسی ..... ۳۳
- ۱۰- استرداد دادخواست طبق ماده ۴۵ قانون دیوان ..... ۳۵
- ۱۱- صرف نظر نمودن کلی از شکایت برابر ماده ۴۶ قانون دیوان ..... ۳۵
- ۱۲- اصلاح خواسته ..... ۳۶
- ۱۳- قرار اناطه ..... ۳۷
- ۱۴- رسیدگی توأمان ..... ۳۷
- ۱۵- قرار توقف دادرسی ..... ۳۷
- ۱۶- قرار رد شکایت و جهات صدور آن ..... ۳۸
- ۱۷- جلب شخص ثالث ..... ۴۲
- ۱۸- وارد ثالث ..... ۴۲
- ۱۹- درخواست اخذ توضیح از اشخاص ثالث ..... ۴۳
- ۲۰- اعتراض ثالث ..... ۴۳
- ۲۱- اعلام ختم رسیدگی و انشاء رأی ..... ۴۴
- مبحث چهارم: تجدید نظر خواهی و رسیدگی به آن در دیوان عدالت ادراى ..... ۴۴
- گفتار اول: تجدید نظر خواهی در دیوان عدالت اداری ..... ۴۴
- گفتار دوم: موارد تجدید نظر خواهی در دیوان عدالت اداری ..... ۴۵

۴۵	بند اول تجدید نظرخواهی نسبت به محکومیت ناشی از عدم دفاع در قبال دعوی
۴۵	بند دوم تجدید نظر خواهی نسبت به رای شعبه بدوی
۴۸	گفتار: سوم ویژگی های دادخواست تجدید نظر
۴۸	گفتار چهارم: مراحل رسیدگی به دادخواست تجدید نظر
۴۸	بند اول: قرار رد دادخواست تجدید نظر
۴۹	بند دوم: رفع نقص دادخواست تجدید نظر
۵۰	بند سوم: رسیدگی به دادخواست تجدید نظر
۵۳	مبحث پنجم: طرق فوق العاده شکایت از آراء در دیوان عدالت اداری
۵۳	گفتار اول: اعتراض ثالث
۵۴	گفتار دوم: اعاده دادرسی
۵۴	بند اول: اعاده دادرسی مطابق ماده ۹۸ قانون دیوان
۵۶	بند دوم: اعاده دادرسی مطابق ماده ۱۱۵ قانون دیوان
۵۷	گفتار سوم: خلاف بین شرع و قانون بودن رای (اعمال ماده ۷۹ قانون دیوان)
۵۸	گفتار چهارم: اعتراض موضوع ماده ۱۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری
۵۹	مبحث ششم: اعلام اشتباه قاضی
۵۹	مبحث هفتم: هیات تخصصی دیوان عدالت اداری
۶۲	مبحث هشتم: اجرای احکام دیوان عدالت اداری
۶۸	منابع



## مقدمه:

دیوان عدالت اداری در نظام حقوقی ایران دارای جایگاه ویژه ای بوده و تضمین سلامت اداری و برقراری عدالت، ارتباط نزدیکی با قضاوت قضات دیوان اداری را داشته و در واقع قضات دیوان عدالت اداری اساسی ترین نقش را در این زمینه ایفا می نمایند.

قضات دیوان عدالت اداری تابع قواعد و ضوابطی هستند که در جامعه به شکل قانون وضع گردیده است و مورد استناد مراجعین به دیوان عدالت اداری حین اقدام به اقامه دعوی و حتی پس از ثبت دعوی از بدو تا ختم دادرسی و اجرای کامل حکم مورد استناد قرار می گیرد و مستند قانونی که از سوی شاکی، طرف شکایت قبل از صدور حکم و از سوی محکوم له یا محکوم علیه بعد از صدور حکم مورد استناد واقع می شود از اینکه ناظر به درخواست باشد یا دادخواست همواره صریح و کامل نیست گاهی متن قانون دارای ابهام یا اجمال است یا قلمرو آن نامعین می باشد. در اینگونه موارد وظیفه قاضی شاغل در دیوان عدالت اداری حساس تر می شود او در چنین هنگامی باید با تحقیق و تفحص پیرامون موضوع و توجه به عرف اداری و رویه ها مراحل، قواعد و مقررات و استانداردهای عملکرد مقامات اداری حکم دعوی را با واقعیات و مقتضیات اداری و انضباطی هماهنگ ساخته و رای شایسته صادر نماید و در این ارتباط وقتی درخواست و در حین رسیدگی به دعوی یا پس از صدور حکم یا دادخواست قبل از ارجاع به شعبه اعم از بدوی یا تجدیدنظر یا درخواست رسیدگی از هیأت عمومی دیوان عدالت اداری یا تقاضا یا درخواست از رییس دیوان یا معاون و مشاوران وی در قلمرو وظایف قانونی آنان هر چند فصیح و صریح و تابع تمام ارکان باشد و در نظام آن بر اساس یک نقشه دقیق و ماهرانه به صورت جامع و رساء مساعی و اهتمام به عمل آید و موجه و مدلل باشد از زحمت قضات دیوان عدالت اداری کاسته و کار آنان را در تطبیق موضوع با حکم قانونی در دعوی و رسیدگی به درخواست را آسان می نماید و بر همین اساس اگر درخواست یا دادخواست عالمانه و منشیانه تنظیم شده قلم به قلم وضغیت موضوعی و حکمی خواسته را چه در دادخواست و چه در درخواست تشریح کرده و در مطلع آن هریک از ادله مورد استناد و استدلال ها در ابتدا و به ترتیب بیان شود قاضی دیوان عدالت اداری می تواند متن دادخواست را به حکم تبدیل نماید و متن دادخواست را مورد پذیرش قرار داده و با آن مخالفت جهت مغایرت با قانون ننماید.

شیوه نگارش دادخواست و درخواست در دیوان عدالت اداری تابع روش خاصی نبوده و هر تظلم خواهی در دیوان عدالت اداری به فراخور حال خود و با الهام و بهره گیری از مقررات قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت

اداری خواسته خود را مطرح می نماید. هر چند اقامه دعوی در دیوان عدالت اداری مستلزم تقدیم دادخواست و لازمه پیگیری دعوی درخواست بوده اما بدون شناخت دیوان عدالت اداری و صلاحیت آن نمی توان دادخواست یا درخواست صحیح تنظیم نمود

بنابراین در این جزوه آموزشی سعی شده تا با توجه به اهمیت دادخواست که با طرح دعوی رکن اصلی رسیدگی در دیوان عدالت اداری بوده و رعایت نکاتی که در تنظیم و ارائه آن لازم است، و همچنین در مورد درخواست که در اثنای دادرسی و یاپس از صدور حکم مطرح می شود که مستلزم امعان نظر قضایی است ضمن اشاره به هدف از تاسیس دیوان و ویژگی دادرسی در این نهاد و قلمرو صلاحیت آن در رسیدگی به دعاوی با رعایت نوعی اختصار توضیح داده شود.



## مبحث اول: ویژگی دادرسی در دیوان عدالت اداری

### گفتار اول: هدف از تاسیس دیوان عدالت اداری

دیوان عدالت اداری به موجب اصل ۱۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تاسیس شده است و هدف از تشکیل دیوان عدالت اداری با توجه به اصول مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عبارت است از تضمین سلامت اداری در کشور از طریق:

الف) انجام نظارت بر اجرای قانون جهت حصول اطمینان از حکومت قانون

ب) جلوگیری از تضییع حق و تفسیر غلط قانون

ج) کنترل مصوبات وزارتخانه ها، موسسات، شرکت های دولتی و سایر دستگاه هایی که به نحوی از انحا از بودجه کل کشور استفاده می کنند.

د) مراقبت در اجرای وظایف دیوان در امر رسیدگی به دعاوی

ه) تدابیر لازم برای پیشگیری از فساد اداری

و) پی جوئی راه های بهبود بخشیدن به نظام اداری کشور با مشخص کردن نقاط ضعف مشهود در قانون، رویه ها، مراحل، قواعد و مقررات و استاندارد های عملکرد مقامات و ارائه پیشنهاد به هریک از قوای سه گانه از طریق بالاترین مقام اجرائی یا قضائی یا تقنینی کشور

ز) گسترش آگاهی عمومی نسبت به وظایف و اختیارات با استفاده از رسانه های جمعی جهت پیشگیری از فساد اداری  
ح) نظارت بر اجرای حقوق بشر

ط) درخواست بازرسی فوق العاده نسبت به سوء جریانات اداری و مالی از سازمان بازرسی کل کشور

ی) تهیه و تدوین گزارش عملکرد سالیانه به انضمام نظرات خود و ارائه به ریاست قوه قضائیه

ک) همکاری معاضدت با سازمان بازرسی کل کشور و دادستان کل کشور و دیوان محاسبات کشور در پیشگیری از سوء جریانات اداری و مالی و تضییع حقوق عمومی یا منافع بیت المال.

### گفتار دوم: دادرسی در دیوان عدالت اداری

دادرسی در دیوان به طریق عادی انجام می شود نه اختصاری دادرسی وقتی عادی تلقی می گردد که اقامه دعوی و دفاع از آن به حکم قانون به صورت کتبی باشد به عبارت دیگر در مواردی که قانوناً اظهارات و مدافعات اصحاب دعوی باید به صورت کتبی تهیه و تنظیم و در معرض قضاوت گذاشته شود دادرسی عادی است اگرچه بنا به ضرورت متداعین جهت اخذ توضیح و یا رسیدگی به دلایل و مدارک مورد استناد احضار شده و در جلسات مزبور شرکت

کرده باشند و دادرسی زمانی اختصاری محسوب می‌شود که طبق قانون رسیدگی به دعوی مستلزم تعیین وقت و احضار طرفین و استماع ادعا و اظهارات آنان در جلسه دادرسی باشد ولو اینکه متداعیین یا یکی از آنها در جلسه حاضر نشوند و اظهارات و توضیحات خود را به صورت کتبی به نظر مرجع قضاء برسانند.<sup>۱</sup> در هر حال طبق ماده ۳۰ و ۵۴ و ۵۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری رسیدگی به شکایات در دیوان عدالت اداری به طریق عادی صورت می‌گیرد زیرا شعب دیوان در هیچ موردی ملزم به دعوت طرفین نمی‌باشد بلکه می‌تواند در صورت مقتضی طرفین شکایت را برای رسیدگی و اخذ توضیح دعوت نماید. در عین حال با دقت نظر در مدلول قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری می‌توان خصایص دادرسی در دیوان عدالت اداری به شرح ذیل احصاء نمود.

- تفتیشی بودن رسیدگی
- مکتوب بودن
- غیرعلنی بودن و رسیدگی بدون حضور تماشاچی
- اجباری بودن پرداخت هزینه دادرسی
- آیین رسیدگی مستقل نسبت به رسیدگی‌های مدنی
- لزوم تقدیم دادخواست از ناحیه شاکی و دفاع در قبال آن از ناحیه مشتکی عنه
- عدم الزام به دعوت طرفین به دادرسی
- حق کسب مشاوره و ارجاع به کارشناس
- حق تجدیدنظرخواهی برای اصحاب دعوی و دو مرحله‌ای بودن رسیدگی
- حق داشتن وکیل
- امکان تحصیل دلیل
- الزام به بیان دلایل و مستندات در رأی
- رسیدگی سریع
- عدم مداخله شعب صادر کننده رای در تعقیب عملیات اجرایی راجع به حکم مگر در موارد منصوص قانونی

### **مبحث دوم: قلمرو صلاحیت دیوان عدالت اداری در رسیدگی به دعاوی**

دعاوی دولت علیه دولت یا دولت علیه اشخاص خصوصی در هیچ مورد قابل طرح و رسیدگی در شعب دیوان عدالت اداری نمی‌باشد و واحدهای دولتی موضوع ماده ۱۰ این قانون نمی‌توانند در مقام خواهان در دیوان قرار گیرند و به

<sup>۱</sup>. صدرالحفاظی، نصرالله، نظارت قضایی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری، نشر شهریار، چاپ اول، مرداد ۱۳۷۲، ص ۵۶۹.

موجب رأی وحدت رویه شماره ۶۹۹-۸۶/۳/۲۲ سازمان های دولتی می توانند برای رفع هر نوع تخلف احتمالی از قانون به مراجع دادگستری که مرجع نظلم خواهی عمومی است مراجعه کنند در قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری به موجب مواد ۱۰ و ۱۲ رسیدگی به دعاوی به دو شیوه انجام می گیرد و دعاوی یا در صلاحیت شعب دیوان است که توسط روسا و مستشاران و دادرسان شعب بدوی یا تجدید نظر رسیدگی می شود یا در صلاحیت هیات عمومی دیوان عدالت اداری است که با حضور دو سوم از قضات دیوان صورت می پذیرد که ذیلا به بیان صلاحیت به نحو اجمال و اختصار می پردازیم.

## گفتار اول: دعاوی داخل در صلاحیت شعب دیوان

### الف) تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی

اولین سوالی که لازم است به آن پاسخ دهیم این است که تصمیم و اقدام معنای واحدی دارند یا خیر؟ در پاسخ به این سوال اندیشمندان حقوق اداری بین تصمیم و اقدام تفکیک قایل شده اند و تصمیم عبارت است از عملی که وضعیت حقوقی موجود را تغییر دهد و دارای اثر حقوقی است اما اقدامات عبارت است از عملیاتی که برای تهیه مقدمات تصمیمات اداری یا اجرای آن انجام شود.<sup>۲</sup> و تصمیم و اقدام به شرح ذیل تقسیم می گردند:

- |          |  |
|----------|--|
| ۱- تصمیم | ۱- تصمیم اداری عام و عینی (شامل همه افراد می شود مانند آیین نامه ها، بخشنامه ها، دستورالعمل) |
| ۲- اقدام | ۲- تصمیم اداری انفرادی و شخصی (شامل همه افراد نیست مانده پروانه ساخت بنا برای ملک خاص)       |
|          | ۱- اقدام مادی (اثر حقوقی ندارد مقدمه اتخاذ تصمیم است مانند طرح، برنامه و پیشنهاد)            |
|          | ۲- اقدام اجرایی (اثر حقوقی ندارند در جهت اجرای تصمیم است مانند بستن محل کسب و ...)           |
- ویژگی های تصمیمات اداری عبارت است از اینکه یک طرفه هستند، توسط افراد صلاحیت دار و در حدود مقررات صورت می گیرند، اثر قهری دارند، توسط افراد واجد اهلیت انجام میگیرند و شکایت نسبت به این تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی در صلاحیت دیوان عدالت اداری است و واحدهای دولتی مشتمل بر موارد ذیل هستند:
۱. او وزارت خانه: به موجب ماده ۱ قانون مدیریت خدمات کشوری مصوب ۸/۷/۸۶ واحد سازمانی مشخصی است که تحقق یک یا چند هدف از اهداف دولت را بر عهده دارد و به موجب قانون ایجاد شده یا می شود و توسط وزیر اداره می گردد.
  ۲. سازمان دولتی: هر چند اصطلاح سازمان دولتی عنوانی است عام و کلی و همه واحدهای دولتی را در بر می گیرد؛ اما مستنبط از بند الف قسمت ۱ ماده ۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری سازمان دولتی در معنای اخص خود در ردیف وزارت خانه، مؤسسه، شرکت دولتی قرار گرفته و از مصادیق واحدهای دولتی محسوب می شود

<sup>۲</sup> طباطبایی، مومتمنی، منوچهر، حقوق اداری، چاپ پنجم، انتشارت سمت، سال ۱۳۷۳، ص ۴۵۷

۳. مؤسسه دولتی: براساس ماده ۲ قانون مدیریت خدمات کشوری مؤسسه دولتی واحد سازمانی مشخصی است که به موجب قانون ایجاد شده یا می شود و با داشتن استقلال حقوقی، بخشی از وظایف و اموری که به عهده یکی از قوای سه گانه و سایر مراجع قانونی است را عهده دار می باشد. کلیه سازمان هایی که در قانون اساسی از آن ها نام برده شده در حکم مؤسسه دولتی قرار دارند. براساس تعریف مؤسسه دولتی در قانون مذکور مؤسسات دولتی را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف: مؤسسات مستقل: این گونه مؤسسات جدا از وزارت خانه هستند و زیر نظر مستقیم رئیس جمهور اداره می شوند و در رأس آن ها معاون رئیس جمهور قرار دارد مثل سازمان انرژی اتمی ایران، سازمان حفاظت از محیط زیست، سازمان برنامه و بودجه.

ب: مؤسسات دولتی وابسته: مؤسسات مزبور وابسته به یکی از وزارت خانه ها هستند مانند گمرک ایران که زیر نظر وزارت امور اقتصاد و دارایی است.

ج: مؤسسات زیر نظر قوه مقننه و قضاییه: مثل دیوان محاسبات و پزشکی قانونی که اولی زیر نظر قوه مقننه و دومی زیر نظر قوه قضاییه قرار دارد.

۴. شرکت دولتی: طبق ماده ۴ قانون مدیریت و خدمات کشوری شرکت دولتی واحد سازمانی مشخصی است که به موجب قانون ایجاد، بیش از ۵۰٪ از سرمایه یا سهم آن متعلق به دولت می باشد یا توسط ارگان های ذی صلاح صادره و ملی شده و بیش از ۵۰٪ سرمایه آن در اختیار دولت قرار گرفته باشد.

۵. شهرداری ها و مؤسسات وابسته به آن ها به عنوان مؤسسه عمومی غیردولتی: قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی مصوب ۷۳/۴/۱۹ شهرداری را مؤسسه غیردولتی معرفی کرده است و ماده ۳ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴/۴/۱۱ برای شهرداری شخصیت حقوقی مستقل قائل شده است بنابراین شهرداری مؤسسه ای است عمومی، غیردولتی، مستقل که به موجب قانون تشکیل می شود و عهده دار امور محلی و ارائه خدمت عمومی به شهروندان و سکنه شهر می باشد. این مؤسسه می تواند اقدام به تشکیل مؤسسات، سازمان ها و شرکت های وابسته با شخصیت حقوقی مستقل نماید. سازمان اتوبوس رانی، سازمان تاکسی رانی، سازمان پارک ها و فضای سبز، سازمان نوسازی و بهسازی و ... مطابق ماده ۸۴ قانون شهرداری ها، مؤسسه وابسته به شهرداری محسوب می شوند ناگفته نماند در قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی مصوب ۷۳ شهرداری ها و شرکت های تابعه آنان مادام که بیش از ۵۰٪ سهام و سرمایه آنان متعلق به شهرداری ها باشد و هم چنین مؤسسات وابسته به آن ها از مصادیق نهادها و مؤسسات عمومی غیردولتی شناخته شده است.

۶. سازمان تأمین اجتماعی و مؤسسات وابسته آن به عنوان مؤسسه عمومی غیردولتی منشأ ایجاد سازمان تأمین اجتماعی ماده ۱ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ بود که این ماده در تاریخ ۱۳۵۸/۴/۲۸ به موجب لایحه

قانونی اصلاح قانون تشکیل سازمان تأمین اجتماعی اصلاح و این سازمان وابسته به وزارت بهداشتی و بهزیستی سابق شد و در تاریخ ۱۳۸۳/۳/۲۱ با تأسیس وزارت رفاه و تأمین اجتماعی به موجب قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی به موجب قانون ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی وابستگی این سازمان به این وزارتخانه انتقال داده شد. به موجب بند ۱۰ قانون فهرست مؤسسات و نهادهای عمومی غیردولتی مصوب ۷۳/۴/۱۹ سازمان تأمین اجتماعی از جمله نهادهای عمومی غیردولتی است و این سازمان جزء «دولت به معنای عام» که کلیه اشخاص حقوقی عمومی را در بر می‌گیرد محسوب می‌شود. به عنوان مثال شرکت خانه‌سازی ایران که تمام سرمایه آن متعلق به سازمان تأمین اجتماعی است شکایت علیه آن در دیوان به عنوان شرکت وابسته به این سازمان قابلیت استماع دارد.

۷. نهادهای انقلابی و مؤسسات وابسته به آن‌ها: مطابق تبصره ۲ ماده واحده لایحه قانونی عدم شمول قانون کار درباره کارکنان نهادهای انقلابی مصوب ۵۹/۴/۱۳ شورای انقلاب، نهادهای انقلابی به ارگان‌هایی اطلاق می‌شود که بنا به نیاز دوران بعد از انقلاب اسلامی ایران با تصویب مراجع قانون‌گذاری به وجود آمده‌اند: مانند نهضت سوادآموزی، ستاد بازسازی و نوسازی مناطق جنگی، سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، کمیته امداد امام خمینی (ره) سازمان تبلیغات اسلامی و ... که از بودجه عمومی دولت استفاده می‌کنند.

### **ب) تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای دولتی**

کلیه اشخاص حقیقی که عهده‌دار اعمال اقتدارات و متصدی خدمات عمومی در واحدهای دولتی می‌باشند مأمور دولت به حساب می‌آیند. و باید قواعد و ضوابط اداری را مراعات کنند و در حدود صلاحیت و اختیارات قانونی خود عمل کنند و ضمن رعایت قوانین و مقررات از مداخله در اموری که در صلاحیت آن‌ها قرار ندارد پرهیز نموده و از اوامر مقامات مافوق خود اطاعت کنند و با کمال دقت و صحت و حسن نیت و بدون غرض‌ورزی به نحو مطلوب انجام وظیفه نموده تا به واسطه تصمیمات و اقداماتی که اتخاذ می‌نمایند از جهت مدنی، کیفری، اداری طرف شکایت قرار نگیرند و در صورتی که مأمور دولت در امور راجع به وظایف اش مرتکب نقض قوانین و مقررات شده یا با تسامح و غفلت یا عمداً موجب تضییع حقی شود به شکایت اشخاص حقیقی و اشخاص حقوقی خصوصی علیه او رسیدگی می‌شود بنابراین علاوه بر واحد دولتی تصمیم و اقدام مأموران این واحدها نیز قابل شکایت در دیوان عدالت اداری می‌باشد.

### **ج) شکایت از آراء و تصمیمات قطعی مراجع اختصاصی اداری**

در جهت نظارت بر عملکرد مراجع اختصاصی اداری صلاحیت شکایت از آراء و تصمیمات قطعی مراجع اختصاصی اداری به موجب قسمت ۲ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری رسیدگی به اعتراضات و

شکایات از آراء و تصمیمات قطعی هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری و کمیسیون‌هایی مانند: کمیسیون‌های مالیاتی، هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها منحصرأ از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آن‌ها در صلاحیت دیوان عدالت اداری می‌باشد.

### **گفتار دوم: دعاوی داخل در صلاحیت هیأت عمومی**

به موجب اصل ۱۷۳ قانون اساسی دیوان عدالت اداری به عنوان یکی از ارکان تضمین‌کننده تفکیک قوا و مانع تعدی و تجاوز قوه مجریه به صلاحیت‌های قوه مقننه و پاسداری از حقوق آزادی‌های افراد نسبت به آیین‌نامه تصویب‌نامه، نظام‌نامه، بخشنامه، دستورالعمل و نظایر اینها ایجاد و تامین اهداف مذکور توسط دیوان از وظایف هیأت عمومی دیوان عدالت اداری است که این هیأت رکن مهم قضایی دیوان تلقی می‌شود و به منظور ایفای وظایف و اختیارات مندرج در این قانون در موارد ذیل با شرکت حداقل دوسوم قضات دیوان به ریاست رئیس یا معاون قضایی تشکیل می‌شود و اقدام به صدور رأی در خصوص موارد ذیل می‌نماید.

۱- رأی به ابطال تصویب‌نامه‌ها و آئین‌نامه‌های دولتی مخالف مقررات شرع به موجب اصل ۱۷۰ قانون اساسی.

۲- رأی به ابطال تصویب‌نامه‌ها و آئین‌نامه‌های دولتی مخالف با قوانین.

۳- رأی وحدت رویه. ۴- رأی ایجاد رویه

هیأت عمومی به موجب مقررات مبحث سوم قانون دیوان دارای ارکان زیر است:

الف) ریاست هیأت عمومی

ب) دفتر هیأت عمومی

ج) مدیر دفتر هیأت عمومی

د) هیأت‌های تخصصی

ه) قضات دیوان

و) مشاوران و کارشناسان

حدود وظایف و حیطه اختیارات قانونی اداره جلسات هیأت عمومی و هیأت‌های تخصصی به موجب آیین‌نامه ای است که توسط ریاست دیوان تهیه شده و به تصویب ریاست قوه قضاییه رسیده است و در حال حاضر ملاک عمل می‌باشد.

### **گفتار سوم: دعاوی خارج از صلاحیت دیوان عدالت اداری**

برخی امور به موجب قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری برخی براساس آراء هیأت عمومی دیوان عدالت اداری از صلاحیت دیوان خارج است که فهرست وار ذکر می‌گردد.

الف) امور خارج از صلاحیت دیوان بر مبنای قانون عبارتند از:

\*تعیین میزان خسارت وارده و پرداخت آن به موجب تبصره ۱ ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری.

\*شکایت از آراء و تصمیمات مراجع قضایی و دادگاه انتظامی قضات طبق تبصره ۲ ماده ۱۰ قانون مذکور.  
\*رسیدگی به آیین نامه‌ها، بخش نامه‌ها و تصمیمات رئیس قوه قضاییه و مصوبات و تصمیمات شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان و شورای عالی امنیت ملی برابر تبصره ماده ۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اسلامی.

### **ب) موارد عدم صلاحیت دیوان عدالت اداری بر مبنای آرای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری.**

\*شکایت از مصوبات شورای انقلاب به موجب رأی شماره ۱۳ مورخ ۶۲/۹/۲ و ۶۹-۶۳/۵/۱.  
\*درخواست طرح و رسیدگی آراء غیر متعارض در هیأت عمومی دیوان به موجب رأی شماره ۶۸ مورخ ۶۳/۴/۱۸.  
\*اعتراض به شرایط و موارد مندرج در احکام استخدام اولیه به موجب رأی شماره ۱۲ مورخ ۶۲/۹/۲۸.  
\*درخواست رسیدگی به وجود تناقض بین آراء شعب دیوان با آرای سایر مراجع قضایی در رأی شماره ۹۲ مورخ ۶۳/۹/۱۲.

\*شکایت علیه سازمان نظام پزشکی با رأی شماره ۷۶-۶۵/۹/۱۰.  
\*اقامه دعوی دولت علیه دولت با آرای شماره ۳۷، ۳۸ و ۳۹ مورخ ۶۸/۸/۳ و رأی شماره ۷۹ مورخ ۷۴/۵/۱۴ و رأی شماره ۱۴۶-۷۳/۱۱/۲۹ و رأی شماره ۱۲۰-۷۴/۷/۱۵ و رأی شماره ۱۴۵-۷۴/۸/۲۷ و رأی شماره ۱۹۷-۷۹/۶/۲۰.  
\*رسیدگی به اعتراضات نسبت به آرای قطعی صادره در اجرای قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع مصوب ۷۶/۶/۲۲ با رأی ۹۲ مورخ ۷۱/۶/۳ و ۲۹-۷۶/۴/۱۴.  
\*رسیدگی به اعتراض نسبت به تصمیمات و آرای مراجع قضایی رأی شماره ۱۳۱-۷۱/۶/۲۸.  
\*رسیدگی به دعاوی ناشی از قراردادها به موجب آراء شماره ۵۹ مورخ ۷۱/۴/۳۰ و ۱۷۹ مورخ ۷۹/۶/۲۰ و ۱۳۲۹ مورخ ۸۶/۱۱/۱۴.

و ۱۳۸ مورخ ۷۹/۴/۱۲ و ۱۷۹-مورخ ۷۹/۶/۲۰ و ۱۳۲۹ مورخ ۸۸/۱۱/۱۴ و ۳۳ مورخ ۷۵/۲/۲۹ و ۱۳۰ مورخ ۷۷/۶/۲۱.  
\*شرکت‌های تحت پوشش بنیاد مستضعفان و جانبازان رأی شماره ۱۴۶-۷۳/۱۱/۲۹.  
\*شکایت علیه شرکت‌های فاقد اوصاف شرکت دولتی رأی شماره ۱۵۰-۷۳/۱۲/۶.  
\*شکایت در خصوص عدم اجرای رأی هیأت مقرر در مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ اصلاحی قانون ثبت اسناد و املاک کشور رأی شماره ۹۶-۷۴/۶/۱۸.  
\*شکایت از شرکت‌های وابسته به بانک ملی رأی شماره ۱۷۶-مورخ ۷۴/۱۰/۲.

- \*شکایت از شرکت‌های دولتی علیه کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری‌ها، رأی شماره ۱۴۵- مورخ ۷۴//.
- \*رسیدگی به حل اختلاف بین کارگر و کارفرما، رأی شماره ۳۶۵- مورخ ۷۸/۱۰/۲۶.
- \*دعوی ابطال سند مالکیت به طرفیت واحد دولتی، رأی شماره ۱۳۸- مورخ ۷۹/۴/۱۲.
- \*رسیدگی به اختلاف مودی و شهرداری در مورد مطالبه عوارض، رأی شماره ۲۶۶- مورخ ۷۷/۱۲/۱۵.
- \*اعتراض به رأی انفصال از خدمت صادره از سوی دادگاه انقلاب اسلامی، رأی شماره ۶۷، مورخ ۷۴/۴/۲۴.
- \*شکایت جمعیت هلال احمر علیه واحدهای دولتی، و بالعکس رأی شماره ۲-۳، مورخ ۷۶/۲/۲۰ و ۶۳/۳/۵-۵.
- \*اعتراض کارمندان مشمول قانون رسیدگی به تخلفات اداری نسبت به آراء قطعی هیأت‌های پاکسازی و بازسازی که در تاریخ ۶۵/۷/۲ شکایتی تسلیم دیوان نکرده‌اند، رأی شماره ۲۰۵- ۷۲/۱۱/۳۰ و ۷۳/۱/۲۰-۲ و ۷۳/۸/۱۴-۹۲.
- \*رسیدگی ماهوی به اختلاف در تشخیص و تطبیق درصد جانمایی با ضوابط و شرایط مربوط به موجب رأی شماره ۲۵۶، مورخ ۸۱/۷/۲۱.
- \*در صورت واگذاری سهام شرکت و غیردولتی شدن شرکت دولتی رأی شماره ۱۲۰ مورخ ۸۵/۷/۱۵.
- \*شکایت از لوایح پیشنهادی دولت به قوه مقننه رأی شماره ۴۵۰، مورخ ۸۳/۹/۲۲.
- \*مصوبه‌ای که مراحل قانونی تصویب نهایی و ابلاغ را طی ننمود باشد، رأی شماره ۴۵۶ و ۴۵۵، مورخ ۸۳/۹/۲۲.
- \*شکایت از متن پیشنهادی به هیأت وزیران جهت تصویب رأی شماره ۵۱۴، مورخ ۸۶/۷/۸.
- \*شکایت از اظهارنظر مشورتی که به منظور ارائه طریق ابراز می‌شود. رأی شماره ۳۲۱، مورخ ۸۶/۵/۷.
- \*شکایت از اظهارنظرهای موردی به موجب رأی شماره ۱۹۲، مورخ ۸۴/۵/۹.
- \*شکایت از مقررات دولتی که صرفاً در مقام ابلاغ صادر شده باشد، رأی شماره ۴۲۶، مورخ ۸۶/۶/۱۸ و رأی شماره ۴۰۵، مورخ ۸۶/۶/۱۱ و رأی شماره ۳۸۹، مورخ ۸۴/۷/۲۴.
- \*شکایت از مقررات دولتی که صرفاً در مقام تبیین و توضیح حکم مقنن و شیوه‌های اجرایی آن براساس مقررات مربوطه تنظیم و صادر می‌شوند به موجب رأی شماره ۴۱۰ مورخ ۸۶/۶/۱۱ و شماره ۶۷۱، مورخ ۸۶/۸/۸ و رأی شماره ۱۴۱۴، مورخ ۸۶/۱۱/۳۰.
- \*مقرراتی که به تبع یک قرارداد میان دستگاه دولتی و اشخاص خصوصی از سوی دستگاه دولتی وضع شوند و متضمن شناسایی موارد تخلف و ضمانت اجراهای آن‌ها در چارچوب قرارداد فی‌مابین باشد. رأی شماره ۴۶۷، مورخ ۸۳/۹/۲۲.
- \*اعتراض نسبت به مصوبات کمیسیون‌های داخلی مجلس رأی شماره ۲۲۸، مورخ ۸۵/۴/۱۸ و شماره ۶۶۴، مورخ ۸۶/۸/۶.
- \*شکایت از مصوباتی که به تنفیذ مقام معظم رهبری می‌رسند رأی شماره ۱۸۷ مورخ ۸۶/۳/۲۷ و ۳۶۴ مورخ ۸۶/۵/۲۳ و ۳۵۳ مورخ ۸۶/۵/۲۱ و ۱۴۰ مورخ ۸۴/۳/۲۹ و ۲۴۶ مورخ ۸۳/۶/۲۹.



\*شکایت از مصوبات و نظامات کانون و کلا رأی شماره ۷۲۵ الی ۷۲۸ مورخ ۸۵/۱۱/۱ و ۷۱۱ مورخ ۸۲/۱۲/۱۰ و ۳۵۴ مورخ ۸۵/۵/۲۹

\*شکایت از مصوبات و نظامات کانون سردفتران و دفترياران رأی شماره ۲۴۹-۸۳/۶/۲۹

\*شکایت از مصوبات و نظامات دانشگاه آزاد اسلامی، رأی شماره ۵۰۳-۸۳/۱۰/۶

\*شکایت از مصوبات و نظامات انجمن‌های صنفی، رأی شماره ۳۸۴-۸۶/۵/۲۸

\*شکایت از اموری که جنبه فنی و تخصصی داشته و ماهیتاً قابل امعان نظر قضایی نباشد، رأی شماره ۳۵۹ مورخ ۸۵/۶/۵ و شماره ۴۸۳ مورخ ۸۷/۷/۲۸

\*رسیدگی به شکایات کارگران در مورد اخراج و یا بازخرید آنان از کارگاه صلاحیت دیوان خارج بوده و صلاحیت مراجع پیش‌بینی شده در قانون کار است، رأی شماره ۸ مورخ ۶۸/۲/۲۵

\*به موجب رأی شماره ۵۳۷ مورخ ۶۹/۳/۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور واژه «دادگاه صالح» ظهور در صلاحیت دادگاه دادگستری داشته و نفی صلاحیت دیوان عدالت اداری می‌باشد. رأی شماره ۷۵۹ مورخ ۸۵/۱۱/۱۵ و رأی شماره ۹۹۷ مورخ ۸۶/۹/۱۸

\*شکایت از آرای دیوان محاسبات کشور، رأی شماره ۱۷۰ مورخ ۸۶/۳/۲۰

\*اعتراض اعضاء شرکت‌های تجاری و تعاونی نسبت به تصمیمات متخذه در جلسات مجمع عمومی عادی یا فوق‌العاده، رأی شماره ۵۲۶، مورخ ۸۶/۷/۲۳

\*شکایت از تصمیمات و آراء شورای انتظامی سازمان نظام مهندسی ساختمان به موجب رأی شماره ۳۲۲، مورخ ۹۰/۸/۲

\*شکایت از رای شورای نظارت مدارس غیر انتفاعی رای شماره ۹۹۷ مورخ ۱۳۸۶/۹/۱۸

\*رسیدگی به اعتراضات نسبت به تشخیص وزارت مسکن و شهرسازی در تعیین نوع زمین اعم از دایر و بایر موضوع ماده ۱۲ قانون زمین شهری رای شماره ۴۷۳ مورخ ۱۳۸۹/۱۰/۲۷

\*عدم صلاحیت دیوان در رسیدگی به شکایات از شرکت مخابرات پس از خصوصی سازی رای شماره ۳۲-۹۱/۱/۲۸

\*رسیدگی به شکایت جانبازان از عدم اجرای قانون تسهیلات استخدامی و اجتماعی جانبازان انقلاب اسلامی مصوب ۱۳۷۴ قبل از رسیدگی در کمیسیون ماده ۱۶ قانون مذکور رای شماره ۷۱۲ و ۷۱۳-۹۱/۱۰/۱۱

\*رسیدگی به شکایات مشمولین قانون کار قبل از طرح در مراجع حل اختلاف اداری رای شماره ۴۸۴-۹۲/۷/۲۹

\*رسیدگی به اعتراض نسبت به آرا کمیته انضباطی کارکنان بانک های صادرات و ملت رای شماره ۱۵۱، ۱۵۲-۹۳/۲/۲۹ و ۱۰۵۰-۹۳/۶/۳۱

\*رسیدگی به درخواست ابطال مصوبات شورای اسلامی روستا رای شماره ۵۷۹-۹۳/۳/۲۶

\*رسیدگی به اعتراض از تصمیمات شورای تامین در خصوص اشخاصی که تابعیت ایرانی آن ها مورد تردید واقع می شود رای شماره ۸۰۳۸۰۲۸۰۱-۹۳/۴/۲۳

\*رسیدگی به اعتراض مودی به برگ مالیات قطعی قبل از طرح در مراجع حل اختلاف مالیاتی رای شماره ۹۶۱- ۹۳/۵/۲۷

\*رسیدگی به شکایات در خصوص الزام کارفرما به پرداخت حق بیمه و احتساب آن در سابقه ی بیمه پردازی قبل از طرح در کمیته ی ساماندهی سوابق بیمه ای سازمان تامین اجتماعی رای شماره ۵۶۳- ۹۵/۸/۲۵

### **ج)موارد خارج از صلاحیت دیوان به موجب آراء دیوان عالی کشور**

رای شماره ۱۵۶- ۴۸/۱/۲۰ مطالبه کارکنان دولت از باب اشتباه در محاسبه احتیاج به اقامه دعوا ندارد.

رای شماره ۵۱۶- ۶۷/۱۰/۲۰ توافق دولت به رفع اختلاف به نحو خاص

رای شماره ۶۹۸/۱/۵۳۷ مطالبه خسارت ناشی از تخلف از قانون و مطالبه وجه زائد بر قانون و من غیر حق با توجه به اینکه قید دادگاه صالحه در قانون ظهور در محاکم عمومی دادگستری را دارد از صلاحیت دیوان عدالت اداری خارج است.

رای شماره ۶۰۲- ۷۴/۱۰/۲۶ شکایت بانک ملی از رای هیات حل اختلاف اداره کار

رای شماره ۶۰۴- ۷۴/۱۲/۱۲ مطالبه دستمزد در حقوق پیمانکار نسبت به کار انجام شده براساس قرارداد منعقدہ بین پیمانکار و کارفرما

رای شماره ۶۵۱- ۸۱/۱/۲۱ در رسیدگی به اعتراض نسبت به رای هیات حل اختلاف ثبت احوال و الزام به صدور شناسنامه جدید یا صدور کارت ملی

رای شماره ۶۸۵- ۸۱/۱۰/۲۰ رسیدگی به اعتراض از تصمیمات شورای تامین در خصوص تابعیت

رای شماره ۶۶۵- ۸۳/۱/۱۸ و ۶۹۷- ۸۵/۱۱/۲۴ در رسیدگی به شکایات مربوط به اجرای ماده ی ۵۶ قانون جنگل ها و مراتع

رای شماره ۶۹۹- ۸۶/۳/۲۲ رسیدگی به شکایات دعاوی دولتی علیه یکدیگر

رای شماره ی ۷۰۰- ۸۶/۴/۱۲ رسیدگی به اعتراضات نسبت به آرا کمیسیون ماده ۷۷ قانون شهرداری از ناحیه ی دستگاه های دولتی

رای شماره ۷۲۰- ۹۰/۳/۳ رسیدگی به شکایات راجع به الزام کارفرما به پرداخت حق بیمه و احتساب آن در سابقه بیمه پردازی

رای شماره ۷۴۷- ۹۴/۱۲/۲۲ در مورد دعوی مطالبه ی بهای اراضی مورد تملک جهت طرح های عمرانی

## مبحث سوم: طرح شکایت و تقدیم دادخواست بدوی

طبق ماده ۱۶ قانون دیوان « رسیدگی در شعب دیوان، مستلزم تقدیم دادخواست است. دادخواست باید به زبان فارسی روی برگه‌های مخصوص، تنظیم شود.

تبصره ۱: پرونده‌هایی که با صدور قرار عدم صلاحیت از مراجع قضایی دیگر به دیوان ارسال می‌شود، نیازی به تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی ندارد.

تبصره ۲: از زمان تصویب این قانون مهلت تقدیم دادخواست، راجع به موارد موضوع بند «۲» ماده (۱۰) این قانون، برای اشخاص داخل کشور سه ماه و برای افراد مقیم خارج کشور، شش ماه از تاریخ ابلاغ رأی یا تصمیم قطعی مرجع مربوط مطابق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور مدنی) است. مراجع مربوط مکلفند در رأی یا تصمیم خود تصریح نمایند که رأی یا تصمیم آنها ظرف مدت مزبور در دیوان قابل اعتراض است. در مواردی که ابلاغ واقعی نبوده و ذی‌فنع ادعای عدم اطلاع از آن را بنماید شعبه دیوان در ابتداء به موضوع ابلاغ رسیدگی می‌نماید. در مواردی که به موجب قانون سابق اشخاصی قبلاً حق شکایت در مهلت بیشتری داشته‌اند، مهلت مذکور، ملاک محاسبه است.»

مدعی تضییع حق در مراجعه به دیوان عدالت اداری برای به قضاوت گزاردن وارد بودن یا نبودن ادعا و ترتب آثار قانونی مربوط به آن بایستی در اقامه دعوی دادخواست تقدیم نماید در غیر این صورت شعب دیوان نمی‌تواند به دعوی رسیدگی نماید.

## گفتار اول: تعریف دادخواست و تفاوت آن با درخواست

در هیچ یک از مقررات قانونی تعریفی از دادخواست ارائه نشده است و آنچه مدنظر قانونگذار همواره قرار گرفته این است که مراجعه به مقام قضاء به منظور تظلم و دادخواهی و قیام به رسیدگی در طریق رفع تعدی و احقاق حق مستلزم تقدیم دادخواست است. از نظر لغوی دادخواست به معنای دادخواستن، دادخواهی کردن، عدالت طلبیدن تظلم خواهی آمده است.<sup>۳</sup> و از نظر مفهوم دادخواست سندی است که به موجب آن دادخواه با تشریح مبانی حق و و مجاری تضییع آن برای رفع ظلم و جبران ضرر و زیان و خسارات وارده و اعاده حق از مرجع قضائی دادخواهی می‌شود. درخواست و رابطه آن با دادخواست در دیوان عبارت از تقاضائی است که از مقامات قضائی دیوان می‌شود و معنای آن عام و کلی است و محدودیتی برای آن وجود ندارد مانند درخواست تصویر لایحه دفاعیه خواننده از ریاست شعبه دیوان یا درخواست توقیف حساب بانکی محکوم علیه از دادرس واحد اجرای احکام و ... اما دادخواست شرایط و خصوصیات

بسیار دقیق را دارد که باید از جانب خواهان دعوی رعایت شود و مطالب و مندرجات آن باید از هر حیث جامع و کامل و مبین مبانی حق و قوانین و مقررات موجد حق و دلایل و مدارک مثبت ادعا و چگونگی تعدی و تجاوز نسبت به حق و ادله آن و حاوی موارد خواسته باشد.

### گفتار دوم: شرایط تقدیم دادخواست بدوی

دادخواست پایه و اساس کار دیوان در رسیدگی است در صورتیکه جامع و کامل تنظیم شود هم کار شعبه را تسهیل می کند و هم تکلیف اصحاب دعوی زودتر روشن می شود و به همین جهت قانونگذار تنظیم بر روی برگهای چاپی مخصوص، و تنظیم به زبان فارسی را از شرایط اساسی تقدیم دادخواست به شعب دیوان در این ماده مورد تصریح قرار داده است.

ماده ۱۸ قانون دیوان مقرر می دارد دادخواست باید حاوی نکات ذیل باشد:

الف) مشخصات شاکی

۱- نام و نام خانوادگی، نام پدر، تاریخ تولد، کد ملی، شغل، تابعیت و اقامتگاه برای اشخاص حقیقی

۲- نام، شماره ثبت، اقامتگاه اصلی و شماره تلفن تماس برای اشخاص حقوقی

ب) مشخصات طرف شکایت

۱- نام و نام خانوادگی، سمت و نشانی دقیق محل کار مأمور دولت در صورت امکان

۲- نام کامل دستگاه های موضوع ماده (۱۰) این قانون

پ) نام و نام خانوادگی و اقامتگاه وکیل یا قائم مقام و یا نماینده قانونی شاکی، در صورت تقدیم دادخواست توسط آنان

ت) موضوع شکایت و خواسته

ث) شرح شکایت

ج) مدارک و دلایل مورد استناد

چ) امضاء یا اثر انگشت شاکی یا وکیل یا قائم مقام و یا نماینده قانونی وی و یا امضاء و مهر شخص حقوقی ذیل دادخواست

ح) مدارک اثبات کننده سمت برای اشخاص حقوقی و نمایندگان قانونی

تبصره - شاکی می تواند علاوه بر نشانی پستی، نشانی پست الکترونیکی یا شماره تلفن همراه یا نمابر خود را به منظور ابلاغ اوراق اعلام نماید که در این صورت امر ابلاغ به یکی از طرق مزبور کافی است.»

دادخواست یکی از مهمترین برگ های قضائی در دیوان عدالت اداری است و به عنوان پایه قضاوت تلقی می گردد و جامع و رسا بودن آن از زحمت دادرسان می کاهد و کشف حقیقت و حکومت قانون را بر آنان آسان می کند.

دادخواست به عنوان یک سند قضائی دعوی را افتتاح می کند و بر همین اساس باید در تنظیم آن دقت و مراقبت کامل به عمل آید تا دعوا به خوبی مطرح و بیان شود.<sup>۴</sup>

الف) مشخصات شاکی

ذکر نام و نام خانوادگی، نام پدر، تاریخ تولد، کد ملی، شغل، تابعیت اقامتگاه در صورتیکه شخص حقیقی باشد و چنانچه دادخواست دهنده شخص حقوقی باشد ذکر نام موسسه یا شرکت شماره ثبت، اقامتگاه اصلی و شماره تلفن تماس آن ضروری است.

ب) مشخصات طرف شکایت

لزوم تعیین مشخصات برای طرف شکایت این است که هویت خواننده معلوم بوده پیدا کردن طرف شکایت و رساندن دادخواست دچار اشکال نشود و لذا ذکر نام و نام خانوادگی سمت و نشانی دقیق و شغل مشتکی عنه در مواردیکه شخص حقیقی ((مامور دولت)) باشد و ذکر نام واحد طرف شکایت در صورتیکه دعوی بطرفیت شخص حقوقی حقوق عمومی واحدهای مذکور در ماده ۱۰ این قانون اقامه گردد. علاوه بر آن اقامتگاه طرفین (( جزء در مورد واحدهای مقرر در این قانون باید با خصوصیات کامل و بنحوی تعیین شود که ابلاغ اوراق دادرسی بسهولت ممکن باشد.

پ) قید نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و کیل یا قائم مقام و یا نماینده قانونی شاکی در صورتیکه دادخواست توسط آنان تقدیم شود.

ت) موضوع شکایت و خواسته شاکی باید دقیقاً در دادخواست مشخص شده باشد تا شعبه بتواند به تمامی خواسته های مندرج در قسمت مربوط به دادخواست به همان صورت که آمده است توجه نموده و نسبت به آن نفیاً یا اثباتاً تصمیم گیری نماید افزون بر آن با تعیین موضوع خواسته شعبه می تواند میزان محکوم به را مشخص در موضوعات خارج از چهار چوب خواسته وارد نشود و تعیین موضوع خواسته توسط شاکی بطور دقیق و با در نظر گرفتن هدف فرد از اقامه دعوی شاکی را بطور کامل و به بهترین شیوه با لحاظ منشاء حق به کرسی حق خواهد نشانند. از نقطه نظر دیگر تعیین خواسته و بهای آن در دادخواست در تعیین صلاحیت دیوان در رسیدگی به دعوی موثر است.

ث) شرح شکایت

آنچه را که شاکی از دیوان در خواست می دارد باید شرح دهد زیرا مطابق اصول قضاوت حق خواستنی است نه دادنی به این معنا که شعبه دیوان نمی تواند حکم به اجراء حق یا تصدیق به امری بنماید مگر آنکه شاکی در خواست نماید از این رو حق یا امری که نفیاً یا اثباتاً مورد درخواست قرار می گیرد باید بنحو مدلل و مستند با لحاظ اصل خواسته و متفرعاتی که دارد در دادخواست یکایک و به ترتیب مقرر در قانون درج شود.

ج) مدارک و دلایل مورد استناد

اثبات ادعا و احراز استحقاق مدعی، بستگی تام به مدارک و دلایل ابرازی او و ارزش اعتبار آنها دارد و مستندات مدعی از جمله مهمترین وسایل کشف حقیقت و عمده ترین دلیل در احقاق حق محسوب می شود. و اغلب بدون ارائه اسناد و مدارک معتبر وصول به حق و نیل به مقصود میسر نیست. دلایل مدارک مثبت هر دعوی را از جهت موضوعی می توان به دو دسته تقسیم کرد:

اول. دلایلی که مثبت وجود حق و موید تعلق آن به مدعی می باشد.

دوم. مدرکی که مبین تعدی و تجاوز مدعی علیه نسبت به حق مورد ادعا می باشد.

دلایل مثبت دعاوی در دیوان عدالت اداری همانست که در ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی و نیز در قانون آئین دادرسی مدنی تحت عناوین اقرار، اسناد، شهادت، امارات، کارشناسی و غیره تبیین گردیده است. (۱) و به همین جهت شاکی باید برای اثبات دعوی خود کلیه مدارک و دلایل مثبت دعوی را در دادخواست متذکر شود و به تمام آنها اعم از اینکه در اختیار او یا نزد طرف شکایت و یا سایر واحدهای دولتی باشد استناد نماید.

۱. امضاء یا اثر انگشت ذیل دادخواست که پایه و اساس شعب دیوان در رسیدگی است باید توسط شاکی یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی وی امضاء شده و چنانچه شاکی بی سواد است اثر انگشت

۲. خود را در ذیل دادخواست درج نماید و شاکی اگر شخص حقیقی نبوده و از اشخاص حقوقی مجاز به اقامه دعوی در دیوان است بایستی علاوه بر امضاء مهر شخصیت حقوقی را که از طرف آن به عنوان اصیل یا وکیل یا نماینده یا قائم مقام قانونی طرح دعوی نموده مهور نماید. هر چند دادخواست دهنده باید دادخواست را امضاء کند و در صورت عجز از امضای اثر انگشت او باید در زیر دادخواست باشد تکلیف دادخواست که چنین شرطی را نداشته باشد در این قانون پیش بینی نشده است می توان از طریق اخطار استحضاری که در عرف دادگاهها به اخطاری گفته می شود که به موجب آن امری تنها برای آگاهی یه مخاطب اعلام و یا انجام اقدامی بی آنکه مهلت یا ضمانت اجرائی تعیین شود از وی خواسته می شود.<sup>۵</sup>

و بر این اساس صدور اخطار رفع نقص و همچنین قرار رد دادخواست به علت امضاء نداشتن دادخواست قانونی نمی باشد.

ح) مدارک اثبات کننده سمت برای اشخاص حقوقی و نمایندگان قانونی

داشتن «سمت» در مواردی که شخص حقوقی اقامه دعوی در دیوان می نماید از ناحیه شاکی ضروری است و اگر این شخص مدعی داشتن سمت است نه تنها باید واجد سمت یعنی نمایندگی از ناحیه شاکی باشد بلکه باید نوع نمایندگی

اش از جهت قانونی مشخص باشد و از آنجائیکه مدرک اثبات کننده سمت را قانونگذار برای شخص حقوقی که به عنوان شاکی در دیوان اقامه دعوی می نماید در نظر گرفته این نوع نمایندگی مدیر شرکت از شرکت که نمایندگی قانونی به مفهوم اخص شمرده می شود. و بر این اساس کسی که به عنوان نماینده قانونی یک شخصیت حقوقی در دیوان طرح شکایت می نماید بایستی سند مثبت سمت اش را یا رونوشت و فتوکپی مصدق آنرا پیوست دادخواست نماید

(و) عدم نیاز به تقدیم دادخواست

درخصوص عدم ضرورت به تقدیم دادخواست درخصوص پرونده هائی که با قرار عدم صلاحیت از مراجع قضائی دیگر ارسال می شود و فلسفه وجودی این عدم نیاز که از سوی قانونگذار در نظر گرفته شده این است که اولاً حسب رویه معمول مراجع کیفری با صدور قرار عدم صلاحیت پرونده ای را به دیوان عدالت اداری ارسال نمی نمایند ثانیاً اموری که راجع به آن اختلاف در صلاحیت پیش می آید مربوط به دعاوی مدنی است که شروع به رسیدگی به این قبیل دعاوی مستلزم تقدیم دادخواست است ثالثاً وقتی دعوی قبلاً با تقدیم دادخواست طرح شده و مورد رسیدگی واقع و منجر به صدور قرار عدم صلاحیت گردیده الزام مجدد خواهان به تقدیم دادخواست تحصیل حاصل بوده و امری عبث و بیهوده تلقی می شود و لذا بر همین اساس قانونگذار در تبصره ۱ ماده ۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری نیاز به عدم تقدیم دادخواست را مورد حکم قرار داده است.

(ز) عدم لزوم پرداخت هزینه دادرسی

زمانیکه پرونده ای با صدور قرار عدم صلاحیت از مراجع قضائی دیگر به دیوان ارسال می شود. از آنجائیکه در دعاوی مدنی هزینه دادرسی شامل بهای برگ دادخواست، نوع دعوی و هزینه آن از جهت مالی و غیرمالی بودن و هزینه مطابقت برگ ها با اصل آنها جهت دادخواهی و احقاق حق از ناحیه خواهان ابتداء پرداخت گردیده و در امور کیفری نیز مطابق ماده ۵۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲/۱۲/۴ قبلاً هزینه شکایت کیفری از شاکی اخذ گردیده و حتی اگر به تبع امر کیفری مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم نیز نموده باشد هزینه دادرسی مطابق مقررات مربوط به امور مدنی از وی اخذ می شود و سپس دعوی مورد رسیدگی قرار می گیرد بر این اساس مقنن در تبصره ۱ ماده ۱۶ این قانون پرداخت هزینه دادرسی را تحصیل حاصل تشخیص و پرداخت مجدد هزینه دادرسی را مطابق ماده ۱۹ این قانون مورد حکم قرار نداده است.

### گفتار سوم: رسیدگی به دادخواست بدوی

بر اساس ماده ۲۶ قانون دیوان «دادخواست های ثبت شده توسط رییس دیوان یا معاون وی به شعبه ارجاع می شود.» دادخواست های ثبت شده برای اینکه در مرحله ارجاع قرار گیرد باید کامل باشد و دادخواست پس از تکمیل توسط رئیس دیوان یا معاون او به یکی از شعب ارجاع می شود و طبق ماده ۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت

اداری ، رئیس دیوان به عنوان رئیس شعبه اول تجدیدنظر دیوان مجاز است به تعداد مورد نیاز معاون داشته باشد که در دیوان عدالت اداری سه معاونت عهده دار امر ارجاع است که به عنوان مقام مأذون از قبل ریاست دیوان دادخواست های ثبت شده را به شعبه دیوان ارجاع می نماید این معاونین عبارتند از:

۱- معاونت قضایی امور کار و تامین اجتماعی

۲- معاونت قضایی امور اداری و استخدامی و فرهنگی

۳- معاونت قضایی امور اقتصادی و اراضی و شهرسازی

از نکات درخور تامل راجع به این ماده می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

### ۱- ارجاع دادخواست های ثبت شده

توسط معاونین دیگر در غیاب رئیس دیوان یا معاون ارجاع شرط جواز ارجاع فوریت امر است و در مورد دادخواست های ثبت شده عادی و روزانه که به دیوان وارد می شود نمی توان ارجاع را توسط معاون یا معاونین دیگر انجام داد و فوریت هم منحصر به مواردی است که تعیین تکلیف فوری لازم و یا در قانون به آن تصریح شده است مانند زمانیکه شاکی در دادخواست ثبت شده ضمن طرح دادخواست اصلی خود تقاضای صدور دستور موقت نموده باشد. شعبه در این قانون شامل شعبه بدوی و تجدیدنظر می گردد و حسب مورد ممکن است دادخواست ثبت شده به شعبه بدوی یا تجدیدنظر ارجاع گردد

### ۲- قرار رد دفتری

طبق ماده ۲۷ قانون دیوان « چنانچه دادخواست ، فاقد نام و نام خانوادگی شاکی یا اقامتگاه وی باشد ، به موجب قرار مدیر دفتر شعبه ، رد می شود. این قرار قطعی است ، ولی صدور آن ، مانع طرح مجدد شکایت نیست . چنانچه طرح دعوای مجدد مستلزم رعایت زمان مشخص باشد از زمان اطلاع محاسبه می شود.» شاکی باید در دادخواست خود را بطور کامل معرفی نماید زیرا نه تنها طرف شکایت باید از مشخصات شخصی که دادرسی را علیه او به راه انداخته مطلع شود و با بررسی دقیق ادعای مطروحه دفاع خود را در مقابل شاکی تدارک ببیند بلکه دیوان نیز ضمن بررسی مسائلی از قبیل اهلیت ، سمت و نفع شاکی ، دلایل ابرازی را با توجه به مشخصات وی رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید. به علاوه ابلاغ اخطاریه ها ، دادنامه ها و اوراق قضائی نیز به آسانی به نحو صحیح و بدون مشکل در شناسائی شاکی صورت گیرد.

در صورتیکه خصوصیات شاکی در دادخواست قید نشده باشد و یا اینکه مشخصات او طوری ناقص داده شده باشد که دسترسی به او ممکن نباشد مثل اینکه شخص مجهولی دعوی طرح کند چنین دادخواستی را نمی توان به جریان انداخت و چون راهی برای تکمیل آن وجود ندارد باید آن را رد کرد. شرط لزوم درج نام و نام خانوادگی شاکی یا اقامتگاه وی از شرایطی است که در بند یک ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر شده و از بیشترین اهمیت برخوردار



است زیرا قانونگذار در ماده ۵۶ قانون مذکور ضمانت اجرای عدم انجام این شرط را «رد فوری دادخواست» اعلام نموده است. ماده ۲۷ این قانون نیز برگرفته از ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی است با این تفاوت که مدیر دفتر دادگاه عمومی حقوقی ظرف دو روز از تاریخ رسیدن دادخواست قرار رد دادخواست را صادر می نماید و صدور قرار رد دادخواست که از ناحیه مدیر دفتر شعبه دیوان صادر می شود قطعی بوده و قانونگذار امکان اعتراض نسبت به این قرار پیش بینی ننموده و رسیدگی به اعتراض مجوز قانونی ندارد.

### ۳- اخطار رفع نقص و صدور قرار رد دادخواست

برابر ماده ۲۸ قانون دیوان «در صورتی که هریک از موارد مذکور در بندهای (ب) تا (ث) و (ج) ماده (۱۸) این قانون در دادخواست رعایت نشده باشد و یا دادخواست از جهت شرایط مقرر در مواد (۱۹) الی (۲۳) این قانون نقص داشته باشد، مدیر دفتر شعبه ظرف دو روز نقایص دادخواست را طی اخطاریه ای به طور مستقیم یا از طریق دفاتر مستقر در مراکز استان ها به شاکی اعلام می کند. شاکی، ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه، فرصت رفع نقص دارد و چنانچه در مهلت مذکور اقدام به رفع نقص ننماید دادخواست بموجب قرار مدیر دفتر یا جانشین او، رد می گردد. این قرار ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در همان شعبه دیوان است. رسیدگی به اعتراض نسبت به رد دادخواست، توسط رییس یا دادرس علی البدل شعبه انجام می شود و پس از صدور دستور توسط قاضی مزبور، مراتب توسط مدیر دفتر شعبه به معترض ابلاغ می گردد. این تصمیم قطعی است، ولی رد دادخواست، مانع طرح مجدد شکایت نیست.» دادخواستی که به دیوان تقدیم می شود وقتی قابلیت رسیدگی در شعبه را دارد که تمامی شرایط مشروحه در این ماده را داشته باشد و عدم رعایت موارد مذکور در بندهای ب تا ث ماده ۱۸ این قانون یا عدم رعایت شرایط مقرر در مواد ۱۹ الی ۲۳ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری از مواردی است که مدیر دفتر شعبه را ملزم می نماید اقدام به صدور اخطار رفع نقص نماید و چنانچه شاکی ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه به رفع نقص اقدام ننماید دادخواست توسط مدیر دفتر شعبه یا جانشین وی با صدور قرار رد دادخواست رد می شود. اما در صورت رفع نقص دادخواست از همان تاریخ تقدیم به دبیرخانه دیوان یا دفاتر اداری آن مستقر در مراکز استان ها تمام آثار خود را خواهد داشت. به موجب ماده مذکور رد دادخواست پس از توقیف و اخطار رفع نقایص در مواردی اعمال می شود که در تنظیم دادخواست از شرایط زیر تخلف شده باشد.

- ۱- نام وزارتخانه، موسسه یا واحد طرف شکایت و یا نام و نام خانوادگی و شغل و اقامتگاه مامور مربوطه
- ۲- قید نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و کیل یا قائم مقام و یا نماینده قانونی شاکی در صورتیکه دادخواست توسط آنان داده شده باشد باید در دادخواست درج شود.
- ۳- تعیین خواسته و بهای آن مگر آنکه تعیین بهاء ممکن نبوده و یا خواسته مالی نباشد.

۴- شرح شکایت در دادخواست بایستی از ناحیه شاکی بنحو مستدل و مستند ذکر شود و شاکی باید به شرح تفصیلی دعوی بپردازد مثلاً اگر خواسته شاکی ابطال اقدامات تملکی دستگاه اجرائی است باید شرایط قانونی که دستگاه تملک کننده ملزم به رعایت آن در تملک ملک شاکی بوده را ذکر نموده و اجرای تشریفات که عدم اجرای هر یک از آن تشریفات بنا به شکایت ذینفع موجبات ابطال اقدامات تملکی را از ناحیه دیوان فراهم می آورد را در دادخواست شرح دهد.

۵- تادیه هزینه دادرسی مطابق تعرفه قانونی

۶- پیوست نمودن رونوشت یا تصویر خوانا و گواهی شده اسناد و مدارک مورد استناد در دادخواست

۷- ترجمه گواهی شده اسناد تنظیم شده به زبان غیر فارسی

۸- رونوشت و کالنامه و کیل، قیم و بطور کلی رونوشت اختیار نامه دادخواست دهنده

۹- عده نسخ دادخواست برابر عده خواننده به اضافه یک نسخه

در این موارد مدیر دفتر باید نقایص را به تفصیل به دادخواست دهنده اعلام نماید و اگر به اجمال یا توأم با ابهام باشد اخطار مجمل یا مبهم را نمی توان به عنوان دلیل رد دادخواست پذیرفت در هر حال در صورتیکه در موعد مقرر در این ماده شاکی در تخلف باقی ماند و نقایص دادخواست را رفع ننمود دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر و در غیبت مشارالیه جانشین او صادر می کند رد می شود و این قرار مطابق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی به شاکی ابلاغ می شود و شاکی می تواند در ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قرار به شعبه ای که دادخواست به آنجا داده شده شکایت نماید که رسیدگی به اعتراض نسبت به قرار رد دادخواست توسط رئیس یا دادرس علی البدل شعبه بدوی دیوان مورد رسیدگی قرار می گیرد و اگر شکایت شاکی وارد باشد شعبه بدوی قرار رد دفتر را فسخ می کند و دادخواست به جریان گذاشته می شود ولی اگر اعتراض وارد نباشد قرار رد دادخواست صادره را شعبه بدوی تایید می نماید و در هر دو مورد تصمیم شعبه بدوی دیوان قطعی است و قرار رد دادخواست مانع تقدیم مجدد دادخواست نیست.

#### ۴- ارسالی دادخواست و ضمائ آن به طرف شکایت

به موجب ماده ۲۹ قانون دیوان « پس از ارجاع دادخواست به شعبه مدیر دفتر شعبه آن را پس از تکمیل بلافاصله در اختیار قاضی شعبه قرار می دهد. قاضی شعبه دیوان در صورت احراز صلاحیت و کامل بودن پرونده، آن را با صدور دستور ارسال یک نسخه از دادخواست و ضمائ آن به طرف شکایت، به دفتر اعاده می کند تا پس از ابلاغ دادخواست و ضمائ آن به طرف شکایت در جریان رسیدگی قرار گیرد. تبصره- چنانچه پرونده ای مشمول تبصره ماده (۹۱) این قانون باشد، شعبه دیوان خارج از نوبت و بدون ابلاغ دادخواست و ضمائ آن به طرف شکایت، به آن رسیدگی و رأی صادر می نماید.»

مدیر دفتر شعبه مرجوع الیه پس از رسیدن دادخواست واطمینان از تکمیل دادخواست وضمائم آن مکلف است بلافاصله دادخواست ارجاعی را در اختیار قاضی شعبه دیوان قرار دهد تا شعبه چنانچه دادخواست را کامل تشخیص داد ابلاغ نسخه ثانی دادخواست وضمائم آنرا به طرف شکایت ابلاغ نماید ودر صورتیکه ناقص تشخیص دهد نیز جهات نقص را نوشته وپرونده را به دفتر شعبه بر می گرداند تا مدیر دفتر شعبه به تکلیف قانونی خود که صدور اخطار رفع نقص است اقدام نماید وچنانچه دادخواست فاقد نام ونام خانوادگی شاکی یا اقامتگاه وی نیز باشد به دستور مقرر در ماده ۲۷ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری عمل نماید علاوه بر آن قاضی شعبه موظف است در صورت کامل بودن دادخواست با توجه به خواسته و موضوع شکایت که از ناحیه شاکی مطرح شده بررسی نماید که آیا قانونگذار اختیار رسیدگی به دعوی را به شعبه دیوان داده است تا به آن رسیدگی نموده و حکم آن را صادر نماید ودر صورتیکه این اختیار از سوی مقنن به شعبه دیوان داده نشده باشد شعبه مرجوع الیه غیر صالح است و نمی تواند به خواسته شاکی که خارج از صلاحیت دیوان است اقدام به رسیدگی و صدور حکم قطعی بنماید و اگر چنین اقدامی بکند نقض قانون به معنای وسیع کلمه نموده است ولذا طبق ماده ۴۸ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری چنانچه شکایت شاکی را در صلاحیت سایر مراجع قضائی تشخیص دهد قرار عدم صلاحیت به اعتبار و شایستگی مرجع قضائی صالحه صادر می نماید ودر صورتیکه موضوع اختلاف و مناقشه یا دعوی مطرح شده از سوی شاکی را در صلاحیت مراجع غیر قضائی تشخیص دهد نیز قرار عدم صلاحیت صادر می نماید. و با صدور قرار عدم صلاحیت از ناحیه شعبه اعم از اینکه به اعتبار و شایستگی مراجع قضائی یا غیر قضائی صادر شود صدور دستور ارسال یک نسخه از دادخواست وضمائم آن برای طرف شکایت از ناحیه قاضی شعبه به منظور اینکه در جریان رسیدگی قرار گیرد منتفی می باشد و صدور دستور ارسال یک نسخه از دادخواست و ضمائم آن برای طرف شکایت با اعاده پرونده به دفتر مربوط به زمانی است که اولاً دادخواست وضمائم آن در پرونده کامل باشد. ثانیاً شعبه خود را در رسیدگی به شکایت شاکی صالح تشخیص دهد. به موجب تبصره این ماده در صورت رای وحدت رویه نسبت به آراء مشابه متعدد از ناحیه هیات عمومی دیوان عدالت اداری برابر ماده ۹۰ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری چنانچه پرونده ای مشمول تبصره ماده مذکور شود شعبه دیوان خارج از نوبت وبدون ابلاغ دادخواست وضمائم آن به طرف شکایت به خواسته شاکی رسیدگی و رای صادر می نماید.

#### **۵- مهلت ارسالی لایحه جوابیه طرف شکایت**

طبق ماده ۳۰ قانون دیوان « طرف شکایت موظف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کند . عدم وصول پاسخ مانع رسیدگی نیست و شعبه باتوجه به مدارک موجود ، به پرونده رسیدگی و مبادرت به صدور رأی می نماید.

تبصره- در صورتی که طرف شکایت بدون عذر موجه از دادن پاسخ در موعد مقرر در این ماده خودداری نماید شعبه رسیدگی کننده، متخلف را به سه ماه تا یک سال انفصال از خدمت محکوم می نماید. این حکم ظرف بیست روز قابل تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر است.

دادخواست و ضمائم آن به شرحی که در ماده ۲۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری گذشت چنانچه نقیصه ای نداشت توسط دفتر شعبه به طرف شکایت ابلاغ می شود و این ابلاغ بایستی مطابق ماده ۱۲۲ قانون مذکور با رعایت مقررات قانون آئین دادرسی مدنی صورت گیرد و قواعدیکه در این قانون درباره ابلاغ دادخواست مطرح است تنها مربوط به مناسبت آثاری که بر آن مترتب است دارای اهمیت خاص است و نباید آن را ساده فرض کرد بلکه ابلاغ از مقدمات کار دادرسی است و گاهی اصحاب دعوی از همین مقدمه در جهت تأخیر در رسیدگی سوء استفاده می کنند در هر حال پس از ابلاغ اعم اینک که طرف دعوی شخص حقیقی « مأمور دولت » یا شخص حقوقی « واحد دولتی » باشد طرف شکایت موظف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ نسبت به ارسال پاسخ در قبال دعوی خواهان اقدام نماید و پس از انقضای فرجه قانونی تعیین شده چنانچه طرف دعوی تمایلی به پاسخگویی نداشت و یا اساساً تماماً از دفاع در قبال دعوی مطروحه امتناع نمود.

عدم ارسال پاسخ دعوی و یا تأخیر در آن مانع رسیدگی و اتخاذ تصمیم نخواهد بود و معمولاً در چنین حالتی مدارک و دلائل خواهان محمول بر صحت تشخیص و حکم به حقانیت خواهان داده میشود و از دفاع محکوم علیه نیز بعد از صدور حکم از طریق تجدیدنظرخواهی یا تقاضای اعاده دادرسی یا به اعتبار خلاف شرع یا خلاف قانون بودن حکم و تقاضای اعلام اشتباه از قاضی صادر کننده رأی نتیجه مطلوب و دلخواه بدست نمی آید درحالیکه طرف دعوی اعم از اینکه از اشخاص حقیقی یا حقوقی باشند موظف اند همچون مدعی که از تمام امکانات مشروع خود در طریق بیان ادعا و تعدی به حق خود و ارائه ادله مثبت دعوی بهره می گیرد با تشریح دقیق و کامل جریان امر و توجیه تصمیم یا اقدام خود براساس معیارهای قانونی و به اتکاء به دلائل و مدارک معتبر و موثر اهتمام ورزد و جهات ذیل را نیز در دفاع مدنظر قرار دهد.

الف- ارسال پاسخ دعوی در مهلت قانونی

ب- قبول یا رد توجه شکایت

ج- رعایت دقت و امانت

د- ارائه اسناد و مدارک مورد لزوم

**۶- ضرورت عدم وجود ابهام در خواسته**

برابر ماده ۳۳ قانون دیوان « موضوع شکایت و خواسته باید صریح و منجز باشد. در صورت وجود ابهام به تشخیص شعبه، مراتب طی اخطاریه ای به شاکی اعلام می گردد و شاکی مکلف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه، نسبت به رفع ابهام اقدام کند. در غیر اینصورت، شعبه نسبت به قسمت مبهم، قرار ابطال دادخواست صادر می نماید.» مطابق این ماده اگر دادخواست مبهم و مجمل باشد یا اینکه خواسته شاکی صریح و منجز نباشد به تشخیص شعبه مدیر دفتر طی اخطاریه ای به شاکی اعلام می نماید در جهت رفع ابهام و اجمال ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه نسبت به رفع ابهام اقدام کند در صورتیکه شاکی از تاریخ ابلاغ اخطاریه و انقضای فرجه تعیین شده در جهت رفع ابهام اقدام ننماید مراتب توسط مدیر دفتر به شعبه گزارش و شعبه مرجوع الیه در وقت فوق العاده تشکیل جلسه داده و نسبت به قسمت مبهم قرار ابطال دادخواست صادر می نماید.

## ۷- دستور موقت

« در صورتی که شاکی ضمن طرح شکایت خود یا پس از آن مدعی شود که اجراء اقدامات یا تصمیمات یا آراء قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع مذکور در ماده (۱۰) این قانون سبب ورود خسارتی می گردد که جبران آن غیرممکن یا متعسر است می تواند تقاضای صدور دستور موقت نماید. پس از طرح شکایت اصلی، درخواست دستور موقت باید قبل از ختم رسیدگی به دیوان ارائه شود. این درخواست مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نیست. مهمترین هدف دادرسی در دعاوی بین اشخاص رفع تجاوز و تأمین حقوق تضییع شده افراد بر اساس موازین عدل و انصاف است. اما اجرای عدالت مستلزم کشف حقیقت است که جز از طریق استماع صبورانه اظهارات طرفین دعوا و بررسی دقیق مدارک و مستندات آنان و انجام تحقیقات لازم میسر نیست تدارک هر یک از مقدمات و اقدامات ضروری به صرف وقت و تشکیل جلسات متعدد احتیاج دارد و لزوم انقضای مواعد قانونی و طی مراحل اعتراض تجدیدنظر و فرجام و بالاخره کثرت مراجعات و تراکم نامتناسب حجم کار در مراجع محدود قضایی هم از دیگر عواملی است که بر کندی جریان محاکمات و اطاله آنها می افزاید بطوری که در بسیار از موارد تعیین تکلیف قطعی دعاوی سال های متمادی به طول می انجامد و گاهی از رهگذر این تأخیر و تطویل خسارت سنگین و حتی غیرقابل جبرانی متوجه اشخاص می شود و گاهی نیز به همین علت موضوع حکم منتفی و یا اجرای آن غیر ممکن می گردد و رأی صادره حکم نوشداروی پس از مرگ را پیدا می کند هم چنین در برخی از دعاوی مساله مبتلا به خواهان به قدری حاد و حیاتی است که باید فوراً نسبت به آن فوراً اتخاذ تصمیم شود و انتظار تا صدور حکم قطعی مشکل او را وخیم تر می سازد و تطویل دادرسی او را دچار عسر و حرج می نماید. بنابراین عامل گذر زمان که در حد معقول از خصایص طبیعی روند محاکمات است در مسائل حاد و حیاتی نقش منفی و مخرب دارد و اقتضای عدالت آن است که در این قبیل امور در حد امکان حذف شود مشروط بر این که به اساس دادرسی و اجرای عدالت هم لطمه نزنند به همین منظور در قوانین بسیاری از کشورهای جهان از جمله در قانون آئین دادرسی مدنی کشور ما مقررات ویژه ای در

نظر گرفته شده است که طبق آن قضاات دادگاهها می توانند به تقاضای ذینفع و تحت شرایط خاص بدون ورود در ماهیت قضیه نسبت به حفظ حقی که در مخاطره جدی قرار گرفته است دستور مقتضی صادر نماید و تا تعیین تکلیف ماهوی دعوا از ایجاد عسر و حرج و یا ورود خسارات سنگین و احتمالاً غیرقابل جبران به ذینفع جلوگیری کنند در مبحث ششم از فصل یازدهم قانون آئین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ که به دادرسی فوری اختصاص یافته مقرراتی در زمینه شرایط و کیفیات این نوع رسیدگی وضع شده و به شرح ماده ۳۱۰ مقرر گردیده است « در اموری که تعیین تکلیف آن فوریت دارد دادگاه به درخواست ذینفع برابر مواد زیر دستور موقت صادر می نماید» بنابراین هدف از صدور دستور موقت جلوگیری از ایجاد خسارات سنگین و غیرقابل جبران است و در این مورد خصوصیات طرفین دعوا نقشی در قبول یا رد تقاضای دستور موقت ندارد و دادگاهها می توانند در دعاوی مدنی علیه دولت نیز در صورت لزوم مبادرت به صدور دستور موقت نمایند بدین منظور باتوجه به اینکه در دعاوی داخل در صلاحیت دیوان عدالت اداری نیز مسائل حاد و حساسی که محتاج تعیین تکلیف فوری باشد قابل تصور است قانونگذار در ماده ۳۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مقرر داشته « در صورتی که شاکی ضمن طرح شکایت خود یا پس از آن مدعی شود که اجراء اقدامات یا تصمیمات یا آراء قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع مذکور در ماده ۱۰ این قانون سبب ورود خسارتی می گردد که جبران آن غیرممکن یا متعسر است می تواند تقاضای صدور دستور موقت نماید پس از طرح شکایت اصلی درخواست دستور موقت باید قبل از ختم رسیدگی به دیوان ارائه شود. این درخواست مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نیست.

بنابراین در دعاوی که رسیدگی به آن در صلاحیت دیوان عدالت اداری می باشد بعضاً با مواردی برخورد می شود که احتیاج به تعیین تکلیف فوری و اقدام آنی می باشد فی الواقع در صورت عدم اتخاذ تصمیم فوری خسارات جبران ناپذیری واقع می شود. حال این سوال مطرح است که آیا در این مواقع دیوان می تواند به دادرسی فوری اقدام و دستور موقت صادر کند یا خیر؟ مثلاً دادگاه انتظامی سر دفتران با رأی قطعی سر دفتری را به اتهام تخلف از مقررات ثبتی به انفصال موقت از سمت سر دفتری محکوم می کند و سر دفتر به این رأی معترض باشد یا کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداری رأی به تخریب ساختمان صادر کند و مالک ساختمان به رأی قطعی کمیسیون معترض باشد یا کمیسیون های مستقر در اداره نظام وظیفه عمومی به موجب رأی قطعی شخصی را سرباز و مشمول انجام خدمت زیر پرچم می شناسد و شخص مذکور به ادعای استحقاق معافیت از انجام خدمت زیر پرچم خواستار نقض رأی صادره می شود. همچنین در مواردی که ضمن درخواست ابطال مصوبات از هیأت عمومی مطابق ماده ۳۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری درخواست صدور دستور موقت شود. تشخیص احراز ضرورت و فوریت صدور دستور موقت به عهده شعبه قرار داده شده که به اصل دعوی رسیدگی می نماید در مواجهه با تقاضای خواهان این شعبه است که باید با نظر خود سنجد آیا تظلم خواهی جنبه فوریت دارد یا نه در قانون دیوان عدالت اداری ملاک و

ضابطه و شاخص برای ضرورت و فوریت تعیین نشده و آنچه مبنای تصمیم به صدور دستور موقت است این است که شعبه بداند که اگر در مورد تقاضای رسیدگی فوری نکند زیان جبران ناپذیری که جبران آن غیرممکن یا متعسر است متصور بوده به عنوان مثال کمیسیون پزشکی نظام وظیفه خواهان صدور دستور موقت را سرباز تشخیص و مشارالیه در آستانه اعزام به خدمت زیر پرچم است بدیهی است که شعبه با یک بررسی اجمالی نسبت به مستندات قطعاً ضرورت صدور دستور موقت را مقرون به قرائن معقوله تشخیص و مبادرت به صدور دستور موقت خواهد نمود زیرا عدم صدور دستور موقت موجب خواهد شد فردیکه فاقد شرایط جسمانی لازم بوده به خدمت اعزام شده و یا بیماری وی تشدید شده و یا حتی فوت نماید و چنانچه تشخیص کمیسیون پزشکی صحیح نباشد و دیوان عدالت اداری مانع اجرای این تشخیص غلط نگردد بدیهی است که خسارات وارد شده دیگر جبران آن ممکن نمی باشد.<sup>۶</sup>

حکمت دستور موقت آن است قبل از آن که دستگاه قضائی با کندیهای معمولی بتواند وارد اصل دعوی بشود و حقیقت را احراز کند یک اقدام آنی موقتی برای حفظ حقوق فرضی که در معرض خطر به نظر می آید به عمل آید پس وقتی که آن دستگاه سیر طبیعی خود را طی کرد و تمام اطراف قضیه را سنجید و حقانیت را محرز ساخت دیگر اقدام موقتی نباید مانع تصمیم او بشود زیرا مأموریت دستور موقت در واقع جلوگیری است. جلودار بجای اینکه برای عرابه قضائی که در عقب او باید به حرکت بیفتد راه را باز کرده و منزل آماده نماید نباید سد راه او بشود. لذا واضعین قانون دیوان عدالت اداری نیز با وقوف و آگاهی از این فلسفه شعبه دیوان را ملزم و موظف نموده در صورت صدور دستور موقت به اصل دعوی خارج از نوبت رسیدگی و رأی مقتضی صادر نماید لکن از آنجائیکه ترتیب تعیین جلسه خارج از نوبت عملأدر دست مدیر دفتر و تابع میل و اراده او است دادرس یا رئیس شعبه باید نظارت نماید که پس از صدور دستور موقت و ابلاغ به لحاظ فوریت دعوی و تقدم آن بر سایر دعاوی قبل از اینکه پرونده از سوی دفتر اجبار و مقید به مواعد معین گردد در وقت فوق العاده به صورت خارج از نوبت مورد رسیدگی قرار گیرد.<sup>۷</sup>

دستور موقت یک دستور قضائی است که در حاشیه رسیدگی به دعوی و به منظور تنسيق جریان دادرسی اتخاذ می گردد و به موجب این ماده در صورت صدور دستور موقت با لغو آن و ابلاغ آن به اصحاب دعوی و یا رد تقاضای

<sup>۶</sup> ماده ۳۶: «مرجع رسیدگی به تقاضای دستور موقت موضوع ماده (۳۴) این قانون شعبه ای است که به اصل دعوی رسیدگی می کند لکن در مواردی که ضمن درخواست ابطال مصوبات از هیأت عمومی تقاضای دستور موقت شده باشد ابتدا پرونده جهت رسیدگی به تقاضای مزبور به یکی از شعب ارجاع می شود و در صورت صدور دستور موقت در شعبه پرونده در هیأت عمومی خارج از نوبت رسیدگی می شود.»

<sup>۷</sup> آئین دادرسی و بازرگانی جلد اول دکتر احمد متین دفتری نشر مجمع علمی و فرهنگی مجلد چاپ اول ۱۳۷۸ صفحه ۴۳۱

<sup>۸</sup> ماده ۳۷- «شعبه دیوان موظف است در صورت صدور دستور موقت، نسبت به اصل دعوا خارج از نوبت رسیدگی و رأی مقتضی صادر نماید.

تبصره- مدیر دفتر شعبه مکلف است پرونده را به فوریت به نظر شعبه برساند و شعبه موظف به اتخاذ تصمیم فوری است.»

دستور موقت و ابلاغ آن به شاکی آثاری همچون برگ هابی که ابلاغ آنها مشمول تشریفات مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی است مانند دادخواست اختاریه دعوت به جلسه دادرسی، اظهارنامه، احضاریه گواهی، دادنامه اجراییه و ... مترتب نبوده بلکه دستور موقت یک دستور قضائی تلقی می شود اگر مورد پذیرش قرار گرفته و از سوی شعبه صادر گردد مخاطب دستور موقت بایستی آن را از مصادیق بارز اوامر قضائی تلقی و نسبت به اجرای آن اقدام نماید تا در دائره شمول ماده ۳۹ این قانون قرار نگیرد و اگر دستور موقت بنا به هر دلیلی از ناحیه شعبه لغو گردد و یا اساساً تقاضای دستور موقت از ناحیه شعبه رد شود در هر سه حالت با ابلاغ آن به اصحاب دعوی حق تجدیدنظر خواهی برای طرفین در صورت صدور یا لغو آن و برای شاکی در صورت رد ایجاد نمی شود و این دستور سلبی که در قالب لغو یا رد یا ایجابی که با قبول صادر می گردد قطعی می باشد و ابلاغ آن به شاکی جنبه استحضاری داشته و هیچیک از طرفین در قبال رد یا قبول یا لغو دستور موقت حق اعتراض ندارند اما اگر دستور موقت صادر شود تکلیف برای طرف شکایت ایجاد تا با ابلاغ دستور موقت فوراً بر طبق آن اقدام نماید و اساساً ضرورتی به پیگیری شاکی جهت اجرای دستور موقت نبوده و سازمان ها و یا دوایر دولتی طرف شکایت به محض ابلاغ دستور موقت موظف اند با توجه به اینکه از تاریخ تقدیم دادخواست تا صدور دستور موقت که معمولاً چند روز طول می کشد اگر اقداماتی را در جهت خلاف دستور موقت انجام داده از این اقدامات رفع اثر نموده و دستور موقت را اجراء نمایند.<sup>۹</sup>

قضات دیوان از سلاح دستور موقت به موقع و بطور صحیح استفاده نموده تا بتوانند جلوی بسیاری از تجاوزات و تعدیات را گرفته و با صدور دستور موقت و قبل از صدور حکم به اختلاف و دعوی خاتمه دهند. اجرای دستور موقت منوط به ابلاغ آن است اعم از اینکه ابلاغ قانونی باشد یا بطور واقعی صورت گرفته است. مراتب استکاف از اجرای دستور موقت را به فرد یا افرادی که ملزم به اجرای دستور موقت بوده اند اعلام و تفهیم نموده تا چنانچه دلائل و مدارکی در دفاع از خود مبنی بر اجرای دستور موقت در مهلت تعیین شده دارند ارائه نمایند و در صورت عدم ابراز و اقامه مدارک لازم بر اجرای دستور موقت شعبه مجاز است مجازات برای مستکف در نظر گیرد والا در صورت اجرای دستور موقت تعیین مجازات با این استدلال که امر ابلاغ صورت پذیرفته و مدارک اجراء به موقع ارسال نشده از توجیه قانونی برخوردار نمی باشد.<sup>۱۰</sup>

---

<sup>۹</sup> ماده ۳۸— « در صورت صدور دستور موقت یا لغو آن مفاد آن به طرفین و در صورت رد تقاضای صدور دستور موقت مفاد آن به شاکی ابلاغ می شود تقاضای صدور دستور موقت قبل از اتخاذ تصمیم شعبه مانع اجرای تصمیمات قانونی موضوع ماده (۱۰) این قانون نیست.»

<sup>۱۰</sup> ماده ۳۹— « سازمان ها، ادارات، هیأت ها و مأموران طرف شکایت پس از صدور و ابلاغ دستور موقت، مکلفند بر طبق آن اقدام نمایند و در صورت استکاف، شعبه صادر کننده دستور موقت،



در دیوان عدالت اداری نیز موارد الغاء دستور موقت عبارتند از :

- ۱- مطابق تبصره ماده ۳۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در صورت رد شکایت یا صدور اسقاط یا ابطال یا رد درخواست اصلی
- ۲- مطابق ماده ۴۰ قانون تشکیلات دیوان عدالت اداری در صورت حصول دلایل مبنی بر عدم ضرورت دستور موقت
- ۳- باتوجه به ملاک ماده ۱۰۷ قانون آئین دادرسی مدنی به درخواست متقاضی<sup>۱۱</sup>

#### ۸- نیابت قضایی و انجام تحقیقات

طبق ماده ۴۱ قانون دیوان « شعبه رسیدگی کننده می تواند هرگونه تحقیق یا اقدامی را که لازم بداند انجام دهد یا آن را از ضابطین قوه قضائیه و مراجع اداری بخواهد و یا به سایر مراجع قضایی نیابت دهد ضابطان و مراجع مزبور مکلفند ظرف مهلتی که شعبه دیوان تعیین می کند تحقیقات و اقدامات خواسته شده را انجام دهند تخلف از این ماده حسب مورد مستلزم مجازات اداری یا انتظامی است.»

ماده مذکور با هدف تسریع در دادرسی و به نتیجه رساندن رسیدگی ها و برداشتن موانع ، وضع شده تا شعبه دیوان اعم از شعبه بدوی یا تجدیدنظر بتواند هرگونه تحقیق یا اقدامی را برای کشف واقع به عمل آورد یعنی در جهت مثبت « تحصیل دلیل» کند و در جهت منفی به دلایل که اصحاب دعوی داده اند با استدلال به اینکه موثر نیست توجه نکند

#### ۹- اخذ توضیح از طرفین و دعوت به دادرسی

بر اساس ماده ۴۳ قانون وضعیت و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری « شعبه دیوان می تواند هریک از طرفین دعوی را برای اخذ توضیح دعوت نماید و در صورتی که شکایت از ادارات و واحدهای مذکور در ماده (۱۰) این قانون باشد طرف شکایت مکلف به معرفی نماینده است. تبصره ۱: در صورتی که شاکی پس از ابلاغ برای ادای توضیح حاضر نشود یا از ادای توضیحات مورد درخواست استتکاف کند شعبه دیوان با ملاحظه دادخواست اولیه و لایحه دفاعیه طرف شکایت یا استماع اظهارات او اتخاذ تصمیم می نماید و اگر اتخاذ تصمیم ماهوی بدون اخذ توضیح از شاکی ممکن نشود قرار ابطال دادخواست را صادر می کند.

تبصره ۲: در صورتی که طرف شکایت شخص حقیقی یا نماینده شخص حقوقی باشد و پس از احضار بدون عذر موجه از حضور جهت ادای توضیح خودداری کند شعبه او را جلب می نماید یا به انفصال موقت از خدمات دولتی به مدت یک ماه تا یکسال محکوم می نماید

---

متخلف را به انفصال از خدمت به مدت شش ماه تا یکسال و جبران خسارت وارده محکوم می نماید.»

۱۱ ماده ۴۰- « در صورت حصول دلایلی مبنی بر عدم ضرورت ادامه اجرای دستور موقت شعبه رسیدگی کننده نسبت به لغو آن اقدام می نماید.»

تبصره ۳: عدم تعیین نماینده توسط طرف شکایت یا عدم حضور شخص معرفی شده در مهلت اعلام شده از سوی شعبه دیوان موجب انفصال موقت وی از خدمات دولتی از دو ماه تا یکسال می باشد.»

ترافع یا محاکمه یا دادرسی عبارت از آن مرحله قضاوت است که در طی آن یک طرف اصحاب دعوی گفتگوهای خود را اظهار وسیعی در اثبات آن می نمایند و از طرف دیگر شعبه رسیدگی و تحقیق به عمل آورده یعنی در مدافعات و دلایل طرفین نظر کرده جهات و مستندات و مبانی تصمیم خود را جمع آوری و مرتب کرده زمینه قطع و فصل دعوی را فراهم و به اصطلاح پرونده را برای رأی دادن آماده می نماید.

دادرسی بعد از ارجاع دادخواست در دیوان عدالت اداری شروع می شود و در بین انواع دادرسی که قانون گذار پیش بینی نموده با عنوان دادرسی عادی - دادرسی اختصاری - دادرسی فوری - دادرسی بدون تشریفات ، مستفاد از مواد ۱۶ و ۲۶ و ۴۳ و تبصره یک قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری در دیوان اصل بردادرسی عادی است و اساس رسیدگی بر تبادل لوایح قرار داده شده و جلسه رسیدگی در درجه دوم از اهمیت قرار دارد. بعد از اینکه خواهان دعوی دادخواست و پیوست های آن را بطور کامل تقدیم کرد دادخواست توسط ریاست دیوان یا مقام ماذون از قبل وی به یکی از شعب دیوان ارجاع می شود و به ترتیبی که در ماده ۳۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مقرر شده امر ابلاغ صورت می گیرد و خواننده باید ظرف یک ماه به خواسته خواهان جواب بدهد و کلیه اسناد و دلایل خود را پیوست جوابیه نماید و در پاسخ به دعوی هر نوع ایراد و دفاعی را که در کشف حقیقت مؤثر می داند اظهار نظر کند و چنانچه خواننده دفاعی به عمل نیارد امر ارسال پاسخ تمام شده محسوب می شود مگر اینکه شعبه اخذ توضیح از یکی طرفین را لازم بداند مواردی که توضیح آن را لازم است بطور روشن در ورقه صورت مجلس قید کرده دستور تعیین جلسه بدهد موارد محتاج به توضیح که از طرف شعبه تعیین شده به خواهان یا خواننده یا هر دو طرف پرونده ابلاغ و چنانچه واحد دولتی طرف شکایت باشد مکلف به معرفی نماینده است و در صورتیکه طرف شکایت مأمور دولت باشد بایستی شخصاً در شعبه حضور یافته یا وکیل مجاز به مداخله در دعوی معرفی نماید زیرا معرفی نماینده مربوط به وقتی است که شکایت از ادارات و واحدهای مذکور در ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری باشد و مأموران دولتی که از تصمیمات و اقدامات آنها شکایت می شوند بایستی خود پاسخگو باشند و یا وکیل معین و به شعبه معرفی نمایند.

ضمانت اجرای عدم حضور شاکی در صورتیکه اتخاذ تصمیم ماهوی بدون اخذ توضیح از شاکی ممکن نشود صدور قرار ابطال دادخواست است.

ضمانت اجرای عدم حضور شخص حقیقی (مأمور دولت) که طرف شکایت واقع میشود جلب یا انفصال از خدمات دولتی است ضمانت اجرای عدم معرفی نماینده از ناحیه شخص حقوقی که از طرف شکایت قرار می گیرد انفصال از خدمات دولتی به شرح مندرج در این ماده است.

## ۱۰-- استرداد دادخواست طبق ماده ۴۵ قانون دیوان

« شاکی می تواند دادخواست خود را قبل از وصول پاسخ طرف شکایت مسترد کند و در این صورت شعبه قرار ابطال دادخواست صادر می کند شاکی می تواند دادخواست خود را تجدید نماید . پس از وصول پاسخ به استرداد دادخواست ترتیب اثر داده نمی شود.» با تقدیم دادخواست نوعی رابطه حقوقی دادرسی بین اصحاب دعوی به وجود می آید این خصوصیت رابطه حقوقی است که موجب می شود که شاکی تنها قبل از وصول پاسخ طرف شکایت حق استرداد دادخواست را داشته باشد و با وصول پاسخ طرف شکایت و ثبت آن در دفتر لوایح شعبه استرداد دادخواست ممنوع می باشد و در نظر گرفتن چنین حقی از ناحیه قانونگذار برای شاکی این است که ممکن است شاکی پس از تقدیم دادخواست و قبل از وصول پاسخ متوجه شود سندیکه به عنوان دلیل مالکیت پیوست دادخواست نموده عادی است و طبق ماده ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک مورد پذیرش قرار نمی گیرد و این دادخواست با ایراد طرف شکایت به نتیجه نمی رسد لذا برای جلوگیری از رد دعوی دادخواست خود را مسترد می دارد و تا پس از اخذ سند مالکیت با استناد به ماده ۲۲ قانون مذکور دادخواست خود را تجدید نماید. در صورت استرداد دادخواست و صدور قرار ابطال دادخواست توسط شعبه این قرار ابطال فقط محدود به همان دادخواست است و به اصل دعوی سرایت ندارد. زیرا یکساعت بعد از صدور قرار ابطال دادخواست شاکی می تواند دادخواست دیگری با همان ادعا به دیوان تسلیم نماید.

## ۱۱- صرف نظر نمودن کلی از شکایت برابر ماده ۴۶ قانون دیوان

« شاکی می تواند قبل از صدور رأی از شکایت خود به کلی صرف نظر نماید در این صورت قرار سقوط شکایت صادر می شود و همان شکایت مجدداً قابل طرح نیست.» انصراف از شکایت وقتی است که دعوی به طرف شکایت ابلاغ شده و وی در مقام دفاع برآمده و در جریان رسیدگی است ولی هنوز منجر به صدور رای نشده است بنابراین این مرحله استرداد شکایت از تاریخ تقدیم دادخواست تا مرحله صدور حکم می باشد در حالیکه استرداد دادخواست از لحاظ زمانی مقید به آن است که پاسخ طرف شکایت واصل نشده باشد با انصراف شاکی به کلی از شکایت دستگاه طرف شکایت مصونیت پیدا می کند و با صدور قرار سقوط شکایت دیگر همان شکایت مجدداً قابل طرح نیست. از آنجائیکه قانونگذار عبارت قبل از صدور رای را بکار برده است ممکن است این سوال مطرح شود آیا انصراف از شکایت به طور کلی در مرحله تجدیدنظر مصداق دارد یا خیر؟

در پاسخ به این سوال سه فرض متصور است

الف) تجدیدنظر خواه شاکی و رای علیه او صادر شده است.

ب) تجدیدنظر خواه طرف شکایت است و رای به نفع شاکی صادر شده است.

ج) تجدیدنظر خواه نه شاکی است نه طرف شکایت بلکه رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان است که رای قطعی شعب دیوان را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص داده است و پرونده را برای رسیدگی ماهوی با اجازه حاصله از ماده ۷۹ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری به شعبه تجدیدنظر ارجاع داده است.

در فرض اول شاکی قبل از صدور رای از سوی شعبه تجدیدنظر از شکایت خود صرف نظر می نماید در این صورت قرار سقوط شکایت توسط شعبه تجدیدنظر صادر می شود زیرا اقامه دعوی در دیوان محتاج تقدیم دادخواست و وجود شاکی و شکایت است و شاکی می تواند در هر مرحله ای از دادرسی چه بدوی چه در مرحله تجدیدنظر قبل از صدور رای از شکایت خود به کلی صرف نظر نماید.

در فرض دوم در صورتیکه موضوع شکایت مربوط به نظم عمومی و با اتکاء به قواعد آمره بوده و اقامه شکایت راجع به آن شده باشد مثل صرف نظر کردن از حقوق و مزایای استخدامی مانند ارتقاء گروه شغلی یا افزایش حقوق بر اساس نرخ تورم که از امور حاکمیتی است و به موجب قانون صورت می گیرد قابل انصراف نبوده و شعبه تجدیدنظر از جهت اعمال نظارت قضائی به منظور تضمین سلامت اداری بایستی به انصراف ترتیب اثر نداده و بر اساس دلائل تجدید نظر خواه رای مقتضی را صادر می نماید اما اگر موضوع شکایت از امور حاکمیتی و مربوط به منافع ملی و یا متکی قواعد آمره نباشد مثل مطالبه هزینه سفر و نقل مکان توسط شاکی طرح شده است و متعلق حق شاکی است در اینصورت پذیرش انصراف شکایت جایز بوده و شعبه تجدیدنظر مجاز است قرار سقوط دعوی صادر نماید.

در فرض سوم انصراف شکایت بطور کلی و نهایتاً سقوط دعوی طبق ماده ۴۶ این قانون قابل تسری به ادعای خلاف شرع و قانون که متعاقب درخواست شاکی یا ذینفع از ناحیه ریاست قوه قضائیه یا رئیس دیوان عدالت اداری با استناد به ماده ۷۹ این قانون اعمال می گردد. نیست و شعبه تجدیدنظر بایستی بدون اعتناء به انصراف از شکایت شاکی در حدود درخواست مقامات اعلام کننده خلاف قانون یا شرع بودن به رأی معترض عنه رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید.

## ۱۲-- اصلاح خواسته

به موجب ماده ۴۹ قانون دیوان « شاکی می تواند تا قبل از صدور رأی خواسته خود را اصلاح کند قبول تقاضای اصلاح خواسته پس از ارسال دادخواست و ضمائم آن برای طرف شکایت مشروط بر این است که به تشخیص شعبه ماهیت خواسته تغییر نکرده باشد و شعبه بتواند بدون نیاز به ارسال مجدد دادخواست بر اساس دادخواست اصلاح شده رأی صادر نماید.»

منظور از خواسته موضوع این ماده چیزی است که شاکی از دیوان می خواهد یا طرف شکایت را به پرداخت یا انجام آن محکوم می نماید و یا نظر خود را به عنوان فصل الخطاب نسبت به آن موضوع اعلام می کند و در خصوص این خواسته به شاکی اجازه داده شده تا قبل از صدور رأی و بدون تغییر در ماهیت خواسته اقدام به اصلاح خواسته کند که پذیرش اصلاح خواسته بستگی به تشخیص شعبه دارد که بپذیرد یا آن را رد نماید

### ۱۳- قرار اناطه

بر اساس ماده ۵۰ قانون دیوان «هرگاه رسیدگی دیوان منوط به اثبات امری باشد که در صلاحیت مرجع دیگری است قرار اناطه صادر و مراتب به طرفین ابلاغ می شود. ذی نفع باید ظرف یک ماه از تاریخ اخطاریه دیوان به مرجع صالح مراجعه و گواهی دفتر مرجع مزبور را مبنی بر طرح موضوع به دیوان تسلیم نماید در غیر این صورت دیوان به رسیدگی خود ادامه می دهد و تصمیم مقتضی می گیرد.»

هرگاه رسیدگی به دعوی منوط به اثبات ادعایی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت مرجع دیگری است رسیدگی به دعوی تا اتخاذ تصمیم از ناحیه مرجع صلاحیت دار با صدور قرار اناطه متوقف می شود به عنوان مثال درخواست بر قراری مستمری بازماندگان وجود علقه زوجیت بین شاکیه و متوفی مورد انکار قرار می گیرد و در صورت صدور قرار اناطه در این مورد ذی نفع باید ظرف یک ماه از تاریخ اخطاریه دیوان مبنی بر صدور قرار اناطه به مرجع صالح مراجعه و گواهی دفتر مرجع ذیصلاح را به دفتر شعبه ای دیوان که اقدام به صدور قرار مزبور نموده نماید در غیر این صورت شعبه دیوان به رسیدگی ادامه داده و تصمیم مقتضی می گیرد

### ۱۴- رسیدگی توأمان

طبق ماده ۵۱ قانون دیوان «شکایات مطروحه در دیوان که به تشخیص رییس دیوان دارای موضوع واحد یا مرتبط باشد در یک شعبه رسیدگی می شود و در صورت ارجاع به چند شعبه به همه پرونده ها در شعبه ای که سبق ارجاع دارد رسیدگی به عمل می آید.» ممکن است دو یا چند دعوی که دارای موضوع واحد و مرتبط با یکدیگر اند جداگانه طرح شود و در جریان رسیدگی باشند. و آراء متناقض نسبت به آن دعاوی در شعب دیوان صادر شود مثلاً شرکای یک ملک هریک جداگانه به رأی قطعی کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری اعتراض نمایند و هر شعبه جداگانه اتخاذ تصمیم نماید به همین جهت به منظور پیشگیری از آراء متهاقت و متعارض در این ماده مقرر شده به تشخیص ریاست دیوان دعاوی جمع شده و به یک شعبه ارجاع شود و اگر به چند شعبه ارجاع شده در شعبه ای که سبق ارجاع دارد به تمام دعاوی آنها رسیدگی توأمان به عمل آید. از طریق و کلاء و اصحاب دعوی به خصوص پاسخی که طرف شکایت در ماهیت دعوی ابراز می کند می توان از وجود شکایات با موضوع واحد و مرتبط مطلع شد.

### ۱۵- قرار توقف دادرسی

برابر ماده ۵۲ قانون دیوان «در صورتی که شعبه دیوان از فوت یا محجور شدن شاکی یا زوال سمت نماینده قانونی او مطلع شود تا تعیین و معرفی قائم مقام قانونی متوفی یا محجور قرار توقیف دادرسی صادر و مراتب از طریق دفتر شعبه به نشانی شاکی اعلام می شود.»

به موجب ماده ۱۰۵ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ دادرسی وقتی توقیف می شود که یکی از اصحاب دعوا فوت کرده یا محجور شود و یا در صورت دخالت نماینده قانونی آنها به واسطه ممنوعیت و یا زوال سمت قانوناً نتواند

در دادرسی شرکت کند در این صورت جانشین قانونی او را معین کرده و پس از ابللاغ برگ های لازم بوی دادرسی ادامه پیدا می کند ماده مذکور صدور قرار توقف دادرسی از ناحیه شعبه دیوان را به علت عارضه ای که برای شاکی ظاهر می گردد در این ماده بدان تصریح نموده و اجازه قطع و توقف دادرسی را به شعبه دیوان داده است

## ۱۶- قرار رد شکایت و جهات صدور آن

به موجب ماده ۵۳ قانون دیوان « در صورت احراز هر یک از جهات زیر شعبه دیوان حتی قبل از ارسال دادخواست و ضمائم به طرف شکایت قرار رد شکایت صادر می کند:

### الف) عدم اهلیت شاکی

از اهلیت در لغت به معنی شایستگی، سزاواری و لیاقت تعبیر می شود اما اهلیت منظور مقنن اهلیت قانونی است که راجع به آن در قانون مدنی سخنی به میان نرفته است به موجب قسمت اخیر ماده ۹۵۸ قانون مدنی هیچکس نمی تواند حقوق خود را اعمال کند مگر اینکه برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد و بر همین اساس شرط اقامه دعوی در دیوان اهلیت مدنی است و شاکی دعوی باید اهلیت قانونی داشته باشد و طبق ماده ۲۱۱ قانون مدنی برای اهلیت قانونی بلوغ و عقل و رشد لازم است و ملاک تشخیص رشد در قانون رشد متعاملین ذکر شده است و برابر ماده ۹۵۸ قانون مذکور اگر چه همه مردم اهلیت تمتع دارند و می توانند از مزایای حقوق مدنی برخوردار شوند ولی گاهی به موجب قانون همه یا برخی از مزایای حقوق مدنی از آنان سلب می شود. مثلاً برابر ماده ۱۰ قانون نظام وظیفه عمومی کسی که خدمت نظام وظیفه را انجام نداده از برخی از مزایای حقوق مدنی که در این قانون ذکر شده اند محروم خواهند شد نظیر دریافت وام از بانک، شرکت در آزمایش رانندگی به منظور اخذ گواهینامه استخدام و کاندیدا شدن و..... بنابراین هر انسانی که متولد می شود تا زمان مرگ دارای حقوق مدنی است و در ماده ۹۵۶ قانون مدنی به حق برخوردی از این حقوق مدنی اهلیت تمتع گفته می شود یکی از مصادیق بارز حقوق مدنی اقامه دعوا است و شخص در صورتی می تواند اقامه دعوی نماید که علاوه بر اهلیت تمتع اهلیت استیفاء یا همان اهلیت قانونی را داشته باشد و چنانچه شخصی که این اهلیت را ندارد در دیوان اقامه دعوی نماید شعبه دیوان باید شکایت او را رد نماید و در صورتیکه این امر مورد غفلت و بی توجهی قرار گیرد و دادخواست و ضمائم آن نیز به طرف شکایت ابللاغ شود خواننده دعوی می تواند در قبال شکایت و در مقام دفاع ایراد به عدم اهلیت قانونی نماید و شعبه دیوان در آن صورت نیز مکلف به صدور قرار رد شکایت است. اگر چه شاکی ممکن است به جهتی از جهات قانونی از قبیل صغر، عدم رشد، جنون یا ممنوعیت در تصرف اموال در نتیجه حکم ورشکستگی اهلیت قانونی برای اقامه دعوی نداشته باشد البته این بدان مفهوم نیست که نماینده قانونی شاکی نتواند اقامه دعوی نماید و یا خود شخص پس از دارا شدن اهلیت قانونی (استیفاء) به این امر اقدام کند. به همین علت ایراد عدم اهلیت ایرادی است که مانع موقتی در رسیدگی به دعوی ایجاد می نماید.

طبق ماده واحده راجع به رشد متعاملین مصوب شهریور ۱۳۱۳ سن رشد ۱۸ سال تمام است و کسانی که شناسنامه آنان نمایانگر سن کمتر از ۱۸ سال تمام است نمی توانند اقامه دعوی نمایند و رای وحدت رویه شماره ۵۱۸ مورخ ۱۳۶۸/۱۱/۱۸ هیات عمومی دیوان عالی کشور که مربوط به تقدیم دادخواست از طرف ولی قهری است موید مراتب فوق است.

### **ب) ذی نفع نبودن شاکی در شکایت**

کسی که اقامه دعوی می کند باید در آن نفعی داشته باشد یعنی دعوی او عقلائی بوده و موضوعی را تعقیب نکند که برای او فایده در بر نداشته و وقت گرانبهای دادرسان را صرف اموری ننماید که پیشرفت یا عدم پیشرفت دعوی برای او مساوی باشد این اصلی است که در ماده ۲ قانون آئین دادرسی مدنی تاکید شده و صریح است به اینکه هیچ دادگاهی نمی تواند به دعوی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاصی ذینفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوی را برابر قانون درخواست نموده باشد. مثلاً کسی با این استدلال که به عنوان یک شهروند وظیفه دارد از حقوق جامعه دفاع نماید علیه شهرداری دادخواست بدهد و خواستار الزام شهرداری به اجرای طرح مصوب به احداث خیابان یا احداث فضای سبز در زمین بلاصاحب شود لزوم ذینفع بودن در دعوی از بدیهیات به نظر می رسد معهداً همیشه تسخیر کفایت نفع برای اقامه دعوی آسان نیست و در قانون به صراحت راجع به ویژگی های نفع معیاری داده نشده است اما از نظر دکترین حقوق شخص در صورتی ذی نفع در دعوی شمرده می شود که نفع ادعا شده دارای ویژگی های زیر باشد.

۱- نفع باید مشروع و مورد حمایت قانونگذار باشد مثلاً شخصی با تجاوز به اموال عمومی مبادرت به احداث بناء در ملک متعلق به دولت می نماید و وقتی ملک توسط شهرداری داخل خیابان قرار می گیرد مطالبه بهاء ملک مورد تملک را از دیوان می نماید یا فردی در بستر و حریم رودخانه که جزء مشترکات عمومی بوده ویلا می سازد و از اقدام سازمان آب به صدور اخطار و قلع بناء در دیوان شکایت می نماید این نفعی که این فرد برای خود قائل است نه تنها مشروع نیست بلکه مورد حمایت قانونگذار نیز نمی باشد و شعبه دیوان این شکایت را بایستی با استناد به ماده یک قانون آب و نحوه ملی شدن آن مصوب ۱۳۴۷ و مواد ۳ و ۱ و ماده ۴۳ قانون توزیع عادلانه آب مصوب ۶۱ و اصل ۴۵ قانون اساسی رد نماید.

۲- نفع باید بوجود آمده و باقی باشد بنابراین چنانچه وجود نفع برای شاکی منوط به وجود شرط یا معلق به وقوع امری باشد شاکی نمی تواند ذی نفعی خود را توجیه نماید مثلاً فردی در دادخواست تقدیمی به دیوان الزام وزارت راه و مسکن و شهرسازی را به احداث اتوبان به منظور افزایش بهاء املاک خود از دیوان بخواهد این شکایت محکوم به رد است زیرا منشأ موجد حقی نیست تا عدم اجرای آن بدون اینکه سبب تفویت یا تضییع حق ثابت و مکتسبی شود بتواند اساس طرح دعوی قرار گیرد.

۳- شخصی و مستقیم باشد که این شرط در دیوان عدالت اداری مطابق اصل ۱۷۰ قانون اساسی نسبت به شکایت از مصوبات و مقررات دولتی استثناء بر این قاعده بوده و هر کسی می تواند از مصوبات دولتی شکایت نماید ولو اینکه مقرره مورد شکایت متضمن تضييع حقوق ثابت و مكتسب شخصی او نباشد زیرا منشاء اصلی شکایت قانون و اصل حاکمیت آن اراده ملت است و اهلیت و پاسداری از آن به درجه ای است که عموم افراد مردم در حر است از آن سهم و شریکند.

### **پ) شکایت متوجه طرف شکایت نباشد.**

یکی از شرایط اساسی صحت هر دعوی توجه آن به طرف شکایت است اقامه دعوی بطرفیت شخصی که تضييع حق مدعی یا شاکی نقش نداشته منطقی نیست زیرا الزام چنین شخصی به تدارك حقوق از دست رفته شاکی به علت عدم مداخله او در قضیه مخالف عدالت است و امکان پذیر نمی باشد.<sup>۱۲</sup> و اساساً عدم توجه شکایت به مشتکی عنه مربوط به نظم عمومی و از قواعد آمره می باشد و در صورت عدم توجه دعوی به مدعی علیه طبق بند ۲ ماده ۱۹۸ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۷۹ باید قرار عدم استماع دعوی صادر شود و قانونگذار نیز با توجه به این مهم در بند پ ماده ۵۳ قانون تشکیلات و آئین دادرسی قانون دیوان عدالت اداری شعبه دیوان را ملزم نموده حتی قبل از ارسال دادخواست و ضمائم آن به طرف شکایت قرار رد شکایت صادر نماید.

### **ت) شکایت خارج از موعد قانونی مطرح شده باشد.**

یکی از مسائل بسیار دقیق در قانون آئین دادرسی مدنی مساله مواعد است که اگر به آن توجه نشود چه بسا حقوق افراد تضييع گردد. در درجه اول این اصحاب دعوا و وکلای آنان هستند که باید با دقت کافی مواعد مربوط به هر دعوی را در نظر داشته باشند. وقتی که دادخواست به خواننده ابلاغ شد او باید بداند که فقط در زمان معینی می تواند پاسخ بدهد و از خود دفاع کند و اگر مهلت گذشت دیگر دادگاه به دلایل او توجه نمی کند و خواهان باید بداند وقتی به او اخطار رفع نقص می شود در همان مهلت تعیین شده دادخواست را تکمیل کند و الا دادخواست او رد می شود محکوم علیه باید واقف باشد وقتی حکم به محکومیت به او ابلاغ شده باید در موعد قانونی تجدید نظر خواهی نماید اگر از آن غفلت کرد حکم قطعی می شود در قانون نیز پیش بینی شده است که یکی از این مواعد که رعایت آن لازم است مربوط به طرح شکایت در موعد قانونی است که در تبصره ۲ ماده ۱۶ در خصوص شکایت از آراء و تصمیمات قطعی مراجع اداری و ماده ۵۴ راجع به جلب شخص ثالث مورد تصریح قرار گرفته است و تجدیدنظر خواهی از آراء دیوان، اعاده دادرسی هر چند تقدیم دادخواست راجع به آن مقید به مهلت بوده از دائره شمول بند ت ماده ۵۳ این قانون خارج است زیرا مقصود از شکایت خارج از موعد مربوط به اقامه دعوی در دیوان است که به موجب آن قانونگذار مدعی



حق را مکلف نموده است تا در موعد قانونی اقامه دعوی نماید و تجدیدنظر خواهی نسبت به آراء شعب بدوی دیوان موضوع ماده ۶۵ این قانون اقامه دعوی محسوب نمی شود و یا تقاضای اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث یکی از طرق فوق العاده تجدیدنظر خواهی است که مهلت تقدیم دادخواست راجع به آن در ماده ۵۷ و ۹۸ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان مشخص گردیده است و اقامه دعوی محسوب نمی شود و مضافاً به اینکه به دلالت ماده ۵۳ این قانون و اشاره ارسال دادخواست و ضمائم آن و اجازه رد شکایت به شعبه قبل از ارسال دادخواست مبین آن است که هر جا شاکی مکلف شده در موعد قانونی شکایت کند مربوط به اقامه دعوی است و لاغیر.

### **ث) اعتبار قضیه محکوم بها**

دادرس نمی تواند مجدداً نسبت به مسائلی که راجع به آن قبلاً رسیدگی شده و به موجب حکم دیوان قطعی شده است رسیدگی نماید زیرا به حکم بند ۱ این ماده ۵۳ این قانون دعوی به مفهوم حق اقدام زایل شده است و قانونگذار حق اقدام قانونی از حیث اقامه دعوا را نسبت به حق اصلی که مورد نزاع است فقط یکبار مجاز می داند و در صورتیکه شاکی بدون توجه به قاعده اعتبار امر مختومه اقامه دعوی نماید در دادگستری و در دعاوی مدنی با استناد به بند ۶ ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی قرار رد دعوی صادر خواهد شد و در دیوان با استناد به بند ۱ ماده ۵۳ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری قرار رد شکایت صادر می شود که برخی آراء مشمول امر قضاوت شده نبوده و از دایره شمول اعتبار امر مختومه خارج می باشد که عبارتند:

- ۱- تصمیمات دادگاه در امور حسبی با توجه به مواد ۴۱ و ۴۰ قانون امور حسبی دارای اعتبار امر قضاوت شده نیست.
- ۲- تصمیمات اداری که عنوان حکم و قرار بر آن صادق نیست و توسط مقامات قضائی در جریان رسیدگی اتخاذ می شود.

### **ج) موجبات رسیدگی به شکایت منتفی شده باشد.**

یکی از نوآوری های این قانون تجویز صدور قرار رد شکایت در صورتیکه موجبات رسیدگی به شکایت منتفی شده باشد است و آن راجع به مواردی است که خواسته شاکی از موارد سالبه به انتفاء باشد یعنی موضوعی که دیوان بر مبنای دادخواست شاکی وارد رسیدگی به آن شده منتفی شده باشد مثلاً فردی علیه دستگاه متبوع خود دادخواست تبدیل وضعیت از پیمانی به رسمی آزمایشی می دهد و دستگاه طرف شکایت در لایحه دفاعیه بیان می دارد به لحاظ اجتماع شرایط و ضوابط قانونی خواسته شاکی مورد اجابت واقع شده و آنچه منشاء شکایت از ناحیه شاکی بود تاخیر گزینش در اظهار نظر بود که به محض وصول دریافت نظر گزینش بر اساس مجوز استخدام صادره نسبت به تبدیل وضعیت شاکی اقدام شده است در این حالت شعبه می تواند بر اساس استنباط قضائی خود و بر مبنای دلائل و مستندات طرف شکایت که دلالت بر تحصیل حاصل داشته و موجبات رسیدگی به شکایت را منتفی دانسته قرار رد شکایت صادر نماید.

## ۱۷- جلب شخص ثالث

طبق ماده ۵۴ قانون دیوان « هرگاه شاکی ، جلب شخص حقوقی یا حقیقی دیگری غیر از طرف شکایت را به دادرسی لازم بداند ، می تواند ضمن دادخواست تقدیمی یا دادخواست جداگانه حداکثر ظرف سی روز پس از ثبت دادخواست اصلی تقاضای خود را تسلیم کند . همچنین در صورتی که طرف شکایت جلب شخص حقیقی یا حقوقی دیگری به دادرسی را ضروری بداند می تواند ضمن پاسخ کتبی دادخواست خود را تقدیم نماید . در این صورت شعبه دیوان تصویری از دادخواست لوایح و مستندات طرفین را برای شخص ثالث ارسال می کند .

به موجب این ماده شخص ثالث به اختیار خود در دادرسی دخالت نمی کند بلکه یکی از طرفین دعوی اصلی شخص دیگری را که به زعم آنان مسئولیت تمام یا قسمتی از دعوی متوجه اوست به دادرسی دعوت می کند و ممکن این شخص علاقه ای هم به شرکت در دعوی نداشته باشد و دعوی را نپذیرفته و حتی به آن اعتراض کند از این رو جلب شخص ثالث جنبه تأمینی و احتیاطی دارد و چنانکه شاکی دعوی اصلی تقاضای خود را تسلیم کند و در صورتیکه طرف شکایت خواستار جلب شخص ثالث باشد می تواند ضمن دفاع دادخواست خود را تقدیم نماید تا بر مبنای این دادخواست ثالث به دادرسی دعوت شود . ماده ۱۳۵ در قانون آیین دادرسی مدنی بدون هیچگونه قید و شرطی به هریک از اصحاب دعوی اجازه داده است هر جا که جلب شخص ثالثی را لازم بداند بتوانند او را به دعوی جلب کنند .

## ۱۸- وارد ثالث

طبق ماده ۵۵ قانون دیوان « هرگاه شخص ثالثی در موضوع پرونده مطروحه در شعبه دیوان برای خود حقی قائل باشد یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی نفع بداند می تواند با تقدیم دادخواست وارد دعوا شود. در صورتی که دادخواست مذکور قبل از صدور رأی واصل شود شعبه پس از ارسال دادخواست برای طرفین دعوا و وصول پاسخ آنان با ملاحظه پاسخ هر سه طرف مبادرت به صدور رأی می نماید.»

ورود شخص ثالث که احساس می کند حقوق اش در معرض تضییع است مشروط است به اینکه اولاً دعوائی قبلاً طرح شده باشد و چنانچه دعوائی قبلاً طرح نشده باشد و شخص برای احقاق حق خود اقدام به طرح دعوی نماید موضوع اقامه دعوی است نه ورود ثالث . ثانیاً دعوی در جریان رسیدگی باشد و ختم رسیدگی توسط شعبه بدوی دیوان اعلام نشده باشد. والا در صورت طرح پرونده در شعبه تجدیدنظر شخص ثالث نمی تواند ولو اینکه دعوی مجدداً به هر دلیلی در جریان رسیدگی قرار گرفته باشد. به عنوان شخص ثالث وارد شود با اعلام ختم دادرسی و صدور حکم توسط شعبه بدوی دیوان دیگر ورود ثالث بی مفهوم بوده و شخصی که از صدور حکم متضرر است باید از طریق اعتراض ثالث اقدام نماید. ثالثاً نفعی برای شخص ثالث متصور باشد والا شخصی که در دعوی حقی مستقل برای خود قائل نبوده و یا خود را ذی نفع در محق شدن یکی از طرفین نمی داند حق مداخله به عنوان وارد ثالث را ندارد.<sup>۱۳</sup> بنابراین شخصی

می تواند به عنوان وارد ثالث در دادرسی مداخله نماید که مدعی به و موضوع مختلف فیه بین متداعیین اصلی را کلاً یا بعضاً از آن خود بداند و در محق شدن یکی از طرفین خود را ذینفع اعلام کند.

### ۱۹- درخواست اخذ توضیح از اشخاص ثالث

برابر ماده ۵۶ قانون دیوان «هرگاه شاکی و یا طرف شکایت اخذ توضیح از هر شخص حقیقی یا حقوقی را درخواست نماید و شعبه دیوان نیز آن را مؤثر در کشف حقیقت بداند نسبت به اخذ توضیح اقدام می نماید شعبه دیوان می تواند رأساً نیز نسبت به اخذ توضیح از سایر اشخاص اقدام نماید.»

به موجب این ماده شاکی و یا طرف شکایت به منظور روشن شدن جزئیات دعوی مطروحه در دیوان می تواند از شعبه دیوان درخواست نمایند تا اشخاص دیگری را که در دادرسی مداخله ندارند اعم از اینکه این اشخاص شخصیت حقیقی داشته باشد یا شخصیت حقوقی توسط شعبه به منظور کشف حقیقت مورد استیصاح قرار گیرد و چنانچه شعبه براساس دلایل ارائه شده از ناحیه درخواست کننده اخذ توضیح را مؤثر در دعوی و نشان دادن ذیحق برکسی حق از این طریق یا روشن شدن امر تشخیص دهد نسبت به اخذ توضیح اقدام می نماید و عدم درخواست اصحاب دعوی نیز مانع از آن نخواهد بود که شعبه بر مبنای دلایل موجوده در پرونده چنانچه اخذ توضیح از شخص حقیقی یا حقوقی را ضروری تشخیص دهد نتواند مبادرت به این امر نماید و قانون گذار در این ماده اقدام تام به اخذ توضیح از سایر اشخاص را به شعبه دیوان اعم از شعب بدوی و تجدیدنظر داده است.

### ۲۰- اعتراض ثالث

به موجب ماده ۵۷ قانون دیوان «آراء شعب دیوان که بدون دخالت فرد ثالث ذی نفع در مرحله دادرسی صادر شده در صورتی که به حقوق شخص ثالث خلل وارد نموده باشد ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع از حکم قابل اعتراض است. این اعتراض در شعبه رسیدگی کننده به پرونده مطرح می شود و شعبه مزبور با بررسی دلایل ارایه شده مبادرت به صدور رأی می نماید.» منظور از اعتراض ثالث این است که در خصوص دعوایی رأی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد می تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید.<sup>۱۴</sup> و این رأی هم شامل حکم می شود وهم قرار و شرط اصلی در اعتراض ثالث این است که معترض ثالث در جریان دادرسی که منتهی به صدور رأی شده دخالت نداشته باشد. معترض ثالث نسبت به حکم وقراری که از سوی شعب بدوی دیوان صادر می شود پس از اجرای حکم در

صورتی می تواند اعتراض نماید که رأی مورد نظر مورد تجدید نظر خواهی قرار گرفته و در شعبه تجدیدنظر دیوان عدالت اداری مطرح باشد

## ۲۱- اعلام ختم رسیدگی و انشاء رأی

طبق ماده ۵۸ قانون دیوان « شعبه دیوان پس از رسیدگی و تکمیل تحقیقات ، ختم رسیدگی را اعلام و ظرف یک هفته مبادرت به انشاء رأی می نماید.»

پس از رسیدگی به دلائل و مستندات طرفین دعوی و انجام تحقیقات لازم که در جهت کشف حقیقت و وصول به حق و احقاق حق براساس موازین قضائی توسط شعبه دیوان در خلال دادرسی صورت می گیرد شعبه ملزم است ختم رسیدگی را اعلام و ظرف یک هفته مبادرت به انشاء رأی نماید . منظور از ختم دادرسی در اصطلاح حقوقی نیز به معنی اعلام پایان تحقیقات و دادرسی و رسیدگی های لازم در خصوص دعوی می باشد بطوری که پس از آن هیچ اقدامی جز صدور رأی صورت نگیرد.<sup>۱۵</sup>

## مبحث چهارم: تجدید نظر خواهی و رسیدگی به آن در دیوان عدالت اداری

### گفتار اول: تجدیدنظر خواهی در دیوان عدالت اداری

اصطلاح «تجدیدنظر» که معادل «استیناف» در قانون اصول محاکمات حقوقی و پژوهشی قانون آیین دادرسی مدنی سابق است به مفهوم بررسی مجدد امری است که بدو مورد قضاوت قرار گرفته است و در واقع با تجدیدنظر خواهی اعمال شعبه بدوی هم نسبت به امور موضوعی و هم نسبت به امور حکمی ( قانونی ) دوباره مورد رسیدگی و قضاوت قرار می گیرد. قاعده و رویه این است که دادرسی حقوقی در دو درجه رسیدگی شود : نخستین یا بدوی ، پژوهش یا تجدید نظر ، پس از اینکه در مرحله بدوی یا نخستین به تمام دلایل قانونی و ماهوی طرفین رسیدگی و بر مبنای آن رأی صادر شود ، محکوم علیه می تواند درخواست رسیدگی تجدید نظر کند و مرجع تجدید نظر دوباره دادرسی را از سر می گیرد . به موجب ماده ۶۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری کلیه آراء شعب بدوی اعم از اینکه راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد و به آن حکم گفته شود و یا غیر حکم که از آن به قرار تعبیر می شود قابل تجدیدنظر خواهی در مهلت تعیین شده در این ماده می باشد نکته درخور توجه راجع به این ماده را می توان امکان تجدیدنظر در آراء شعبه تجدیدنظر اعلام نمود که توسط رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان به اعتبار خلاف شرع یا خلاف قانون بودن رأی با اجازه حاصله از ماده ۷۹ این قانون صورت می گیرد و این تجدیدنظر خواهی نیز فقط برای یکبار ممکن است و پرونده نیز به شعبه همعرض ارجاع می نماید که بنظر نمی رسد

اعمال نظارت به رأی شعبه همعرض توسط شعبه همعرض دیگر که در سطح واحدی از حیث درجه با یکدیگر قرار دارند صحیح باشد. نکته دیگر درخصوص ماده مذکور این است که قرار عدم صلاحیت قابل تجدیدنظر خواهی در شعب تجدیدنظر دیوان نمی باشد و پس از صدور قرار عدم صلاحیت شعبه صادر کننده قرار بایستی به تکلیف مقرر در ماده ۴۸ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری عمل نماید و در صورت بروز اختلاف نیز بین شعب دیوان و سایر مراجع قضائی نیز ماده ۱۴ قانون مذکور حکفرما بوده و صلاحیت اختیاری است که قانونگذار به شعب دیوان اعطاء نموده تا به دعاوی براساس شایستگی قانونی خود رسیدگی نموده و رأی صادر نماید و وقتی شعبه دیوان از خود نفی صلاحیت می نماید. قرار عدم صلاحیت صادر می کند راجع به ماهیت دعوی اتخاذ تصمیم نموده تا رأی صادره قابل تجدیدنظر خواهی در شعب تجدیدنظر دیوان باشد. رأی وحدت رویه شماره ۱۲۶ مورخ ۹۳/۲/۱۵.. هیات عمومی دیوان نیز براین امر دلالت دارد.

### **گفتار دوم: موارد تجدید نظر خواهی در دیوان عدالت اداری**

#### **بند اول تجدید نظر خواهی نسبت به محکومیت ناشی از عدم دفاع در قبال دعوی**

از آنجا که بعضاً طرف شکایت نسبت به دفاع در قبال خواسته شاکی بی اعتناء بوده و در تشریح دقیق و کامل جریان امر و توجیه تصمیم یا اقدام یا ترک فعل خود بر اساس معیارهای قانونی و به اتکاء به دلایل و مدارک معتبر و موثر دفاعی معمول نمی دارد و همین امر موجب می شود در صورت عدم احراز عذر موجه از دادن پاسخ شعبه رسیدگی کننده به پرونده متخلف را به سه ماه تا یک سال انفصال محکوم نماید که رای محکومیت صادره ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدید نظر خواهی در دیوان عدالت اداری است.

#### **۱۶ بند دوم تجدید نظر خواهی نسبت به رای شعبه بدوی**

---

۱۶ ماده ۳۰- « طرف شکایت موظف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کند . عدم وصول پاسخ مانع رسیدگی نیست و شعبه باتوجه به مدارک موجود ، به پرونده رسیدگی و مبادرت به صدور رأی می نماید.

تبصره- در صورتی که طرف شکایت بدون عذر موجه از دادن پاسخ در موعد مقرر در این ماده خودداری نماید شعبه رسیدگی کننده ، متخلف را به سه ماه تا یک سال انفصال از خدمت محکوم می نماید . این حکم ظرف بیست روز قابل تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر است.

به موجب ماده ۶۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری کلیه آراء شعب بدوی اعم از اینکه راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد و به آن حکم گفته شود و یا غیر حکم که از آن به قرار تعبیر می شود قابل تجدیدنظرخواهی در مهلت تعیین شده در این ماده می باشد.

آرای که از شعب دیوان در قالب قرار صادر می شد به شرح زیر می باشد:

**۱- قرار امتناع از رسیدگی:** مطابق ماده ۱۲۲ قانون دیوان عدالت اداری اصلاحی ۹۲ چنانچه یکی از موارد رد دادرسی وجود داشته باشد و امتناع کننده دادرسی شعبه دیوان باشد، پرونده جهت اقدام مقتضی نزد معاونت ارجاع ذریبط فرستاده می شود.

**۲- قرار عدم صلاحیت:** برابر ماده ۱۴ و ۴۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۹۲ در صورتی که شعبه دیوان تشخیص دهد که رسیدگی به شکایات از صلاحیت دیوان خارج است، با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح می فرستد.

**۳- قرار ابطال دادخواست:** در صورتی که شاکی دادخواست خود را تا قبل از تاریخ وصول پاسخ طرف شکایت یا انقضای مهلت آن استرداد نماید، قرار ابطال دادخواست صادر می شود.

**۵- قرار رد شکایت:** در صورتی که سمت شخصی که به عنوان نماینده از قبیل وکالت، ولایت و ... طرح شکایت نموده، محرز نباشد شاکی اهلیت قانونی برای طرح شکایت نداشته باشد از قبیل صغیر و مجنون و ... و یا شکایت طرح شده متوجه مشتکی عنه نباشد و یا قبلاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که طرفین شکایت قائم مقام آنها هستند رسیدگی و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد، یا شکایت خارج از موعد باشد یا رسیدگی به شکایت منتفی باشد شعبه بدوی دیوان قرار رد شکایت صادر می نماید.

**۶- قرار اسقاط شکایت:** شاکی می تواند تا قبل از اعلام پایان رسیدگی دیوان در مرحله بدوی و تجدید نظر از شکایت خود به کلی صرف نظر نماید، در این صورت دیوان قرار اسقاط شکایت را صادر می نماید و تجدیدنظرخواهی راجع به این قرار امکان پذیر می باشد.

**ب) آرای که توسط شعب دیوان در قالب حکم صادر می شود؛** توضیح این که شعب دیوان پس از انجام رسیدگی و تکمیل تحقیقات، اقدام به صدور حکم می نمایند امکان تجدید نظر نسبت به آرای شعب دیوان اعم از بدوی و تجدید نظر وجود دارد که عبارتند از:

**۱- اشتباه قاضی** که اگر قاضی صادر کننده رای شعبه بدوی متوجه اشتباه شکلی یا ماهوی در رسیدگی خود شوند مشروط به اینکه، پرونده به تجدید نظر نرفته باشد ضمن اعلام نظر مستند مستدل مکتوب، پرونده را جهت ارجاع به شعب تجدیدنظر به دفتر رئیس دیوان یا مقام ماذون از قبل وی ارسال می نماید. و اگر قاضی تجدید نظر اعلام اشتباه نماید پرونده به شعبه تجدید نظر همعرض ارجاع می شود.

**۲- در صورتی که رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان، آرای دیوان را واجد اشتباه بین شرعی و قانونی**

تشخیص دهد، موضوع را جهت بررسی به شعب تجدید نظر دیوان ارجاع می دهد و در صورتیکه رای مربوط به شعبه تجدید نظر باشد به شعبه همعرض تجدید نظر ارجاع می شود. شعبه مرجوع الیه در صورت وارد دانستن اشکال اقدام به نقض رای و صدور رای مقتضی می نماید ..

**۳- پس از صدور رای وحدت رویه توسط هیئت عمومی دیوان** در مورد احکامی که در هیئت عمومی مطرح و غیر صحیح تشخیص داده می شود، شخص ذی نفع ظرف یک ماه از تاریخ درج رای در روزنامه رسمی حق تجدیدنظر خواهی در شعب تجدید نظر را دارد و شعبه تجدید نظر موظف به رسیدگی و صدور رای بر طبق رای مزبور است.

**۴- در صورتی که محکوم علیه از اجرای رای استنکاف نماید**، با رای شعبه صادر کننده حکم به انفسال موقت از خدمات دولتی تا ۵ سال و جبران خسارت وارده محکوم می شود. رأی صادر شده ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ، قابل تجدیدنظر در شعب تجدیدنظر دیوان می باشد. استنکاف به اشکال زیر تجلی می نماید:

**۱- استنکاف صریح:** در مواقعی که مسئول و مخاطب اجرای حکم دیوان به صراحت عدم اجرای رأی قطعی معترف می شود و به صورت کتبی و شفاهی به این موضوع اذعان می نماید مستنکف صریح تلقی می گردد.

**۲- استنکاف ضمنی:** جلوه این نوع از استنکاف زمانی است که مسئول و مخاطب اجرای حکم دیوان با توجیه دلائل عدم اجرای رأی و تمسک به مسئولیتهای ناشی از اجرای حکم و با درنگ و تردید بدون رعایت موازین قانونی و خلاف جهت رأی از اجرای رأی دیوان خودداری می نماید مانند اینکه مطرح می نماید درخواست مواد ۷۴ و ۷۵ و ۷۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری را در خصوص رأی دیوان نموده است در صورتیکه صرف درخواست مواد مذکور مانع اجرای حکم دیوان نبوده و تا زمانیکه حکم دیوان نقض یا بلااثر از سوی شعب تجدیدنظر دیوان نگردیده بایستی به قید فوریت اجرا گردد بدیهی است با اجرای حکم نیز امکان اعاده وضع به حالت سابق در صورت نقض حکم وجود داشته و قانونگذار در این ارتباط در ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ تعیین تکلیف نموده است همچنین مخاطب و مسئول اجرای حکم تظاهر به اجرای رأی می نماید و اگر پاسخی ارائه می شود در خصوص اجرای حکم در این پاسخ ظاهراً هیچ امتناعی مشهود نبوده و لکن در عمل رأی را اجرا ننموده است.

**۳- استنکاف عملی:** چنانچه مخاطب و مسئول اجرای حکم در دستگاه طرف شکایت که به عنوان محکوم علیه تلقی می شود با وجود اطلاع از مفاد حکم و محکومیت با فعل یا ترک فعل خود برخلاف مفاد حکم دیوان عمل نماید و با وجود حصول شرایط مندرج در ماده ۱۰۸ قانون مذکور و تعقیب عملیات اجرائی در خصوص حکم توسط دادرس اجرای احکام از اجرای رأی دیوان برغم انقضای مهلت های مقرر که از سوی شعبه و واحد اجرای احکام دیوان بنحو معقول و متعارف تعیین گردیده امتناع و سرپیچی نماید در اینصورت استنکاف عملاً محقق خواهد گردید.

اما فرایند رسیدگی به اتهام مستنکف نسبت به رأی دیوان تابع تشریفات که بر رسیدگی به دادخواست حاکم است

نموده و با درخواست اعمال مجازات نسبت به مستنکف از سوی دادرس علی البدل و ارجاع از سوی ریاست دیوان یا مقام مأذون از قبل وی شعبه صادر کننده رأی بدون رعایت تشریفات دادرسی حاکم بر فرایند رسیدگی به دادخواست در دیوان نسبت به تعیین مجازات مقرر در دادخواست برابر ماده استنادی در آن اقدام می نماید و در صورت حصول شرایط حاکم بر تجدیدنظر خواهی نسبت به حکمی که در باب مستنکف صادر می شود و طرح آن در شعبه تجدیدنظر این شعبه می تواند برابر اصول و قواعد دادرسی هرگونه اقدام و تحقیقی که به کشف حقیقت کمک نماید در جهت ارزیابی و تجزیه و تحلیل دلایل شعبه صادر کننده حکم محکومیت مستنکف معمول دارد و حتی در صورت عدم حصول قناعت وجدانی به صحت حکم شعبه بدوی در مقام تشخیص حکم محکومیت مستنکف برآید.

### **گفتار: سوم ویژگی های دادخواست تجدید نظر**

طبق ماده ۶۷ قانون دیوان دادخواست تجدیدنظر باید روی برگه های مخصوص نوشته شود و حاوی نکات زیر باشد:

الف) مشخصات و اقامتگاه تجدیدنظر خواه

ب) شماره و تاریخ رای تجدیدنظر خواسته

پ) شعبه صادر کننده رای تجدیدنظر خواسته

ت) تاریخ ابلاغ رای تجدیدنظر خواسته

ث) دلایل و جهات تجدیدنظر خواهی

«تجدیدنظر خواه بایستی روی برگه مخصوص دادخواست تجدیدنظر قید کند از کدام حکم یا قرار درخواست تجدیدنظر خواهی می شود و آن رای از کدام شعبه بدوی دیوان صادر گردیده است و در چه تاریخی ابلاغ شده و چه اعتراضات پژوهشی نسبت به آن وجود دارد در صورتیکه تجدیدنظر خواه به اسناد جدیدی استناد نماید باید علاوه بر رعایت مواد ۲۰ تا ۲۳ این قانون رونوشت این اسناد را نیز پیوست نماید.

### **گفتار چهارم: مراحل رسیدگی به دادخواست تجدید نظر**

#### **بند اول: قرار رد دادخواست تجدیدنظر**

با تقدیم دادخواست تجدیدنظر به شعبه صادر کننده رای یا دبیرخانه دیوان یا دفاتر اداری دیوان و ارجاع دادخواست به یکی از شعب تجدیدنظر توسط رئیس دیوان و ثبت دادخواست تجدیدنظر در دفتر شعبه تکالیف مدیر دفتر شعبه تجدیدنظر به موجب این ماده به شرح زیر است:

۱- اگر مشخصات تجدیدنظر خواه در دادخواست معین نشده و معلوم نباشد دادخواست دهنده کیست یا محل اقامت او کجا است با لحاظ انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی مدیر دفتر شعبه تجدیدنظر موظف است دادخواست را با صدور قرار رد دادخواست بلا اثر نماید بدیهی است چنانچه تجدیدنظر خواه قبل از انقضای مدت تجدیدنظر خواهی دادخواست خود را تکمیل نماید صدور قرار رد دادخواست فاقد وجاهت است.



۲- در حالتی که دادخواست ناقص تقدیم شده باشد مدیر دفتر شعبه تجدید نظر ملزم است با رعایت جهات مقرر در ماده ۲۸ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری ظرف دو روز از تاریخ ارجاع دادخواست توسط رئیس دیوان به شعبه تجدیدنظر نقص یا نقائص را بطور تفصیل به دادخواست دهنده کتباً اطلاع داده و از روز ابلاغ تجدیدنظر خواه ۱۰ روز فرصت دارد که نقص یا نقائص را رفع کند و در صورتیکه در ظرف این مدت دادخواست تکمیل نشود مدیر دفتر قرار رد دادخواست صادر می نماید و این قرار ظرف ۱۰ روز قابل شکایت در شعبه تجدیدنظر است و رای شعبه تجدیدنظر در این مورد قطعی است.

۳- در وضعیتی که دادخواست خارج از مهلت تقدیم شده باشد مدیر دفتر حق صدور قرار رد دادخواست تجدیدنظر خواه را ندارد بلکه وظیفه دارد دادخواستی که خارج از مهلت قانونی داده شده ولو اینکه ناقص هم باشد بنظر ریاست شعبه تجدیدنظر رسانده تا شعبه باتشکیل جلسه رسمی با رعایت نصاب مقرر در ماده ۳ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان با توجه به تاریخ تقدیم دادخواست نسبت به صدور قرار رد دادخواست اقدام نماید.

از نکات در خور توجه راجع به این ماده می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- قرار رد دادخواست که توسط مدیر دفتر شعبه تجدیدنظر صادر می شود تنها در دو مورد قطعی است یکی مربوط به فقد مشخصات دادخواست دهنده است و دیگری راجع به معلوم نبودن محل اقامت تجدیدنظر خواه است.

۲- اطلاع رسانی به تجدیدنظر خواه جهت رفع نقص یا نواقص دادخواست بصورت مکتوب از طریق صدور اخطار رفع نقص با همان ترتیب قواعد ابلاغ است و چنانچه تجدیدنظر خواه در مرحله بدوی سابقه ابلاغ داشته باشد اخطار رفع نقص به همان محل که سابقه ابلاغ دارد ارسال می شود هر چند که در واقع آن محل را تغییر داده باشد زیرا دعوی در مرحله تجدیدنظر دنبال دعوی بدوی است.

۳- اگر از جهت رعایت موارد مذکور در بندهای (ب) تا (ث) ماده ۱۸ مقرر در مواد ۱۹ الی ۲۳ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان توسط مدیر دفتر ناقص تشخیص و با اجتماع ضوابط و شرایط مقرر در ماده ۲۸ این قانون قرار رد دادخواست صادر شود قرار صادره غیر قطعی و قابل اعتراض در شعبه تجدید نظر دیوان است. - اگر دادخواست خارج از مهلت تقدیم شده باشد چنانچه تجدیدنظر خواه به یکی از معاذیر قانونی مقرر در ماده ۳۰۶ قانون آئین دادرسی مدنی که به موجب تبصره ماده ۳۴۰ به عنوان عذر موجه پذیرفته شده تمسک جوید با توجه به ارجاع موارد سکوت به قانون آئین دادرسی مدنی از ناحیه قانونگذار مطابق ماده ۱۲۲ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان شعبه تجدیدنظر موظف است جهات عذر و عندالاقضاء دلایل مربوط را رسیدگی نماید و در صورتی که تشخیص دهد عذر موجه می باشد دادخواست را با صدور قرار قبولی عذر جهت طی سیر مراحل قانونی به دفتر برگرداند و در غیر اینصورت قرار رد دادخواست تجدیدنظر خواه را صادر کند.

**بند دوم: رفع نقص دادخواست تجدیدنظر**

در صورتی که دادخواست در خصوص ذکر مشخصات طرف شکایت و تعیین موضوع خواسته و شرح آن یا پرداخت هزینه دادرسی یا ضمه‌نامه دادخواست و ترجمه سند پیوست سند مثبت سمت دادخواست دهنده و تعداد نسخ نقص داشته باشد مطابق ماده ۲۸ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مدیر دفتر شعبه نخستین ظرف دو روز تقایص دادخواست را طی اظهاریه ای بطور مستقیم یا از طریق دفاتر مستقر در مراکز استان ها به تجدیدنظر خواه اعلام می کند تا ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اقدام به رفع نقص نماید و در این اخطار نیز مدیر دفتر شعبه نخستین مکلف است موارد نقص را به تفصیل و بطور کامل مشخص نموده و مهلت رفع نقص و ضمانت آن تعیین کند و چنانچه دادخواست دهنده در مهلت مقرر اقدام به تکمیل موارد مذکور جزئاً یا کلاً ننماید به موجب قرار مدیر دفتر یا جانشین او دادخواست رد می گردد و این قرار ظرف ده روز قابل اعتراض در همان شعبه دیوان است و چنانچه این قرار قطعی شود رسیدگی به خواسته شاکی در شعبه بدوی منتفی شده و با عدم ورود به رسیدگی در شعبه بدوی دیگر نوبت به صدور رای نمی رسد تا امکان طرح پرونده در شعبه تجدیدنظر با تجدیدنظر خواهی نسبت به رای بدوی بوجود آید. در عین حال این احتمال وجود دارد که دفتر شعبه بدوی به نقض یا نواقص دادخواست مرحله نخستین و یا رفع نقص خارج از مهلت قانونی توجه ننموده و یا از آن چشم پوشی کرده و مورد توجه شعبه بدوی نیز قرار نگرفته باشد و در نتیجه شعبه بدوی بر اساس دادخواست ناقص اقدام به صدور رای تجدید نظر خواسته نموده باشد و در اینصورت شعبه تجدیدنظر در مقابل عمل انجام شده قرار می گیرد.<sup>۱۷</sup> در این خصوص ماده ۳۵۰ قانون آئین دادرسی مدنی ( که ماده مورد بحث نیز برگرفته از آن است) مقرر می نماید که ((عدم رعایت شرایط قانونی دادخواست و یا عدم رفع نقص آن در موعد مقرر قانونی در مرحله بدوی موجب نقص رای در مرحله تجدیدنظر نخواهد بود.....)) در عین حال به موجب این ماده چنانچه دادخواست ناقص مانده باشد دفتر شعبه تجدیدنظر دیوان به دستور شعبه به دادخواست دهنده شعبه بدوی اخطار می کند که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ نسبت به رفع نقص اقدام کند در صورت عدم اقدام شعبه تجدیدنظر رای شعبه بدوی را نقض و قرار رد دعوی صادر می نماید و علاوه بر آن چنانچه دادخواست دهنده بدوی در زمان رسیدگی به تجدیدنظر خواهی فاقد سمت شده باشد مثلاً وکیل یا ولی یا قیم و..... بوده و در حال حاضر سمت او برای شعبه تجدیدنظر محرز نباشد این شعبه مجاز است در این خصوص نیز قرار رد دعوی صادر نماید.

### **بند سوم: رسیدگی به دادخواست تجدید نظر**

در صورتی که دادخواست تجدید نظر کامل و صحیح باشد با رعایت نوبت رسیدگی به شرح ذیل صورت خواهد گرفت به موجب ماده ۷۰ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری پس از درخواست تجدیدنظر اصلاح رای در امور جانبی و غیر ماهوی نظیر سهو قلم در مشخصات طرفین دعوی و یا در اعداد و ارقام و... بر پایه این ماده در

<sup>۱۷</sup> شمس عبدالله. آئین دادرسی مدنی جلد دوم. انتشارات دراکت چاپ نوزدهم پائیز ۱۳۸۷ صفحه ۳۷۱

صلاحیت شعبه تجدیدنظر دیوان می باشد. و این شعبه چنانچه در رسیدگی به تجدیدنظرخواهی رای تجدید نظر خواسته را در انطباق مورد و موضوع با قوانین و مقررات صحیح تشخیص دهد آنرا استوار و ابرام می نماید. و اگر ضمن استواری و تایید رای اشتباه غیر ماهوی مشاهده نماید در جهت اصلاح رای از این حیث اقدام می نماید.

بر اساس ماده ۷۱ قانون دیوان « چنانچه شعبه تجدیدنظر ایراد تجدیدنظر خواه را وارد تشخیص ندهد ، رای شعبه بدوی را تایید و در غیر این صورت آن را نقض و پس از رسیدگی ماهوی، مبادرت به صدور رای می نماید.»

به موجب این ماده یا رای شعبه بدوی عاری از خدشه و منفعت قانونی تشخیص داده می شود در اینصورت شعبه رای تجدیدنظر خواسته را استوار می نماید و یا اینکه شعبه تجدیدنظر ادعای تجدیدنظر خواه را موجه تشخیص می دهد و در این حالت مبادرت به نقض رای نموده و رای مقتضی صادر می نماید.

و به موجب ماده ۷۲ قانون دیوان « شعبه تجدیدنظر در صورتی که قرار مورد تجدیدنظر خواهی را مطابق با موازین قانونی تشخیص دهد ، آن را تأیید می کند . در غیر اینصورت پس از نقض قرار ، پرونده را برای رسیدگی ماهوی به شعبه صادر کننده قرار عودت می نماید.» با توجه به این ماده در صورتیکه رأی تجدیدنظر خواسته قرار باشد و شعبه تجدیدنظر آن را مخالف موازین قانونی تشخیص دهد آنرا نقض نموده و پرونده را برای رسیدگی به ماهیت دعوی به شعبه صادر کننده قرار بر می گرداند مقررات این ماده با مفهوم تجدیدنظر و نص ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۷۹ انطباق کامل دارد زیرا شعبه تجدیدنظر در صورتی به دعوی در مرحله تجدیدنظر رسیدگی می نماید که شعبه بدوی به ماهیت رسیدگی و اقدام به صدور رأی نموده باشد و با برگشت پرونده به شعبه صادر کننده قرار نقض شده این شعبه مکلف به رسیدگی ماهوی می باشد.<sup>۱۸</sup>

از آنجا که انسان جایز الخطاست وقوع اشتباه در صدور رای نیز امری محتمل میباشد خطاء ممکن است در تشخیص قاضی در انطباق مورد و موضوع با قوانین و مقررات یا مبتنی بر اشتباه در استنباط از آنها و در نتیجه در مدلول و محتوی رای باشد و یا در امور جانبی غیر ماهوی مانند سهوالقلم در مشخصات طرفین دعوی و یا در اعداد و ارقام و نظایر اینها باشد. در صورت اول به فرض قطع و یقین بر وقوع خطا دادرس مشخصاً نمی تواند به ادعای تصحیح حکم در مقام اصلاح آن برآید و مبادرت به صدور حکمی مغایر حکمی قبلی خود نماید.<sup>۱۹</sup>

زیرا یکی از اثرات حکم این است که شعبه صادر کننده آن فراغت از رسیدگی پیدا می کند و از اقدام دیگری نسبت به آن مورد ممنوع است اما قاعده فراغ دادرس نمی تواند مانع تاملین صحت رای باشد.<sup>۲۰</sup> به همین جهت قانونگذار طرق مختلفی را جهت تصحیح حکم پیش بینی نموده نظیر اعتراض به حکم ، اعاده دادرسی ، اعتراض ثالث ، اعلام

<sup>۱۸</sup>. شمس عبدا... آیین دادرسی مدنی جلد دوم انتشارات دراک چاپ نوزدهم پاییز ۱۳۸۷ صفحه ۳۷۷

<sup>۱۹</sup>. نظارت قضائی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری سید نظرالله صدرالحفاظی نشر شهریار چاپ اصل مواد ۱۳۷۲ صفحه ۵۸۳

<sup>۲۰</sup>. آیین دادرسی مدنی دکتر سید جلال الدین مدنی انتشارات گنج و دانش چاپخانه احمد چاپ دوم ۱۳۶۸ صفحه ۵۲۳

اشتباه نسبت به حکم از سوی قاضی یا قضات صادر کننده حکم تا به فرض عدم مطابقت رای با موازین شرعی و قانونی اعتبار رای تا قبل نقض توسط مرجع ذیصلاح حفظ شود و دیگر دادرسی نتواند حتی با رضایت و توافق اصحاب دعوی از نظر خود عدول نماید هر چند که متوجه شود در صدور رای واقعاً اشتباه کرده و حکم او برخلاف شرع و قانون است بنا به تکلیف مقرر در ماده ۷۵ و ۷۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در صورتیکه رای صادره متضمن اشتباه شکلی یا ماهوی باشد جهات و مبانی اشتباه بودن رای توسط قضات موضوع این مواد بنحو مستدل و مستند در پرونده بصورت مکتوب درج و متعاقب آن پرونده به دفتر رئیس دیوان ارسال تا توسط ریاست دیوان جهت رسیدگی به اعلام اشتباه به شعبه تجدیدنظر ارجاع شود.

در ماده ۷۶ قانون مقنن پذیرفته که با صدور حکم دادرسی حق دارد حکم اصلاحی صادر نماید که موارد اصلاح حکم عبارتند از:

۱- **تصحیح حکم:** دادرسی در مقام تنظیم و نوشتن رأی و پیش از امضای آن معمولاً به اندازه کافی دقت به عمل می آورد در عین حال ممکن است در این اقدام «سهو قلم» رخ دهد مانند اینکه واژه ای کم یا زیاد نوشته می شود نام و مشخصات اصحاب دعوی به اشتباه و یا جایجا نوشته می شود و حتی در محاسبه اشتباه صورت می گیرد. ماده مذکور مقرر نموده که سهو قلم یا اشتباهات مزبور حتی وقتی حکم اجراء شده توسط شعبه رأساً یا به درخواست ذی نفع تصحیح شود.

۲- **رفع ابهام از حکم:** در صورتی که مفاد حکم ابهام داشته باشد و به هنگام اجرای حکم تولید اشکال نماید رفع ابهام از شعبه ای خواسته می شود که آن حکم را صادر کرده است و در این مورد است که شعبه اعلام می دارد منظور او چیست به همین مناسبت ماده ۷۶ قانون مبحث فیه منازعات راجع به مفاد حکم را پذیرفته و راجع به رفع ابهام و اجمال از حکم تعیین تکلیف نموده است.

در مورد اصلاح حکم موضوع ماده ۷۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری نیز چند نکته قابل توجه وجود دارد.

الف) با استفاده از ملاک مواد ۳۰۹ و ۳۵۱ قانون آیین دادرسی در امور مدنی، تصحیح رأی با همان قاضی یا قضائی است که رأی را از لحاظ تحریر مخلوط و مشتبه نوشته و تایپ شده و امضاء کرده اند و اظهار نظر یک مستشار یا دادرسی در موردی که هیأت قضات رسیدگی کننده متشکل از دو قاضی یا بیشتر رأی را صادر کرده اند با هدف تصحیح رأی جواز و توجیه قانونی ندارد.

ب) اگرچه تصحیح حکم در مواد منصوص مجاز می باشد اما به موجب این ماده به مفهوم جواز تغییر رأی از سوی شخص خود قاضی یا قضاتی که متوجه اشتباه در صدور رأی خود گردیده اند نمی باشند و در صورت اعلام اشتباه اعم از شکلی یا ماهوی از سوی قاضی شعبه بدوی یا حداقل یک قاضی از دو قاضی و یا دو قاضی از سه قاضی صادر کننده رأی در شعبه تجدیدنظر رعایت ترتیبات مقرر در مواد ۷۴ و ۷۵ قانونی تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مبنی بر اعلام نظر مستدل و مستند و مکتوب از سوی قاضی یا قضات یاد شده و ارسال پرونده به دفتر رئیس

دیوان جهت ارجاع به شعبه تجدیدنظر الزامی است و همان گونه در متن این ماده قانونی بیان شده صدور حکم اصلاحی در مورد سهو القلم یا اشتباه در محاسبه یا رفع ابهام مشمول این ماده نمی باشد.

ج) اشتباه در استنباط از قانون قابل اصلاح نیست و چنانچه چنین اشتباهی به حقوق هریک از اصحاب دعوی خللی وارد نماید از طرق تجدیدنظر خواهی باید نسبت به آن اتخاذ تصمیم شود.

د) تسلیم رأی اصلی بدون رونوشت رأی تصحیحی ممنوع است.

ه) در صورت مطرح بودن پرونده در شعبه تجدیدنظر شعبه بدوی حق اصلاح رأی را ندارد.

و) درخواست اصلاح حکم با درخواست صورت می گیرد و دادخواست لازم ندارد.

ز) رأی تصحیحی قابل تجدیدنظر خواهی نمی باشد مگر اینکه رأی اصلی قابل تجدیدنظر باشد.

## مبحث پنجم: طرق فوق العاده شکایت از آراء در دیوان عدالت اداری

### گفتار اول: اعتراض ثالث

منظور از اعتراض ثالث این است که در خصوص دعوایی رأی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد می تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید.<sup>۲۱</sup> و این رأی هم شامل حکم می شود وهم قرار و شرط اصلی در اعتراض ثالث این است که معترض ثالث در جریان دادرسی که منتهی به صدور رأی شده دخالت نداشته باشد.

معترض ثالث نسبت به حکم وقراری که از سوی شعب بدوی دیوان صادر می شود پس از اجرای حکم در صورتی می تواند اعتراض نماید که رأی مورد نظر مورد تجدید نظر خواهی قرار گرفته و در شعبه تجدیدنظر دیوان عدالت اداری مطرح باشد همچنین با اعلام اشتباه یا پی بردن به اشتباه نسبت به رأی که موضوع از موارد اعمال مواد ۷۴ و ۷۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری بوده و پرونده جهت رسیدگی توسط ریاست دیوان به شعبه تجدیدنظر ارجاع می شود. به هر دلیلی شرایط طرح مجدد پرونده در شعبه تجدیدنظر دیوان فراهم نشود با توجه به رأی دیوان معترض ثالث که رأی صادره را مخل حقوق خود دانسته و ذینفع است حق ورود به عنوان معترض ثالث را در شعبه بدوی دارد. زیرا اعتراض شخص ثالث به عنوان یکی از طرق فوق العاده شکایت از احکام شناخته شده که قابل تسری به حکم قطعی را نداشته مگر اینکه در صورت اجتماع و شرایط قانونی و طرح پرونده در شعبه تجدیدنظر ارکان تشکیل دهنده رأی شعبه بدوی در معرض تزلزل قرار گیرد که الزاماً شعبه تجدیدنظر بایستی وارد ماهیت دعوی شده و نفیاً و اثباتاً رسیدگی نماید و این رسیدگی هیچ منافات با رسیدگی به خواسته معترض ثالث که اثر گذار در اظهار نظر شعبه تجدیدنظر دیوان است ندارد و چنانچه حکم شعبه بدوی اجراء نشده باشد محدودیتی برای طرح اعتراض مطرح نبوده و معترض می تواند ظرف دو ماه از تاریخ اطلاع به عنوان معترض ثالث به رأی شعبه بدوی اعتراض نماید و ماده ۴۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی موید صحت این استنباط است علاوه بر اجرای رأی دیوان چنانچه حقوقی که

<sup>۲۱</sup> مجموعه مقالات همایش دیوان عدالت اداری انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی چاپ اول ۱۳۸۸ صفحه ۳۰۰

ثالث ادعاء می نماید رأی به آن خلل وارد آورد به موجب قانونی که بعد از به وجود آمدن حق لازم الاجراء گردیده در زمان اعتراض ساقط شده باشد و دیگر اعتراض قابلیت استماع را ندارد بنابراین آنچه شرط رسیدگی به اعتراض شخص ثالث است این است که اولاً حکم یا قراری از شعبه بدوی دیوان صادر شده باشد. ثانیاً شخص از حکم یا قرار صادره متضرر باشد. ثالثاً این شخص ثالث در جریان دعوی موضوع حکم یا قرار دخالت نداشته باشد. رابعاً حکم مورد اعتراض اجراء نشده باشد یا به جهتی از جهات قانونی ساقط نشده باشد.

## گفتار دوم: اعاده دادرسی

### بند اول: اعاده دادرسی مطابق ماده ۹۸ قانون دیوان

براساس ماده ۹۸ این قانون آراء قطعی شعب دیوان در صورتی قابل اعاده دادرسی است که منطبق با یکی از جهات شش گانه زیر باشد.

۱- حکم خارج از موضوع شکایت صادر شده باشد.

منظور از عبارت مذکور در این بند هر آن چیزی است که شاکی در دادخواست اصلی یا اضافی تعیین نموده و یا در اجرای ماده ۴۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری تا قبل از صدور رأی به خواسته خود اضافه کرده است به عنوان مثال شاکی درخواست پرداخت خسارت حق الوکاله و هزینه دادرسی ننموده و لکن شعبه دیوان بی آنکه خواهان آن را در دادخواست خود مطرح نمود باشد طرف شکایت را به پرداخت آن محکوم نموده باشد.

۲- حکم به میزان پیش از خواسته صادر شده باشد.

شاکی باید خواسته خود را مشخص و معین کند و شعبه بدوی دیوان تکلیف دارد حداکثر تا میزان خواسته شاکی حکم صادر نماید و نبایستی پیش از آنچه مورد تقاضا بوده شاکی را محق بشناسد و به نفع وی حکم صادر نماید. مثلاً شاکی در دادخواست تقدیمی خواستار الزام کارفرما به پرداخت حق بیمه برای یکسال را می نماید و در نتیجه رسیدگی شعبه دیوان متوجه می شود که کارفرما دوسال از پرداخت حق بیمه استنکاف نموده و به میزان دوسال حکم صادر می نماید که چنین حکمی قابل اعاده دادرسی است.

۳- در مفاد حکم تضاد وجود داشته باشد.

مفاد حکم از دو جزء تشکیل می شود.

الف) اسباب موجه حکم و آن عبارت از دلایل و مدارکی است که دادرس برای توجیه منطوق حکم به آن استناد می نماید این اسباب ممکن است مواد قانون یا دلایل ابرازی شاکی یا طرف شکایت مانند اسناد و امارت قانونی باشد. ب) منطوق حکم و مفاد آن جنبه الزام آور حکم است بایستی عملیاتی اجرائی راجع به آن تعقیب شود.<sup>۲۲</sup> که وجود تضاد در هریک از این اجزاء از جهات اعاده دادرسی است به عنوان مثال شاکی در دادخواست تقدیمی تقاضای

<sup>۲۲</sup> قهرمانی نصر... مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی جلد اول انتشارات خرسندی چاپ دوم ۱۳۹۰ صفحه ۲۰۵

برخورداری از حقوق مالکانه به قدرالسهم مشاعی خود جهت احداث بناء و الزام شهرداری به صدور پروانه را داده است و شعبه حکم به صدور پروانه نسبت به سهم سایر مالکین مشاعی و کل پلاک ثبتی را داده است یا شاکی مطالبه بهاء ۱۰۰۰ متر از ملک مورد تملک را نموده و شعبه با استناد به نظر کارشناس پرداخت بهای ملک را به میزان ۱۵۰۰ متر صادر نموده است.

۴- حکم صادر شده با حکم دیگری درخصوص همان دعوی واصحاب آن که قبلاً توسط همان شعبه یا شعبه دیگر صادر شده است متعارض بوده بدون آن که سبب قانونی موجب آن تعارض باشد.

برای انطباق درخواست اعاده دادرسی با این بند از ماده ۹۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری تحقق دو شرط ضروریست نخست آنکه تعارض باید بین دو حکم به معنای خاص کلمه وجود داشته باشد بنابراین مغایرت حکم با قراری که از همان شعبه صادر شده است مشمول این بند نخواهد بود. دوم اینکه احکام تعارض از یک شعبه یا شعب مختلف دیوان صادر شده باشد به عنوان مثال شاکی تقاضای ابطال اقدامات تملکی شهرداری را نسبت به ملک مورد تملک خواستار می شود و شعبه حکم به ابطال صادر می نماید و پس از مدتی همین شاکی دادخواستی به مطالبه بهاء ملک مورد تملک تقدیم دیوان می نماید شعبه دیگر حکم به ورود شکایت و الزام شهرداری به استحقاق شاکی به دریافت بهاء ملک را با استناد به رأی وحدت رویه شماره ۱۹۹ مورخ ۸۷/۳/۲۶ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری صادر می نماید در این مثال دو حکم با هم مغایرت دارند بدون آنکه سبب قانونی موجب این مغایرت باشد.

۵- حکم مستند به اسنادی باشد که پس از صدور جعلی بودن و یا عدم اعتبار آنها به موجب حکم مراجع صالح قانونی ثابت شده باشد.

درخصوص این بند وجود سه شرط لازم است.

الف) اسناد مجعول مستند حکم باشد بنحویکه اگر سند مجعول نبود حکم به این نحو صادر نمی شد یعنی متقاضی اعاده دادرسی محکوم نمی گردید.

ب) مجعول بودن اسناد ثابت شده باشد آنهم به موجب حکم قطعی و قابل اجرای مراجع ذیصلاح قضائی چرا که به مجرد صدور حکم از مرحله بدوی مادام که بواسطه انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی یا تأیید و استواری آن با تجدیدنظر خواهی در مرحله بالاتر حکم قطعی نشده است.

ج) مجعول بودن سند بعد از صدور حکم معلوم شده باشد والا گر قبل از صدور حکم مجعولیت ثابت بود و مع الوصف از آن سند استفاده شده و مستند حکم قرار گرفته از موارد اعاده دادرسی نیست.

که اثبات جعلیت سند ممکن است از طریق شکایت جزائی و یا اقامه دعوی در یک مرجع حقوقی به خواسته اعلام جعلیت سند صورت پذیرد که معمولاً استفاده از روش دوم در مواردی است که به علت شمول مرور زمان جزائی شانس طرح شکایت جزائی از دست رفته است و در طرح شکایت تفاوتی بین سند عادی و رسمی وجود ندارد تنها شرط مستند بودن حکم به آن سند است .

۶- پس از صدور حکم اسناد و دلایلی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و دلائل یاد شده در جریان دادرسی در اختیار وی نبوده است. / در مورد این بند نیز وجود چند شرط لازم است.

الف) اسناد و دلائل مورد نظر دلیل حقانیت باشد یعنی اگر به موقع ابراز می شد حکم براساس آنها صادر می گشت و قاطع دعوی بود والا اگر اسنادی یافت شود که چنین دلالتی نداشته باشد و به عنوان قرینه بکار رود یا سایر دلائل را تقویت نماید نمی تواند موجب اعاده دادرسی گردد مثلاً یک سند طبقه بندی شده در یک اداره دولتی بوده که متقاضی اعاده دادرسی تا زمان صدور حکم از آن بی خبر بوده است و حال که از وجود این سند مطلع شده می تواند از آن برای اثبات ادعای خود استفاده کند.

ب) اسناد یافت شده در جریان دادرسی مکتم و پنهان بوده باشد بنحویکه درخواست کننده اعاده دادرسی نمی توانسته آنها را ابراز نماید.

ج) آن سند یا دلیل پس از صدور حکم بدست آمده باشد.<sup>۳۳</sup> غیر از موارد فوق در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در بند ۵ ماده ۴۲۶ یکی از جهات اعاده دادرسی مربوط به موردی است که طرف مقابل درخواست کننده اعاده دادرسی حيله و تقلبی بکار برده که حکم دادگاه موثر بوده است همچنین به موجب ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب بهمن ۸۵ در صورت خلاف بین شرع بودن رأی موضوع درخواست اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضائیه این تشخیص از جهات اعاده دادرسی محسوب می شود.

### **بند دوم: اعاده دادرسی مطابق ماده ۱۱۵ قانون دیوان**

پس از قطعیت یافتن رأی دیوان و تعیقب عملیات اجرائی نسبت به آن از ناحیه دادرس مجری حکم محکوم علیه در پاسخ به خواسته قاضی مجری حکم بیان میدارد اجرای حکم با موانع قانونی روبه رو است مثلاً به موجب رأی دیوان اداره راه ملزم شده اجازه ساخت گلخانه به محکوم له بدهد و محکوم علیه در قبال رأی دیوان بیان می دارد و طبق ماده ۶ قانون ایمنی راهها و راه آهن مصوب ۱۳۳۹ هرگونه ایجاد مستحده در حریم قانونی راهها بدون مجور راه و ترابری ممنوع است از طرفی در ماده ۷ قانون اصلاح قانونی ایمنی راهها و راه آهن نصب و استقرار هر شی و همچنین ماده ۱۷ قانون مذکور نیز ایجاد هرگونه ساختمان دیوارکشی و تأسیسات به شعاع یکصد متر مربع از حریم قانونی راهها بدون اجازه وزارت راه ممنوع است و لذا مکان مورد تقاضا از ناحیه محکوم له که مورد حکم دیوان قرار گرفته به منظور ایجاد گلخانه در حریم قانونی راه بیر جندواسدیه قرار دارد و اجرای این رأی با موانع قانونی که ذکر شد مواجه است و یا محکوم علیه بیان می دارد امکان عملی اجرای حکم وجود ندارد به عنوان مثال شعبه دیوان با استناد به ماده ۱۲۵ قانون مدیریت خدمات کشوری حکم به افزایش ۱۰٪ حقوق محکوم له توسط سازمان بازنشستگی متناسب

<sup>۳۳</sup> مدنی سید جلال الدین آیین دادرسی مدنی جلد دوم انتشارات گنج دانش چاپ اول ۱۳۶۸ صفحه ۵۷۶



با نرخ تورم صادر می نماید و این سازمان با بیان اینکه افزایش حقوق کارمندان دولت به موجب نص صریح تبصره ۴ ماده ۱ قانون نظام هماهنگ پرداخت کارکنان دولت امری حاکمیتی است و الزاماً بایستی از طریق هیأت دولت و به صورت یکسان و هماهنگ و بدون هرگونه تبعیض برای کلیه مشمولین قانون به انجام برسد. اجرای حکم را عملاً مقدر ندانسته و متذکر شده اقدام به افزایش حقوق محکوم له به صورت موردی تعهد زائد بر اعتبار بوده و براساس ماده ۷۷ قانون بودجه سال ۱۳۹۰ کل کشور تصرف غیرقانونی در اموال دولت محسوب خواهد گشت در هر دو حالت اعم از اینکه اجرای حکم با مانع قانونی روبرو باشد یا اساساً امکان عملی اجرای حکم نباشد در صورت پذیرش ادعای محکوم علیه از سوی قاضی مجری حکم مورد از موارد اعاده دادرسی تلقی می گردد توضیح اینکه اولاً موانع قانونی و عدم امکان عملی اجرای حکم در این ماده از موارد اعاده دادرسی تلقی شده است ثانیاً مرجع رسیدگی به ادعا نسبت به جهات مذکور دادرسی مجری حکم است ثالثاً با تشخیص دادرسی اجرای احکام پرونده جهت رسیدگی به شعبه صادر کننده رأی قطعی ارجاع می گردد رابعاً باتوجه به عبارت سطر چهارم ماده ۱۱۵ قانون مباحث فیه پرونده به منظور رسیدگی به این جهات به شعبه صادر کننده رأی قطعی ارجاع می گردد. دادرسی مجری حکم مانند موارد شش گانه اعاده دادرسی موضوع ماده ۹۸ این قانون نیازی به اینکه دادخواست اعاده دادرسی تنظیم نماید را ندارد زیرا رسیدگی شعبه صادر کننده حکم قطعی سابق به دعوی در ادامه رسیدگی قبل انجام می پذیرد.

### **گفتار سوم: خلاف بین شرع و قانون بودن رای (اعمال ماده ۷۹ قانون دیوان)**

هریک از ریاست قوه قضائیه یا رئیس دیوان در صورتی که آرای قطعی شعب دیوان را دارای اشتباه بین شرعی یا قانونی تشخیص دهد موضوع برای بررسی به شعبه تجدیدنظر ارجاع می شود این شعبه هرگاه اشکال را وارد بداند رأی را نقض و رأی شایسته صادر می کند آراء شعب تجدیدنظر که در این مورد صادر می شوند جز مواردی که خلاف بین شرع است قابل رسیدگی مجدد نمی باشد.

نسبت به ماده ۷۹ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری متقاضیان خلاف بین قانون و شرع آرای دیوان بایستی به رئیس دیوان مراجعه و درخواست خودشان را به آن مرجع تسلیم نمایند تا رئیس دیوان به تکلیف مقرر در ماده مذکور عمل نماید و چنانچه در این مورد به رئیس قوه قضائیه مراجعه شود درخواست آنها جهت بررسی و تهیه گزارش توأم با اظهار نظر به دیوان عدالت اداری ارجاع می گردد و دیوان عدالت اداری بایستی پس از بررسی و تنظیم گزارش نتیجه را همراه گزارش برای ریاست قوه قضائیه ارسال نماید در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی دیوان عدالت اداری را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص داد از طریق رئیس دیوان به شعبه تجدیدنظر دیوان فرستد. و چنانچه رأی قطعی مربوط به شعب تشخیص موضوع ماده ۱۲۰ قانون مذکور با رأی شعبه تجدیدنظر دیوان باشد پرونده جهت رسیدگی به شعبه همعرض تشخیص یا تجدیدنظر با رعایت رای شماره ۶۴۱ مورخ ۱۳۹۲/۹/۱۸ هیات عمومی دیوان عدالت اداری حسب مورد ارجاع می شود.

## گفتار چهارم: اعتراض موضوع ماده ۱۱۶ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری

پس از ابلاغ رأی دیوان به محکوم علیه شعبه موظف است به محض حصول اطلاع از نتیجه ابلاغ که وفق ماده ۷۵ قانون آیین دادرسی مدنی به ادارات دولتی و سازمانهای وابسته به دولت و موسسات مأمور خدمات عمومی و شهرداری ها و نیز موسساتی که تمام و یا بخشی از سرمایه آنها متعلق به دولت بوده به عمل می آید و یک نسخه از رأی قطعی را به انضمام پرونده به واحد اجرای احکام ارسال نماید تا واحد اجرای احکام عملیات اجرائی نسبت به رأی دیوان پس از احراز قطعی بودن آن آغاز نماید بدیهی است چنانچه با قطعی بودن حکم و پیگیری از ناحیه اجراء و اعلام به محکوم علیه مبنی بر لزوم اجرای کامل حکم یا جلب رضایت محکوم له محکوم علیه در فرجه زمانی تعیین شده که برابر ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان جهت اجرای حکم قطعی یکماه است در ظرف همین مدت که در ماده ۱۱۶ این قانون نیز تعیین شده است اعلام نماید اجرای حکم قطعی از اختیار محکوم علیه خارج است به عنوان مثال حکم به صدور پروانه احداث بنا علیه شهرداری صادر می شود و شهرداری به عنوان محکوم علیه اعلام می دارد ملک موضوع حکم براساس بند ج از ماده واحده قانون تشکیل سازمان میراث فرهنگی کشور مصوب ۶۴/۱۱/۱۰ و بند ج ماده ۳ قانون اساسنامه میراث فرهنگی کشور مصوب ۱۳۶۷ و ماده واحده راجع به حفظ آثار ملی مصوب ۱۲ آبان ۱۳۰۹ از آثار ارزشمند تاریخی از ناحیه سازمان میراث فرهنگی تشخیص داده شده و در فهرست آثار ملی قرار دارد و صدور پروانه جهت ساخت بنا در این ملک تاریخی قبل از ابطال تصمیم و خروج اثر از فهرست آثار ملی توسط مرجع ذیصلاح اجرای رأی دیوان از عهده شهرداری خارج بوده هر چند طبق بند ۲۴ ماده ۵۵ قانون شهرداری صدور پروانه جهت ساخت بنا از وظایف شهرداری است این بدان مفهوم نیست که شهرداری مجاز باشد براساس رأی دیوان اجازه تخریب یک اثر ملی را صادر نماید و همچنین ممکن است محکوم علیه اعلام نماید اجرای حکم قطعی موکول به تمهید مقدماتی از سوی مرجع دیگری غیر از محکوم علیه بوده و این مرجع نیز در جریان دادرسی دخالت نداشته است به عنوان مثال دیوان شهرداری را به صدور پروانه مسکونی محکوم می نماید و محکوم علیه اعلام می نماید کاربری ملکی که محکوم له خواستار صدور پروانه ساخت بنا مسکونی در آن می باشد کاربری باغ بوده و بدون تغییر کاربری ملک محکوم له توسط کمیسیون ماده ۵ قانون تأسیس شورای عالی شهرسازی صدور پروانه ساخت مسکونی ابتداء به ساکن مقدور نبوده و شهرداری مقدماً بایستی پیشنهاد تغییر کاربری قبل از صدور پروانه ساخت به این کمیسیون ارائه نماید تا در صورت تغییر کاربری مجوز استفاده از زمین به گونه ای متفاوت از آنچه در طرح مصوب شهری پیش بینی شده است صادر شود و از طرفی کمیسیون مذکور در جریان دادرسی وارد نشده و در صورت مخالفت با تغییر کاربری عملاً امکان صدور پروانه ساخت بنا مسکونی میسر نمی باشد که در این دو حالت محکوم علیه به موجب این ماده حق دارد به رأی قطعی دیوان اعتراض نماید و با اعتراض شعبه صادر کننده رأی قطعی باید همچون اعتراض معترض ثالث که در ماده ۵۷ این قانون پیش بینی شده با بررسی دلایل ارائه شده به اعتراض رسیدگی

و مبادرت به صدور رأی نماید.

### مبحث ششم: اعلام اشتباه قاضی

از آنجا که انسان جایز الخطاست وقوع اشتباه در صدور رأی نیز امری محتمل می باشد خطاء ممکن است در تشخیص قاضی در انطباق مورد و موضوع با قوانین و مقررات یا مبتنی بر اشتباه در استنباط از آنها و در نتیجه در مدلول و محتوی رأی باشد و یا در امور جانبی غیر ماهوی مانند سهوالقلم در مشخصات طرفین دعوی و یا در اعداد و ارقام و نظایر اینها باشد. در صورت اول به فرض قطع و یقین بر وقوع خطا دادرس مشخصاً نمی تواند به ادعای تصحیح حکم در مقام اصلاح آن برآید و مبادرت به صدور حکمی مغایر حکمی قبلی خود نماید.<sup>۲۴</sup>

اعلام اشتباه از ناحیه قاضی شعبه بدوی در صورت مطرح بودن پرونده در شعبه تجدیدنظر امکان پذیر نبوده و لکن چنانچه قاضی بدوی اعلام اشتباه نماید عدول قاضی بدوی از نظریه سابق می تواند به عنوان دلیل و اماره در رسیدگی شعبه تجدیدنظر در صورت برخورداری از اتقان و استحکام مؤثر واقع شود اما اگر پرونده در شعبه تجدیدنظر منجر به صدور رأی شده باشد اعلام اشتباه بی تأثیر بوده مگر اینکه اعلام اشتباه بنحوی در رسیدگی تأثیر گذار باشد که قضات تجدیدنظر با اجازه از ماده ۷۵ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری با اعلام اشتباه قاضی بدوی پی به اشتباه خود ببرند و مراتب را به رئیس دیوان منعکس تا پرونده جهت رسیدگی به شعبه همعرض تجدیدنظر ارجاع شود

### مبحث هفتم: هیات تخصصی دیوان عدالت اداری

طبق ماده ۸۴ قانون تشکیلات و آیین دیوان عدالت اداری اموری که طبق قانون در صلاحیت دیوان است ابتدا به هیأت های تخصصی مرکب از حد اقل ۱۵ نفر از قضات دیوان ارجاع می شود.

طبق ماده ۱۲ قانون مذکور صلاحیت هیات عمومی ناظر به سه موضوع است :

- ۱- رسیدگی به شکایت از آئین نامه ها و مقررات و سایر نظامات دولتی
- ۲- صدور رأی وحدت رویه در صورت صدور آرای قطعی متعارض از شعب دیوان
- ۳- صدور رأی ایجاد رویه در مواردی که شعب دیوان آرای مشابه صادر شده باشد

حدود صلاحیت هیأت تخصصی در خصوص هر یک از موارد مذکور عبارتند از

<sup>۲۴</sup>. نظارت قضائی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری سید نظرالله صدرالحفاظی نشر شهریار چاپ اصل مواد ۱۳۷۲ صفحه ۵۸۳

## الف) صلاحیت هیأت تخصصی در رسیدگی به شکایت از مصوبات

چنانچه از مصوبات و آئین نامه ها و مقررات و سایر نظامات دولتی و یا مؤسسات عمومی غیردولتی در دیوان عدالت اداری شکایت شود رسیدگی به موضوع ابتدا در صلاحیت هیأت های تخصصی است برای رسیدگی به موضوعات مذکور در حال حاضر ۶ هیأت تخصصی در دیوان عدالت اداری تشکیل شده اند که عبارتند:

۱- هیأت آموزشی و فرهنگی

۲- هیأت اداری و استخدامی

۳- هیأت اقتصادی، مالی

۴- هیأت شهرسازی و اسناد

۵- هیأت امور اراضی

۶- هیأت مهندسی و صنایع

بعد از وصول درخواست ابطال مصوبات و وصول پاسخ طرف شکایت (مرجع تصویب کننده) اداره کل هیأت عمومی پرونده را جهت طرح موضوع به هیأت تخصصی ارسال می نماید و پرونده با توجه به موضوع به یکی از هیأتها ارجاع می گردد و رئیس هیأت پرونده ها را به نوبت طبق حکم مقرر در آئین نامه اجرایی هیأت عمومی و هیأت تخصصی به یکایک اعضای ارجاع و عضو مر جوالیه بعد از تهیه گزارش پرونده را در هیأت رسی نسبت به موضوع به شرح آتی تخصصی به اعضای ارجاع می نماید و عضو مرجوع الیه بعد از تهیه گزارش پرونده رادر هیأت تخصصی مربوطه مطرح نموده و هیأت پس از بحث و بررسی نسبت به موضوع به شرح زیر اتخاذ تصمیم می نماید.

۱- چنانچه اکثریت مطلق هیأت تخصصی به قبول شکایت و ابطال مصوبه معترض عنه اظهار عقیده نمایند هیأت پرونده را به همراه نظر اکثریت و اقلیت به هیأت عمومی ارسال می نماید و موضوع باید جهت رسیدگی به شکایت از مصوبه در هیأت عمومی مطرح شود و هیأت عمومی مکلف به تبعیت از نظر هیأت تخصصی نمی باشد.

۲- چنانچه اکثریت بیش از سه چهارم عقیده بر رد شکایت داشته باشند موضوع در هیأت تخصصی مختومه می شود و رئیس هیأت بر اساس نظریه اکثریت سه چهارم یا بیشتر مبادرت به صدور رای می نماید و رأی هیأت تخصصی ظرف بیست روز از تاریخ صدور از سوی رئیس دیوان یا ده نفر از قضات قابل اعتراض در هیأت عمومی می باشد. چنانچه اکثریت مطلق مبنی بر ابطال مصوبه حاصل نشود و سه چهارم اعضا نیز عقیده در رد شکایت نداشته باشند موضوع با ذکر نظریه اقلیت و اکثریت جهت در طرح هیأت عمومی به هیأت عمومی ارسال میشود.

## ب) صلاحیت هیأت تخصصی در رسیدگی به تعارض آراء

یکی از صلاحیت های هیأت عمومی صدور رأی وحدت رویه است و طبق ماده ۸۴ قانون مذکور رسیدگی به تعارض آراء جهت صدور رأی وحدت رویه باید در صلاحیت هیات تخصصی نیز باشد ولی در قانون دیوان هیچ حکمی در خصوص حدود صلاحیت و چگونگی اتخاذ تصمیم در خصوص صدور رأی وحدت رویه توسط هیأت های تخصصی پیش بینی نشده است و رویه عملی دیوان عدالت اداری این است که هیأت های تخصصی نوعی نظریه مشورتی به هیأت عمومی ارائه می نمایند و بررسی پرونده های موضوع تعارض در خصوص وجود شرایط تعارض یا عدم آن و همچنین تعیین رأی صحیح در هیات تخصصی هیچ تأثیری در تصمیم هیأت عمومی نداشته و اظهار نظر هیأت تخصصی برای هیأت عمومی لازم الاجرا نمی باشد.

ج) صلاحیت هیأت تخصصی در ایجاد رویه چون در خصوص موضوع مذکور نیز در قانون حکمی مقرر نشده است لذا هیأت تخصصی در این خصوص نیز صرفاً مبادرت به اظهار نظر مشورتی می نماید و نظر هیات تخصصی برای هیات عمومی لازم الاتباع نخواهد بود.

با توجه به افزایش روزافزون شکایت در دیوان عدالت اداری و لزوم افزایش تعداد شعب و قضات دیوان عدالت اداری لزوم حضور دو سوم قضات در هیأت عمومی موجب صعوبت در تصمیم گیری در هیأت عمومی می گردد لذا بهتر است مقنن اختیار هیات های تخصصی را با توجه به اشراف بیشتر اعضای هیأت به موضوعات مطروحه به دلیل رسیدگی دایمی به همان موضوعات در شعبه و هیات تخصصی و محدودیت اعضا به لحاظ تعداد که موجب سهولت در تصمیم گیری می گردد افزایش دهد و هیات عمومی را با حضور تعداد محدودی از قضات مجرب و با سابقه مرجع رسیدگی به اعتراض از تصمیمات هیأت های تخصصی قرارداد دهد

#### **د) صلاحیت هیأت تخصصی در ارائه نظریه مشورتی راجع به موضوعات در شعب مربوطه**

هیات های تخصصی که اعضای آن از قضات شعب تخصصی که به پرونده های مرتبط با موضوعات مطروحه در هیات تخصصی رسیدگی می نمایند به ارائه نظریه مشورتی و بررسی موضوعات مبهم و پیچیده که قضات مربوطه در شعب مربوط به آن در ارتباط هستند نیز صلاحیت دارد هر چند این موضوع در قانون به صراحت بیان نشده است چون اظهار نظر هیأت تخصصی جنبه مشورتی دارد هیچ منع قانونی ندارد و اعضای هیأت تخصصی می توانند پیشنهاد طرح موضوعات مبتلابه را جهت پیدا کردن راهکار قانونی به رئیس هیأت پیشنهاد دهند و رئیس هیأت به نوبت موضوعات را در هیأت تخصصی مطرح نماید.

#### **ه) صلاحیت هیأت تخصصی در رسیدگی به اعتراض از آرای هیأت عمومی**

چون طبق مواد ۹۱ و ۹۴ قانون دیوان رسیدگی به اعتراض از آرای سابق هیات عمومی در هیأت عمومی قابل طرح است و لذا چنانچه از مصوبه ای شکایت شده و هیات عمومی عقیده بر عدم ابطال مصوبه داشته و رأی خود را مبنی بر عدم ابطال مصوبه صادر نموده باشد ولی رأی هیأت عمومی از جانب رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان یا بیست نفر از قضات مورد اعتراض واقع شود موضوع قابل طرح در هیأت عمومی است و طرح در هیات تخصصی ضرورتی ندارد. ممکن است گفته شود که طبق ماده ۸۴ قانون دیوان هر آنچه در صلاحیت هیات عمومی است باید ابتدا در هیأت تخصصی مطرح شود و رسیدگی به اعتراض از آرای هیات عمومی در صلاحیت هیات عمومی است لذا باید ابتدا در هیأت تخصصی مطرح شود ولی در پاسخ به ایراد فوق می توان گفت که صلاحیت هیات عمومی در ماده ۱۲ بیان شده است و موارد مذکور در ماده ۱۲ قبل از طرح در هیأت عمومی باید در هیات تخصصی مطرح شود و موارد اعتراض به رأی صادره از هیأت عمومی از امور مذکور در ماده ۱۲ نمی باشد و از طرفی هدف مقنن از تاسیس هیات های تخصصی واگذاری رسیدگی ابتدایی به مود اعتراض به آرای هیأت عموم تخصصی صلاحیت اظهار نظر در رای هیات عمومی را ندارد مع الوصف این اختیار برای رئیس دیوان وجود دارد که جهت اخذ نظریه مشورتی هیات های تخصصی موضوعات مذکور را نیز به هیات های مذکور ارجاع نماید و بدیهی است که نظریه هیأت تخصصی صرفاً جنبه مشورتی داشته و لازم الاتباع نخواهد بود. پیش بینی تشکیل هیأت های تخصصی از اقدامات تحسین برانگیز است که قبل از تصویب آن در قانون به صورت عملی در دیوان عدالت اداری راه اندازی شده بود و تقویت این هیأت ها در جهت کاهش آمار پرونده های هیأت عمومی و تخصصی تر شدن رسیدگی در هیأت عمومی تأثیر به سزایی خواهد گذاشت.

### **مبحث هشتم: اجرای احکام دیوان عدالت اداری**

تحقق عدالت در هر جامعه ای مولود سه عامل قانون، قاضی، اجراء می باشد که نقش اجراء در فروزان ساختن مشتعل عدالت بیش از دو عامل دیگر تاثیر گذار است زیرا اولاً حکمی که قاضی صادر می نماید قدرت اجرائی دارد و وظیفه قضات مجری حکم است که نظارت و اهتمام و تلاش نموده در راستای اصول و موازین قانونی حکم صادره به موقع اجراء گزارده شود ثانیاً قانونگذار در باب حمایت از اجرای احکام مراجع قضائی مقرراتی وضع و استتکاف از اجرای رأی مقامات قضائی را به شدت نهی و ممنوع کرده و مجازات کیفری و تخلفاتی برای مستتکف در نظر گرفته است ثالثاً مقامات اجرائی مجاز به تغییر و تفسیر مخالف متن و روح آراء مراجع قضائی نیستند و حق مداخله و تغییر در مفاد آن را ندارند چه حرمت احکام مراجع قضائی از نظر قانونگذار به درجه ای است که حتی قضات هم به اعتبار دو قاعده برجسته فراغ دادرس و اعتبار قضیه محکوم بها در موارد مصرح در قانون از اظهار نظر مجدد و تغییر حکم صادره ممنوع

می باشند رابعاً عذر و بهانه و اشکال تراشی جهت امتناع از اجرای رأی مرجع قضائی پذیرفته نبوده و توقف اجرای حکم صرفاً در صورت تجویز قانونگذار امکان پذیر می باشد. در دیوان عدالت اداری نیز همچون سایر مراجع قضائی اجرای حکم آخرین مرحله دادرسی است اگر گفته شود که دادرسی فقط برای تحقق بخشیدن به این مرحله صورت میگیرد سخن نادرست نخواهد بود به عبارت دیگر هدف از رسیدگی در دعاوی مطروحه در دیوان عدالت اداری این است که در صورت وارد بودن شکایات یا اعتراض نسبت به تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و مامورین آن و یا احراز وقوع ظلم و صحت انتساب آن و محقق بودن مسئولیت مامور و مجری دولتی حکمی که صادر می شود به موقع به اجراء گذاشته شود تا سلامت نظام اداری در کشور تضمین شود هرگاه حکم صادر بموقع اجراء گذاشته نشود یا فرایند اجرای حکم دچار اطاله غیر معقول زمان شود کلیه تلاش و کوشش های قضات دیوان عدالت اداری در نشان دادن ذیحق بر کرسی حق بی ثمر خواهد ماند و هزینه های سنگین بی جهت بر بودجه دولت و جامعه تحمیل می شود. و از دادرسی بهره واقعی بدست نمی آید. مرحله اجرای حکم مرحله ای نیست که با درنگ و تردید وشک و تقاضای این و آن از حرکت باز بماند فرض این است که در مراحل دادرسی طرفین مطالب خود را گفته و ایرادات و اشکالات را وارد ساخته و شعبه رسیدگی کننده به دعوی به حد کافی غور و بررسی کرده و حکمی صادر نموده که برابر موازین مقرر در قانون باید اجراء گردد. و اجراء در معنای قانونی و قضائی عبارتست از اعمال قدرت عمومی برای تحمیل حکم مرجع قضائی به محکوم علیه و یا اجبار وی به انجام تعهدات و الزاماتی که با تمایل و یا به امر قانون عهده دار گردیده است.<sup>۲۵</sup>

مطابق ماده ۱۰۸ قانون دیوان « شعب دیوان پس از ابلاغ رأی به محکوم علیه یک نسخه از آن را به انضمام پرونده به واحد اجرای احکام دیوان ارسال می نمایند. محکوم علیه مکلف است ظرف مدت یکماه نسبت به اجرای کامل آن یا جلب رضایت محکوم له اقدام و نتیجه را به طور کتبی به واحد اجرای احکام دیوان گزارش نماید.» دو شرط برای اعمال این ماده ضروری است یکی اینکه حکم دیوان به محکوم علیه ابلاغ شده باشد دیگر اینکه محکوم علیه یا نماینده یا قائم مقام قانونی او کتباً درخواست تجدیدنظر خواهی نسبت به رأی صادره از شعب بدوی دیوان ننموده باشد. اجرای حکم وقتی با دخالت دادرس واحد اجرای احکام دیوان صورت می گیرد که محکوم علیه تمایل به اجرای حکم نداشته باشد و با مسالمت راضی به اجرای حکم نشود و جهت اجرای حکم مقاومت نماید با این وصف اجرای حکم را می توان به اجرای حکم اختیاری و اجرای حکم اجباری تقسیم نمود.

---

<sup>۲۵</sup> ماده ۱۰۷- «کلیه اشخاص و مراجع مذکور در ماده (۱۰) این قانون مکلفند آراء دیوان را پس از ابلاغ به فوریت اجراء نمایند.»

الف) در اجرای حکم اختیاری به محض ابلاغ حکم محکوم علیه به تکلیف مقرر در ماده ۱۰۷ قانون تشکیلات دیوان عدالت اداری عمل نموده و موجبات فوری اجرای حکم را فراهم می نماید .

ب) در اجرای حکم اجباری برخلاف اجرای حکم اختیاری برای اجراء نیاز به رعایت تشریفات مقرر در مواد ۱۱۱ و ۱۱۲ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری است که با اعمال این مواد امکان اجرای حکم میسر می شود.

**دادرس واحد اجرای احکام:** از مقامات قضائی دیوان است که عملیات اجرائی نسبت به رأی دیوان توسط رئیس دیوان یا معاون او به وی محول می شود تا زیر نظر ریاست دیوان یا یکی از معاونان وی در جهت اجرای حکم دیوان اقدام نماید.

**الف) احضار مسئول مربوطه و اخذ تعهد بر اجراء حکم یا جلب رضایت محکوم له در مدت معین:**

دعوت به حضور در امور مدنی طبق ماده ۹۴ قانون آئین دادرسی مدنی با صدور برگ اخطاریه در امور کیفری طبق مواد ۱۶۸ و ۱۷۰ قانون آئین دادرسی با احضار نامه صورت می گیرد و در دیوان عدالت اداری نیز قانونگذار به صراحت در بند ۱ ماده ۱۱۱ قانون مذکور به دادرس واحد اجرای احکام اجازه احضار مسئول و مخاطب اجرای حکم را داده و مراد از مسئول مربوطه در بند ۱ ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری بالاترین مقام اجرائی واحد دولتی نبوده بلکه فرد مسئول کسی است که اجرای حکم مربوط به اوست فرضاً در باب احتساب سنوات خدمت مستمر و تمام وقت محکوم له در مدت اشتغال به خدمت در واحد دولتی با استناد به رأی وحدت رویه شماره ۴۵۸-۴۵۹ مورخ ۸۸/۵/۲۵ هیأت عمومی دیوان عدالت حکم به ورود شکایت از سوی شعبه دیوان صادر شده است از آنجائیکه محکوم له قبل از استخدام در آموزش و پرورش از مریمان پیش دبستانی بوده اجرای رأی مورد نظر با توجه به ماهیت احتساب قبل از استخدام علاوه بر لزوم هماهنگی با صندوق تأمین اجتماعی و بازنشستگی کشوری طی مراحل است که مداخله افراد مسئول مختلفی را در بر دارد و دادرس واحد اجرای احکام در احضار مسئول مربوطه مسئولی را که در عمل بوظیفه قانونی و مقامی خود امتناع نموده و مانع اجرای حکم شده را احضار و تعهد بر اجرای حکم در مدت معین از وی اخذ نماید. که فرایند اجرای چنین حکمی به مراحل ذیل تقسیم می شود.

الف) اعلام پذیرش سوابق و درخواست ارسال مدارک از سوی سازمان تأمین اجتماعی

ب) دریافت گزارش ایام بیمه پردازی فرد از صندوق تأمین اجتماعی

ج) جمع آوری مدارک و مستندات منضم به فرم اطلاعات سوابقی که نیازمند پرداخت بدهی ایام مربوطه می باشد و

ارسال مجدد به صندوق تأمین اجتماعی

د) اعلام مبلغ بدهی توسط سازمان تأمین اجتماعی

ه) پرداخت بدهی توسط مستخدم و دستگاه ( آموزش و پرورش)

و) انتقال حق بیمه مأخوذه توسط سازمان تأمین اجتماعی به صندوق بازنشستگی کشوری

ز) محاسبه و اعلام مبلغ مابه التفاوت بدهی توسط صندوق بازنشستگی کشوری



ح) پرداخت مبلغ مابه التفاوت بدهی توسط مستخدم

ط) اعلام عدم بدهی سوابق غیر رسمی مستخدم توسط صندوق بازنشستگی کشوری

ی) صدور حکم احتساب سنوات خدمت توسط اداره متبوع مستخدم

همچنین در احضار مسئول مربوط چنانچه محکوم علیه از فرماندهان و مسئولین نیروهای مسلح باشد با وصف آنکه قانونگذار به صراحت در بند ۱ ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری به دادرس واحد اجرای احکام اجازه احضار را داده و لکن دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهای نیروهای مسلح مصوب ۸۴/۹/۱ مقام معظم رهبری دادرس واحد اجرای احکام را مجاز ندانسته تا برخلاف مدلول مقررات این دستورالعمل اقدام به احضار فرماندهان نیروها مسلح نماید و به موجب تکالیف پیش بینی شده برای قضات در این دستور العمل بایستی از طریق سازمان قضائی نیروهای مسلح با اجازه فرمانده کل قوا اجازه احضار اخذ گردد.

در خصوص جلب رضایت محکوم له می تواند با محکوم علیه توافق حاصل و اعلام رضایت نماید که مطلقاً با حقوق وی در تماس باشد به عنوان مثال محکوم له ملکی داشته که دستگاه اجرائی تملک نموده و دیوان عدالت اداری استحقاق او را به دریافت زمین معوض مورد حکم قرار داده و با شروع عملیات اجرائی توسط دادرس واحد اجرای احکام از سوی محکوم له به جای دریافت زمین معوض به دریافت وجه رضایت داده می شود و در اینصورت دادرس مکلف است تسلیم خواسته محکوم له شده و چنانچه بر خلاف تمایل او عملیات اجرا را ادامه دهد متخلف و قابل تعقیب انتظامی بوده و حسب عواقبی که ممکن است اقدامات او پیش آورد مسئولیت پیدا می نماید. اما در خصوص حقوق استخدامی تضییع شده محکوم له که به اتکاء قواعد آمره متعلق حق ثابت مستخدم و متضمن منافع و مصالح کلی نظام اداری و اجتماعی بوده و عدول تخطی از آن حتی با توافق طرفین عملی نبوده و پذیرش رضایت محکوم له در این ارتباط فاقد وجهت قانونی است. مثلاً انصراف مستخدم از اعمال مقررات بیمه و بازنشستگی و یا احتساب خدمت زیر پرچم اما انصراف و گذشت مستخدم از دریافت اضافه کار یا هزینه سفر چون نقض قواعد آمره محسوب نمی شود بلا اشکال بوده و با اعلام گذشت محکوم له اجرای حکم متوقف می شود. (۱)

در ارتباط با اخذ تعهد موضوع بند ۱ ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری که توسط دادرس واحد اجرای احکام اخذ می شود این تعهد که محکوم علیه به نفع محکوم له می سپارد و متعهد و متعهد له موضوع تعهد در آن مشخص است سندی رسمی محسوب و مشمول ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی است و دونوع ضمانت اجرائی دارد یکی ضمانت اجرای کیفری این سند در ماده ۱۱۲ قانون دیوان عدالت اداری است و چنانچه متعهد از انجام تعهد به نفع متعهد له امتناع نمود به عنوان مستنکف از اجرای رأی محسوب و به کیفر مقرر در ماده مذکور محکوم می شود و دیگر اینکه این سند تعهد در دائره شمول ماده ۱۱۴ این قانون قرار می گیرد. و متعهد له می تواند با استناد به ماده مذکور و الزام او را به انجام تعهد بخواهد.

### ب) دستور توقیف حساب بانکی محکوم علیه و برداشت از آن

وزارت خانه ها و موسسات دولتی که درآمد و مخارج آنها در بودجه کل کشور منظور می گردد مکلفند وجوه

مربوط به محکوم به دولت در مورد احکام قطعی دادگاهها و اوراق لازم الاجراء ثبتی و دفاتر اسناد رسمی و یا اجرای دادگاهها و سایر مراجع قانونی را با رعایت مقرر از محل اعتبار مربوط به پرداخت تعهدات بودجه مصوب سال های قبل منظور در قانون بودجه کل کشور و در صورت عدم وجود اعتبار و عدم امکان تأمین از محل های قانونی دیگر در بودجه سال بعد منظور و پرداخت نمایند اجرای دادگستری و ادارات ثبت اسناد و املاک کشور و سایر مراجع قانونی دیگر مجاز به توقیف اموال منقول و غیر منقول وزارتخانه ها و موسسات دولتی که اعتبار و بودجه لازم را جهت پرداخت محکوم به ندارند تا تصویب و ابلاغ بودجه یک سال و نیم بعد از صدور حکم نخواهد بود ضمناً دولت از دادن هرگونه تأمین در زمان مذکور نیز معاف می باشد چنانچه ثابت شود وزارتخانه ها و موسسات یاد شده با وجود تأمین اعتبار از پرداخت محکوم به استنکاف نموده اند مسئول یا مسئولین مستنکف متخلف توسط محاکم صالحه به یک سال انفصال از خدمات دولتی محکوم خواهند شد و چنانچه متخلف به وسیله استنکاف سبب وارد شدن خسارت بر محکوم له شده باشد ضامن خسارت وارده می باشد.<sup>۲۶</sup>

علاوه بر آن شهرداریها نیز مکلفند وجوه مربوط به محکوم به احکام قطعی صادره از دادگاهها یا اوراق اجرایی ثبتی یا اجرای دادگاهها و مراجع قانونی دیگر را در حدود مقررات مالی خود از محل اعتبار بودجه سال مورد عمل و یا در صورت عدم امکان از بودجه سال آتی خود بدون احتساب خسارت تأخیر تأدیه به محکوم لهم پرداخت نمایند در غیر این صورت ذی نفع می تواند برابر مقررات نسبت به استیفای طلب خود را از اموال شهرداری تأمین یا توقیف یا برداشت نماید.<sup>۲۷</sup>

اما در خصوص احکام دیوان عدالت اداری قانونگذار در بند ۲ ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری به دادرس واحد اجرای احکام اجازه داده است دستور توقیف حساب بانکی محکوم علیه و برداشت از آن به میزان مبلغ محکوم به در صورتیکه حکم یکسال پس از ابلاغ اجراء نشده باشد را صادر نماید که این مجوز استثناء بر اصل بوده و نظر مقنن این است احکام دیوان عدالت اداری از دایره شمول مقررات راجع به منع توقیف اموال دولتی که فوقاً اشاره شد خارج است.

### ج) دستور توقیف و ضبط اموال شخص متخلف به درخواست ذینفع

در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ در باب توقیف و ضبط اموال تعیین تکلیف نشده بلکه در این ارتباط در قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در فصل دوم که از نه مبحث و ۶۴ ماده قانون تشکیل شده و توقیف اموال و راهکارهای قانونی آن جهت اجرای صحیح حکم تعیین گردیده است و ارجاع قانونگذار در بند ۳ ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری راجع به توقیف و ضبط اموال شخصی متخلف از موقعیت قانونی برخوردار نبوده و بنظر می رسد منظور مقنن قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ بوده که این تخلف در متن قانون بنا به هر دلیلی صورت گرفته باشد در خور پذیرش نمی باشد براساس بند ۳

<sup>۲۶</sup>. ماده واحده قانون نحوی پرداخت محکوم به دولت به عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۶۵/۸/۱۵

<sup>۲۷</sup>. ماده واحد قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیر منقول متعلق به شهرداریها مصوب ۱۳۶۱/۲/۱۴

ماده ۱۱۱ قانون مذکور چنانچه از تصمیمات و اقدامات ماموران واحدهای مذکور در بند الف ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری در امور راجع به وظایف آنها در دیوان محکومیت حاصل نموده و یا مستنکف از اجرای رأی دیوان موضوع مواد ۳۹ و ۱۱۲ و ۱۰۹ اعم از قرار (دستور موقت) حکم یا رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به جبران خسارات وارده محکوم شوند و با جری تشریفات مقرر در ماده ۱۰۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری پرونده جهت تعقیب عملیات اجرائی به دادرس واحد اجرای احکام ارجاع گردد. چنانچه محکوم علیه از اجرای حکم دیوان سرپیچی نماید به درخواست ذی نفع قابل توقیف و ضبط است

#### **د) صلاحیت و اختیارات شعب دیوان عدالت اداری در رسیدگی به اعتبار اسناد**

صلاحیت و اختیارات دیوان عدالت اداری در رابطه با نوع دعاوی راجع به اسناد شامل سه بخش می شود.

۱- رسیدگی و ابطال اسناد خلاف قوانین و مقررات

۲- رسیدگی به شکایات از اسناد از حیث تضییع حقوق استخدامی

۳- رسیدگی به شکایات از اسنادی که از ناحیه مراجع اختصاصی صادر می شود.

در خصوص شق اول که مشتمل بر اسناد اداری است باید گفت اسنادی در دیوان قابل طرح و شکایت است که از مقامات اداری داخلی صادر شده باشد اسناد مربوط به قوه قضائیه نظیر آراء و اسناد قضائی، اسناد مربوط به قانونگذاری، اسناد راجع اشخاص حقوقی حقوق خصوصی، اسناد بین المللی، خارج از کنترل دیوان عدالت اداری است. در خصوص شق دوم سندی که موجب تضییع حقوق اشخاص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی شده باشد شعبه رسیدگی کننده در دیوان حکم مقتضی بر بی اعتباری و ابطال سند و اعاده حقوق تضییع شده ناشی از تنظیم سند را صادر می نماید.

و در خصوص شق سوم راجع به اسنادی است که در قالب رأی یا تصمیم از مراجع اختصاصی اداری صادر و این اسناد منحصرأ از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها در دیوان قابل اعتراض و شکایت می باشد.

#### **صلاحیت و اختیارات دادرس واحد اجرای احکام در رسیدگی به اعتبار اسناد**

علاوه بر شعب دیوان قانونگذار صلاحیت مضاعفی را نیز برای دادرس واحد اجرای احکام دیوان که به عنوان مقام مأذون از قبل ریاست دیوان امر اجرای حکم را در واحد اجرای احکام عهده دار دارد پیش بینی نموده و به موجب بند ۴ ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مقرر داشته دادرس اجراء احکام در مقام اجرای حکم نیز دستور ابطال و بی اعتباری اسناد مغایر با رأی دیوان را صادر نماید.

## منابع

۱. جلال‌الدین مدنی، آیین دادرسی مدنی جلد دوم، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، سال
۲. دلاوری، محمدرضا، قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در نظم حقوقی کنونی، انتشارات جنگل، چاپ دوم، سال ۱۳۹۵
۳. دلاوری، محمدرضا، نحوه نظارت دیوان عدالت اداری نسبت به آراء و تصمیمات مراجع اختصاصی اداری، انتشارات جنگل، چاپ دوم، سال ۱۳۹۶
۴. شمس‌عبد...، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته، جلد دوم، چاپ چهاردهم، انتشارات دراک، پاییز ۱۳۸۷
۵. صدرالحفاظی نصرالله، نظارت قضائی بر اعمال دولت در دیوان عدالت اداری، نشر شهریار، چاپ اول مرداد ۱۳۷۲
۶. صدرزاده افشار سید محسن، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، انتشارات جهاد دانشگاهی، چاپ دهم تابستان ۱۳۸۷
۷. قهرمانی نصراله مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی جلد ۲ انتشارات خرسندی چاپ اول ۱۳۹۰ صفحه ۱۳۷
۸. قهرمانی نصراله، مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی، جلد اول انتشارات خرسندی چاپ دوم ۱۳۹۰
۹. متین دفتری احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی جلد اول مجمع علمی و فرهنگی مجد چاپ اول ۱۳۷۸
۱۰. متین دفتری احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی جلد دوم نشر مجمع علمی و فرهنگی مجد چاپ اول ۱۳۷۸
۱۱. مولا بیگی، غلام رضا، صلاحیت و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، انتشارات جنگل، چاپ اول سال ۱۳۹۳
۱۲. صلاحیت دیوان عدالت اداری آرای دیوان عالی کشور، دفتر نخست، معاونت آموزش و پژوهش دیوان عدالت اداری، ناشر روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، سال ۱۳۹۱